

صغیر حیات

سال دوم
شماره دوازدهم
بهمن و اسفند ۱۳۹۵
صفحه ۱۰۰
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

دوماهنامه
اجتماعی
فرهنگی

۱۲



صاحب امتیاز:
فخرالدین صاعی
مدیرمسئول:
علی اکبر بیگی
زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی:
ربیع الله کمبری
مدیر هنری و گرافیکست:
سیدمحسن زمانی
اجرا:

محمد شفیع
لیتوگرافی و چاپ:
فاضل
توزیع:
شرکت نامه امروز

نشانی:
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲
کدپستی: ۳۷۱۳۷ ۴۷۶۶۴
صندوق پستی: ۹۶۷ ۳۷۱۸۵
تلفن: ۰۲۵ ۳۷۸۳۵۱۰۰
تلفن: ۰۲۵ ۳۷۷۴۱۰۶۵
نمابر: ۰۲۵ ۳۷۸۳۵۱۰۹
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۱۷۱۳۳۳
پست الکترونیکی:
safir.hayat@yahoo.com

ایدز معضلی همه جانبه

گفت و گوی صغیر حیات با آقای خسرو منصوریان / ۴

رویکرد توانمندسازی زنان

با تأکید بر مشارکت اجتماعی زنان در جامعه رسول خدا (دکتر معصومه ربیعان) / ۱۲

یادداشتی درباره ابعاد، علل و عوامل آسیب در خانواده (بخش اول) (محمدهادی فلاح) / ۱۸

بحران خانواده در ایران (سعید مدنی) / ۲۸

آشنایی خانواده با مواد مخدر (حسن ملک زاده) / ۳۲

خانواده و مدیریت (زهراء افروغ) / ۴۶

محور و انگیزه ازدواج (حسنعلی بنکدار) / ۵۶

شناسایی عشق پاک و ناب از هوس شعله ور (احمد حیدری) / ۶۴

خانواده در متون ادبی (م. امیدوار) / ۷۲

فراموشی زنانگی زنان در نهضت حقوق بشر غربی (استاد شهید مرتضی مطهری (ره)) / ۷۸

مظلومیتی که بر دخت پیامبر رفته ومی رود (محمدتقی فاضل میبیدی) / ۸۲

اسلام و شادی (علی تاج الدینی) / ۸۴

گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با حضرت آیت الله العظمی صاعی در دهه ۸۰ / ۸۹

چشم انداز / ۹۳

ایدز معضلی همه جانبه

AIDS

در
گفت و گوی
سفیر حیات
با
خسرو منصوریان



(مؤسس و عضو هیأت امنای
انجمن احیاء ارزش ها و توان یاب)

اشاره

انجمن احیاء در سال ۱۳۷۸ با هدف ارائه خدمات مددکاری و برای اصلاح بهنگام و اصلاح ناهنجاری های جامعه به ویژه برای خدمات دهی و یاری آسیب دیدگان ایدز، ایتمام و مادران آنان و هم چنین حمایت از کودکان و جوانان توان یاب به منظور پیشگیری از معلولیت های جسمی - حرکتی به کودکان (غیر ذهنی) از بدو تولد تا ۱۶ سالگی تاسیس گردید است. کاردرمانی، گفتار درمانی، فیزیوتراپی، هنر درمانی، مشاوره و مددکاری از جمله خدماتی است که در این موسسه ارائه می شود. این انجمن نهادی است غیردولتی، غیرانتفاعی و عام المنفعه، که به منظور دستیابی به روش های نوین پیشگیری و مداخله بهنگام در بحران ها و مهار آسیب های اجتماعی با همت خیرین بر پا شده است. این مرکز در این زمینه ها به مشاوره می پردازد: ازدواج، طلاق، همسرآزاری، هیاتیت، مشکلات خانوادگی، مشکلات ارتباطی، اعتیاد، خودکشی، رفتارهای پرخطر، ایدز، فرار از منزل، افسردگی. آن چه در پی می آید حاصل گفت و گو با آقای خسرو منصوریان مؤسس و عضو هیأت امنای انجمن احیاء ارزش ها و توان یاب می باشد که طی سفری به قم در دفتر نشریه انجام شد که ضمن تشکر و آرزوی موفقیت برای ایشان و همکارانشان در "انجمن احیاء" که در نوع خود کم نظیر است، نظر خوانندگان را به مشروح این مصاحبه که در موضوع ایدز به عنوان یک معضل اجتماعی روبه رشد است، جلب می نمایم.

اثر زندگی سالم، همان‌طور که عرض کردم با مصرف دارو، با تغذیه، استرس نداشتن، با ورزش کردن، CD۴ آن‌ها از ۷۰۰ بالاتر می‌رود. حتی پزشکان توصیه می‌کنند دیگر نمی‌خواهد دارو مصرف کند، چرا؟ برای این که بدن او نقص ایمنی ندارد و سیستم دفاعی بدن او به گونه‌ای است که خود به خود جبران می‌کند.

طبیعتاً وقتی که فرد مبتلا می‌شود غدد لنفاوی متورم می‌شود، حالت سرما خوردگی، حالت اسهال. این‌ها کم کم برطرف می‌شوند، ولیکن همان‌طور که عرض کردم بستگی دارد به نوع درمان دارویی که رعایت کنند یا نکنند. این یکی از نکات بسیار حساس و دقیق کار ما است. یعنی این که الان آقای وزیر بهداشت و درمان اعلام می‌کنند که ما حدود ۳۱،۳۲ هزار نفر فرد Label دار، در فایل وزارت بهداشت داریم که می‌شناسیم آن‌ها مبتلا هستند، ولیکن بیش از ۱۰۰ هزار نفر هستند که مبتلا هستند و ما از وجود ۷۰ هزار نفر آن‌ها بی‌خبر هستیم. این که بی‌خبر هستیم نه تنها نظام سلامت کشور بی‌خبر است، خود آن افراد هم از بیماری خود بی‌خبر هستند. چرا؟ برای این که تست ندادند. تا زمانی که افراد تست ندهند طبیعتاً مبتلا بودن مشخص نمی‌شود. از این ۳۰ هزار و خرده‌ای - طبق آمار رسمی - یک سوم آن‌ها دارو مصرف می‌کنند و دو سوم دیگر دارو مصرف نمی‌کنند. دارو مصرف نکردن به چه معنا است؟ به معنای افت سیستم دفاعی بدن و آمادگی بدن برای مبتلا شدن به بیماری‌های عفونی فرصت طلب است.

صفریات جناب آقای منصوریان! فرمودید: در ۱۰، ۱۵ سالی که این ویروس در وجود یک شخص لانه می‌کند، به مرور زمان سیستم دفاعی بدن را تضعیف می‌کند و هنوز واکنش‌های ظاهری آن مشخص نشده است، آیا در همین فرآیندی که به این سمت می‌رود اگر فرد متوجه ابتلا به ویروس گردد، باز هم قابل درمان نیست؟

خیر! این‌ها صد درصد نیستند. افرادی هستند که اصطلاحاً به آن Needle Stick شدن می‌گویند. مثلاً یک پرستار می‌خواهد به یک بیمار HIV تزریق کند، این سوزن در دست خود او می‌رود، یا یک دندان پزشک است می‌خواهد دندان یک فرد مبتلا به این بیماری را درمان کند، آن پَس که نوک تیزی هم دارد به دست خود او فرو می‌رود. به این Needle Stick شدن می‌گویند. او می‌تواند یک مدت تحت درمان بالایی دارویی قرار بگیرد و طبیعتاً قبل از این که بخواهد مبتلا شود این آلودگی از تن او پاک می‌شود. طبیعتاً این نیست که با وارد شدن نوک سوزن به بدن ایشان برای همیشه ویروس HIV وارد بدن او شده

صفریات بحث ما در رابطه با بلای قرن بیستم و بیست و یکم است، ویروس: HIV! در بدو امر تشکر می‌کنم از این که وقت شریف خود را در اختیار مجله ما قرار دادید. می‌خواستیم این سؤال را مطرح کنیم که این بیماری در عالم وجود داشته، اما از چه زمانی به این عنوان شناخته شده است؟ تاریخچه‌ای در خصوص ماهیت و کشف این ویروس برای ما ارائه بفرمایید.

این ویروس در حقیقت بیماری نقص اکتسابی ایمنی بدن است، بیماری ایدز حدود کمتر از ۴۰ سال پیش در دنیا مطرح و اولین مرتبه در آمریکا مشاهده شد، نزد همجنس‌گرایانی که در آن‌جا بودند. جامعه پزشکی آمریکا متوجه شد که این‌ها به نقص سیستم ایمنی بدن دچار هستند، بیماری‌های عفونی فرصت طلب را می‌گیرند و این بیماری‌ها آنان را از پای درمی‌آورد. طبیعتاً سیستم ایمنی بدن به گلبول‌های سفید موجود در بدن انسان مربوط می‌شود و این ویروس در حقیقت این گلبول‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و نابود می‌کند. بین ویروس HIV و بیماری ایدز تفاوت وجود دارد. HIV ویروس است، ایدز بیماری است. فرد به هر طریقی که بخواهد به این بیماری مبتلا شده باشد، بین ۱۰ تا ۱۵ سال ممکن است طول بکشد و از ویروس HIV به مرحله‌ای ایدز نرسیده باشد. عوامل عیدیه‌ای در نرسیدن به این مرحله دخالت دارند که یکی از آن‌ها این است که بیمار یا فرد آلوده به ویروس HIV تغذیه درستی داشته باشد، استرس آن‌گونه که بخواهد او را از پای دربیآورد نداشته باشد، ورزش کند و به خصوص داروهای رترو ویرال را - داروهایی که سیستم دفاعی بدن او را بالا نگه می‌دارد - مصرف کند. هنگامی که CD۴ یک بیمار از حدود ۳۰۰ پایین‌تر بیاید وضعیت خطرناک و نگران‌کننده‌ای را برای او به وجود می‌آورد. این که خطرناک و نگران‌کننده می‌گویم بگذارید یک مثال برای شما بزنم. اگر در این جمع ما که نشستیم یک سرماخورده وجود داشته باشد و طبیعتاً این سرماخوردگی خود را به هر نوعی با عطسه کردن، دست دادن یا روبوسی یا به

هر شکل دیگر به افراد این جمعی که این‌جا نشستیم منتقل کند. در طول یک هفته سیستم دفاعی بدن شما در حقیقت این ویروس را دفع می‌کند و نمی‌گذارد که شما از پای دربیایید. ولی من که دچار نقص سیستم ایمنی بدن هستم سه ماه طول می‌کشد تا خوب شوم. همین را شما در نظر بگیرید، اگر ویروس سل وارد بدن من شود، همین انواع سرطان‌ها باشد، مالاریا باشد، چیزهای دیگر باشد، خیلی خطرناک‌تر است و این بیماری‌های جانبی است که Case را از پا درمی‌آورد. اگر شما ملاحظه بفرمایید بسیاری از این بیماران هستند که در



ایدز بیش از آن که یک بیماری و یک معضل بهداشتی باشد یک معضل اجتماعی است. چرا یک معضل اجتماعی است؟ به جهت این که یک معضل اقتصادی است. چرا اجتماعی است؟ به جهت این که یک معضل سیاسی است. بالطبع یک معضل بهداشتی و درمانی هم هست، یک معضل روانی هم هست.

باشد. بله، اگر درمان نکند می‌تواند...

صفر حیات

بنابراین، از اول قابل

درمان است.

بله. حتی در رابطه جنسی در وهله اول می‌توان فرد مبتلا را درمان کرد.

صفر حیات

بیتی که می‌خواهیم

بیشتر در این جا به آن بپردازیم این است که این

بیماری علاوه بر این که یک معضل بهداشتی و

بزشکی برای جسم انسان است، یک معضل

اجتماعی، فرهنگی، حتی اقتصادی و حتی

سیاسی برای جامعه نیز محسوب می‌شود. به

نظر شما چگونه می‌توانیم این واقعیت را تبیین

کنیم؟ که هر کدام از این بخش‌ها می‌تواند یک

معضل باشد، هم برای فرد - فرد را بیشتر در

قالب خانواده می‌گوییم - و در بحث اجتماعی. به

بیان دیگر چطور می‌توانیم بگوییم ایدز جامعه را

ممکن است دچار معضل فرهنگی یا معضل اجتماعی یا حتی

اقتصادی و سیاسی کند؟

به نظر من این یکی از کلیدی‌ترین و بهترین سؤالات مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیویی و تلویزیونی می‌تواند باشد و هر رسانه‌ای که از ما بخواهد پرسش کند. پاسخ شما این است ایدز بیش از آن که یک بیماری و یک معضل بهداشتی باشد یک معضل اجتماعی است. چرا یک معضل اجتماعی است؟ به جهت این که یک معضل اقتصادی است. چرا معضل بهداشتی و درمانی هم هست، یک معضل روانی هم هست. اگر کلیه شما از کار بیفتد یا دچار دیابت می‌شوید یا حتی بیماری مثل انواع هپاتیت را می‌گیرید، اما خیلی نگران نیستید آن چنان که به بیماری ایدز مبتلا شده باشید. درست است؟

بله درست است.

از نظر روان شناسی فرد مبتلا به ایدز به شدت نامتعادل و ناموزون است. اولاً هر لحظه به طور موهومی نگران ادامه حیات و زندگی خود است چون که می‌گوید: این بیماری قابل علاج و درمان نیست. خوشبختانه امروز حتی انواع سرطان‌ها قابل درمان است، دیگر بیماری‌ها هم همین‌طور. در بیماری قلبی، وقتی چند تا از رگ‌های قلب من نارسایی داشته باشد Stent می‌گذارم و با دارو می‌توانم زندگی کنم. این نیست که من ناامید باشم و بگویم من حتماً از بیماری قلبی می‌میرم، یک بیمار قلبی اگر خوب و سلامت زندگی کند و داروهای خود را مصرف کند، مراعات‌های لازم بهداشتی و درمانی را داشته باشد، سیگار نکشد، ورزش کند، چربی نخورد و غیره - می‌تواند عمر طبیعی مثل افراد طبیعی داشته باشد. و لیکن در مورد بیمار مبتلا به HIV، ایدز این‌طور نیست. بیمار می‌گوید این درمان ندارد، این راه حل ندارد. من مالاریا که بگیرم، سل که بگیرم می‌گویم این درمان دارد، ولیکن در مورد HIV ایدز می‌گویم درمان ندارد. لذا من به لحاظ روانی به شدت مضطرب و نگران

هستم. از طرف دیگر همان‌طور که عرض کردم بیماری‌های عفونی و فرصت‌طلب دیگر است که من را از پا درمی‌آورد نه بیماری ایدز. بنابراین، از نظر روانی من ناراحت هستم. به لحاظ اقتصادی، بسیاری از کشورها، به خصوص سطح اقتصاد و روند توسعه اقتصادی کشورهای آفریقایی به شدت کاهش پیدا کرده است، چرا؟ برای این که کارگران به دلیل ابتلای به این بیماری می‌میرند و کارگری نیست که کار کند و چرخ صنعت را بچرخاند. از نظر فرهنگی شما نگاه کنید، امروز یک استاد دانشگاه، یک هنرمند، یک پزشک، اگر به شما بگویند این استاد دانشگاه یا این هنر پیشه‌ی تئاتر و سینما به سرطان دچار شده است، نگاه جامعه به او یک نگاه دلسوزانه، نگاه صمیمانه، نگاه انسانی است. ولی به مجرد این که می‌گویند این شخص به بیماری ایدز مبتلا شده، یک نگاه منفی همچون گرایانه، یک برچسب و Label غیر اخلاقی به پیشانی او خورده می‌شود. به خصوص در کشورهایی مثل کشور ما که با دو معضل روبرو بودیم، اول، به دلیل این که ما فقط مردم را از این بیماری ترساندیم، از آن یک هیولا ساخته‌ایم. یک عکس جمجمه را برداشتیم، دو استخوان مرده هم زیر آن گذاشتیم زیر آن نوشته‌ایم: طاعون قرن! این ترساندن، مانع از این نیست که کسی رفتارهای پر خطر نداشته باشد به جهت این که این طاعون قرن است و عکس جمجمه را گذاشته‌ایم. بلکه اولین واکنش او این است اگر خود را نکشد، حداقل این است که پنهان می‌کند. وقتی پنهان می‌کند طبیعتاً دارو مصرف نمی‌کند و فکر درمان آن نیست. وقتی که پنهان کند به فکر رفتار جنسی محافظت شده نخواهد بود، یعنی در رابطه‌ی جنسی خود کاندوم مصرف نمی‌کند. چرا؟ چون مردم می‌فهمند و به قول معروف برایش بد می‌شود. این‌ها مثل حلقه‌های یک زنجیر به هم مرتبط است. به مجرد این که در یک کارخانه بفهمند یک نفر مبتلا به ایدز است، عموماً بر نمی‌تابند و او را از کارخانه اخراج می‌کنند. در بسیاری از محیط‌های کارگری این چنین است ولی اگر بگویند این کارگر سرطان دارد او را اخراج نمی‌کنند. و بلکه به او برای درمانش کمک هم می‌کنند. همین‌طور است. اگر کلیه او از کار افتاده باشد به او کمک هم می‌کنند، ممکن است برای دیالیز لازم باشد کسی کلیه به او بدهد، فردی داوطلب پیدا می‌شود که به او کلیه بدهد. ولی این بیماری ایدز به لحاظ فرهنگی طوری است که افراد سعی می‌کنند از آن فاصله بگیرند. به غلط فکر می‌کنند اگر در استخر یک نفر مبتلا به HIV، ایدز باشد و شنا کند فرد سالمی که آن‌جا شنا کند، مبتلا می‌شود، در صورتی که اصلاً این‌طور نیست. اگر از این لیوانی که من مبتلا به ایدز خورده‌ام، تا نصفه لیوان را خورده‌ام بقیه را شما میل کنید - مگر این که شما هپاتیت داشته باشید، این داستان دیگری است - از نیم خورده غذا یا از قاشق من استفاده کنید، از چنگال من استفاده کنید، از لباس من استفاده کنید، از حوله من استفاده کنید، از استخر، حمام و غیره، به هیچ وجه مبتلا نمی‌شوید.

صفر حیات

ولی آیا همه مردم همین‌طور فکر می‌کنند؟

می‌بینیم که نه! پس بنابراین ایدز به لحاظ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی و... یک معضل بزرگ است.

صفر حیات

گویا HIV ایدز بیشترین رشد و

آن‌ها زنده می‌کند. کارهای **Group** آن‌ها داریم. این را هم به شما بگوییم، روزهای اولی که این‌ها به مؤسسه ما می‌آیند عموماً به پهنای صورت اشک می‌ریزند! بعضاً تجربه خودکشی دارند. نه تنها خودکشی برای خود، بلکه تلاش کرده‌اند فرزند خود را بکشند برای این که به این بیماری مبتلا است! برای این که این پرسش برایش مطرح است که این بچه اصلاً چه کاری می‌خواهد انجام دهد؟ چه آینده‌ای می‌خواهد داشته باشد؟ ولی آن‌ها پس از این که مدتی در مؤسسه ما تحت آموزش‌های لازم قرار می‌گیرند به نفس پیدا می‌کنند و نگاه و برخورد آن‌ها با جامعه عوض می‌شود.

صفریات

و با طی شدن این فرایند مثبت اندیشی، کینه و حقد و حس انتقام جویی از میان می‌رود.

همین را می‌خواهیم بگوییم. بعد از این که ما این تحقیق را انجام دادیم با **Sex worker** ها، تن فروش‌ها، فاحشه‌ها، همین سؤال شما را مطرح کردیم. گفتیم: شما چقدر دوست دارید انتقام بگیرید و کس دیگری را مبتلا کنید؟ به جهت این که او ادعا دارد و می‌گوید من برای نان تن فروشی کردم، من چه گناهی داشتم؟ یا مثلاً دایی من که مبتلا بود به من تجاوز کرد و من را مبتلا کرد، او مبتلا بود. حالا می‌خواهد انتقام بگیرد. یا یک شریک جنسی دارد و می‌گوید او من را مبتلا کرده است، او می‌خواهد شرکای جنسی دیگران را هم مبتلا کند و انتقام بگیرد. پس در نزد **Sex worker** ها کاملاً این که شما می‌گویید وجود دارد. ولی در نزد «مادران حامی سلامت» نه تنها این انگیزه نبود، بلکه برعکس آن بود. چگونه برعکس آن وجود دارد؟ این گونه برعکس است که ما وقتی از آن‌ها می‌خواهیم به صورت یک **Peer Educator** یعنی به صورت یک آموزشگر همسان، بیایند و در تلویزیون در مقابل دوربین



تلفات را در برخی از کشورهای آفریقایی دارد؟

درست است از باب نمونه؛ سن متوسط عمر در کشورهای آفریقایی بعضاً به ۱۷ سال تنزل پیدا کرده است. امید به زندگی در کشور ما ۷۰ سالگی است اما آنجا ۱۷ سالگی است، چرا؟ به جهت ابتلا به **HIV**. در یک کشوری مثل تانزانیا چنان رشدی پیدا کرده که بچه دانش آموز در کوچه عاقل و باطل می‌گردد چون که معلم ندارد که سر کلاس برود، چون که معلم‌ها به دلیل **HIV** ایدز مرده‌اند! یعنی تا معلم کلاس دوم می‌میرد و به آموزش و پرورش خبر می‌دهند تا از یک شهر دیگر یک معلم دیگر بفرستند، معلم اعزامی، در راه و اتوبوس به دلیل ابتلا به ویروس، می‌میرد! پس بنابراین شاگرد هیچ وقت معلم ندارد. شما معلم را قیاس بگیرید به دیگران حرف و مشاغل، پزشک ندارند، کارگر ندارد، راننده ندارد و الی آخر.

صفریات

یک مقدار مشهور هم هست و آن اینکه، گروه‌هایی که مبتلا به این ویروس هستند متفاوتند که نوعاً ناخواسته از طریق دیگری که از ابتدای خویش مطلع بوده‌اند آلوده می‌شوند. یعنی موارد بهداشتی را رعایت کرده‌اند اما فرد دیگری آن‌ها را مبتلا کرده است. مثلاً **Sex worker** های مبتلا شده بطور ناخواسته. در این دسته از افراد گویا حالت عقده و کینه وجود دارد و می‌گویند حالا که ما در این جرگه آمده‌ایم، ما هم در صدد انتقام بر آمده و چند نفر دیگر را آلوده می‌کنیم! آیا چنین چیزی با توجه به اطلاعاتی که شما دارید درست است؟

بله، چنین چیزی درست است. به همین خاطر است که ما در مؤسسه خود

یک تحقیق علمی انجام دادیم، هر گاه خانمی در رابطه زناشویی از شوهر خود به بیماری ایدز مبتلا شده باشد، بچه او با ایدز به دنیا آمده باشد و شوهر در اثر ایدز مرده باشد. ما این‌ها را به مؤسسه می‌آوریم و به آن‌ها «مادران حامی سلامت» می‌گوییم. خوب به این کلمه دقت کنید، نگاه مثبت، «حامی سلامت»، این را داشته باشید. چهارشنبه‌ها در مؤسسه جلسه داریم، کار روان شناسی روی آن‌ها انجام می‌دهیم، دروس تغذیه به آن‌ها می‌دهیم و طبیعتاً دروس دیگری که این‌ها را از سوگ و افسردگی که دچار هستند بیرون بیاورد. به خصوص امید به زندگی را در

در یک کشوری مثل تانزانیا چنان رشدی پیدا کرده که بچه دانش آموز در کوچه عاقل و باطل می‌گردد چون که معلم ندارد که سر کلاس برود، چون که معلم‌ها به دلیل HIV، ایدز مرده‌اند! یعنی تا معلم کلاس دوم می‌میرد و به آموزش و پرورش خبر می‌دهند تا از یک شهر دیگر یک معلم دیگر بفرستند، معلم اعزامی، در راه و اتوبوس به دلیل ابتلا به ویروس، می‌میرد!

فیلمبرداری تلویزیون قرار بگیرند و راجع به بیماری خود صحبت کنند. در محله او را می‌شناسند، در مدرسه فرزند او را می‌شناسند و احیاناً اگر کار می‌کنند کارفرما آن‌ها را می‌شناسند. ولی او این قدر ایثارگر می‌شود، این قدر از من خودش بیرون می‌آید و این قدر اعتماد به نفس پیدا می‌کند که بر این آیه شریفه ایمان می‌آورد: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده، آیه ۳۲). پیش خود می‌گوید اگر من مبتلا شدم چرا دیگران مبتلا شوند؟ بگذار من بگویم چطور مبتلا شدم. به دانشکده صنعتی شریف می‌آید، به دانشکده پزشکی دانشگاه شهید بهشتی می‌آید و برای دانشجویها از این بیماری می‌گوید. مثلاً به کارخانه سایپا یا کارخانه مگا موتور ایران خودرو می‌آید و می‌گوید من چطور مبتلا شدم. در صورتی که آن‌هایی که نشستند و به حرف‌های او گوش می‌دهند ممکن است بعداً در بین آن‌ها افرادی پیدا شوند که او را می‌شناسند به او انگ بزندان اما ببینید که او از نظر انسانی چقدر رشد کرده و به یک آموزشگر همسان بدل شده است، از خودگذشتگی نشان می‌دهد و در حقیقت حیثیت و آبروی خود را فدای سلامت جامعه می‌کند.

صفر حیات نکته ای که شما هم اشاره فرمودید این است که یک برداشت غیر اخلاقی از این بیماری



می‌شود به خصوص در جوامع جهان سوم بویژه آنها که مردمش صیغه دینی هم دارند. در واقع ما معضلی که داریم همین برداشت غیر اخلاقی از ناحیه افراد جامعه دینی و در سطح کلان آن دولت‌ها و حاکمیتی است که صیغه دینی دارد. به همین دلیل اگر این قضیه بخواید آشکار شود، آمار مشخص از مبتلایان به ایدز و عامل اصلی آن داده شود و روی آن تحقیقات صورت گیرد، این را یک نوع سیاه‌نمایی حساب می‌کنند. نظر شما چیست؟

اولاً این را به عرض شما برسانم این بیماری از چهار طریق منتقل می‌شود. یکی از طریق فرآورده‌های خونی. اولین مرتبه تقریباً ۳۰ سال پیش خون‌های غربالگری نشده آلوده به ویروس HIV از فرانسه

خریداری شد و به Case های هموفیلی تزریق شد. اولین مرتبه آثار آن در یک کودک شش ساله دیده شد و بعد کم کم در دیگر موارد. بعد از آن روی زندانیان معتاد به ماده مخدر که با سرنگ مشترک در زندان‌ها تزریق کرده بودند. حدود ۸۰ درصد موارد ابتلای ما کسانی بودند که در زندان‌ها مبتلا شده بودند. این کسانی که در زندان مبتلا شده بودند، در زندان به آن‌ها ملاقات شرعی با خانمشان داده شد و یا بعضاً آزاد شدند یا به مرخصی آمدند. وقتی در مقطعی از زمان ملاقات شرعی به زندانی می‌دهیم، آن شب پیسی کولا و چلوکیاب هم وجود دارد، ولی در این ملاقات شرعی کاندوم وجود نداشت. من Case دارم که دختر ۱۴ ساله عروس می‌شود، شوهر او فردای عروسی به دلیل ارتباط با مواد مخدر به زندان می‌رود. بعد از یک مدتی به او زنگ زدند، گفتند نمی‌خواهی با شوهر خود ملاقات شرعی داشته باشی؟ اصلاً دختر ۱۴ ساله نمی‌فهمد ملاقات شرعی چیست. به ملاقات می‌رود، می‌گویند که می‌توانی یک شب تا صبح در یک اتاقی با همسر خود باشی. پس از اتمام این ملاقات، این خانم در حقیقت مبتلا به ویروس شده، فرزند او هم با ایدز به دنیا می‌آید. یا شوهر به دلیل ابتلا به بیماری سل در زندان از بین رفته است. این دختر جوان و نوزادش چه گناهی دارند؟ جامعه چه کسی را در این بین مقصر می‌داند؟ اگر در آن‌جا کاندوم وجود داشت آیا باز هم این اتفاق می‌افتاد؟

ولی خوشبختانه حالا این مسائل بعضاً حل شده و سرنگ یک بار مصرف یا کاندوم در اختیار زندانی‌ها قرار می‌گیرد، ولی در مقاطعی متأسفانه بیشتر سلیقه‌ای بوده است. گاهی اوقات با اعمال سلیقه‌های متفاوت، این اتفاق بالا پایین می‌شود و ما را دچار مشکل می‌کند. از این رو ما می‌باید آگاهی جامعه را بالا ببریم تا هم آن زندانی بداند، هم این خانم بداند، هم زندان‌بان بداند، و آن وقت است که تمهیدات لازم برای این کار به کار گرفته می‌شود.

صفر حیات پاسخ را گرفتیم، و می‌خواهیم این را عرض کنیم که یک معضلی که ما در رابطه با این مسئله داریم که معضل بزرگ‌تری است بحث کتمان می‌باشد. ما از افشا شدن و شفافیت آمار و مسائلی که مرتبط با این قضیه است، به خصوص عواملی که این بیماری را ایجاد می‌کند، فراری هستیم و خود این یک معضل است.

من از شما سؤال می‌کنم، نمی‌دانم آیا شما دیدید، برخورد کرده‌اید یا نه که یک آقا یا خانمی که دست او فلج است، اگر نگاه کنید عموماً این دست فلج را داخل جیب خود می‌کند. اگر می‌خواهد دست بدهد با دست راست خود که فلج است دست نمی‌دهد، با دست چپ دست می‌دهد. در صورتی که اتفاقاً دست می‌تواند بدهد، لکن انگشت‌های او مجاله است. چرا این کار را می‌کند؟ چرا این دست را در پیراهن خود پنهان می‌کند؟! برای این که او تصور می‌کند معلولیت یک عیب است، در صورتی که معلولیت یک تفاوت است نه عیب.

فرد مبتلا به ویروس هم همین‌طور، این فرد هم به جهت این که متأسفانه در جامعه ما کار فرهنگی درست و صحیح آن‌گونه که باید و شاید انجام نگرفته تا تابوشکنی شود، تا برچسب از پیشانی این افراد

خورشید گرفتید که خورشید را نبینید، نور را نبینید، بخواهید در تاریکی باشید، آیا نور از بین می‌رود؟ یا شما جلوی چشم خود را گرفته‌اید؟ مشکل ما این جاست. بنابراین در درون خانواده، خانواده، ذی صلاح‌ترین پایگاهی است که فرزندان خانواده را بدون نگرانی و ترس از این که ترویج فساد و فحشا می‌کند، آگاه نماید. تحقیقات علمی صورت گرفته نشان می‌دهد، بچه‌هایی که این را می‌دانستند با بچه‌هایی که نمی‌دانستند به عنوان دو گروه مورد تحقیق و بررسی قرار گرفتند و بچه‌هایی که در خلأ اطلاعاتی به سر بردند نسبت به دسته دیگر بیشتر به این بلایا دچار شدند.

دلیل آن هم خیلی واضح است، کنجکاوی‌های بچه آن چنان است که او را وادار می‌کند از دوستان و همکلاسی‌های خود بپرسد و آن‌ها به او می‌گویند. در حالی که بهتر است از شمای پدر یا از مادر خود بشنود که کنترل شده و آگاهانه، علمی، و تجربی است، تا یک بچه همکلاسی خود، خیلی ساده برای شما مثال می‌زنم، شما به من بفرمایید، شما بهتر بلد هستید یا تبلت و اینترنت کار کنید یا بچه پنج تا ده ساله شما؟ قطعاً بچه شما بیشتر می‌داند. او از هوش و استعداد و فراستی از جانب خداوند متعال بهره‌مند است که با کنجکاوی‌هایی که دارد می‌تواند آن چنان روی بطون تبلت کار کند و بیرون بکشد که بسیاری از سؤالات را ما باید از او بپرسیم. اما ما او را می‌خواهیم اسیر نادانی‌های خود کنیم، ببینید چقدر جای اشکال وجود دارد. من همین‌جا، سؤالی می‌کنم که به احتمال زیاد شما جواب آن را نمی‌دانید! آیا یک زن و شوهری که مبتلا به ایدز باشند و رابطه جنسی

با هم داشته باشند، رابطه زناشویی داشته باشند، فرزند آن‌ها با ایدز به دنیا می‌آید یا نمی‌آید؟

صفحه‌جات با اطلاعاتی که ما داریم از راه جنین منتقل می‌شود.

راهی وجود دارد که منتقل نشود؟

صفحه‌جات ظاهراً راهی وجود نداشته باشد یا این که ما اطلاع نداریم!

اگر این مادر در طول دوران بارداری خود دارو مصرف کند و سزارین شود، زایمان طبیعی نداشته باشد آن شالاه بچه سالم به دنیا می‌آید و دچار ایدز نخواهد شد.

صفحه‌جات به شرط این که مادر پس از زایمان به او از پستانش شیر ندهد.

این مادر مبتلا اگر به این بچه سالم شیر بدهد بچه را مبتلا می‌کند، نباید به او شیر بدهد و باید از شیر خشک استفاده کند. شما ببینید چند درصد از مادرهای ما این مهم را می‌دانند. حتی در

برداشته شود که همه این‌ها الزاماً در یک رابطه جنسی پر خطر و نامشروع مبتلا نشده‌اند، بنابراین ما برای چه این‌ها را انگشت‌نما می‌کنیم؟! برای چه بچه‌ای را که مبتلا به HIV، ایدز است، مادر او می‌خواهد به مدرسه ببرد ثبت نام نمی‌کنیم؟! اما ما به آن‌ها می‌گوییم وقتی به مدرسه رفتید به مدیر بگویید که بچه من با ایدز زندگی می‌کند، چرا؟ برای این که این بچه مصون باشد؟ نه! برای این که بچه‌های دیگر مصون باشند و بچه‌ها که زخمی شدند و خونریزی داشتند مدیر و معلم بدانند خون این بچه به دلیل ابتلا به ویروس HIV، ایدز نباید با خون بچه‌های دیگر مخلوط شود. اما با کمال تأسف، معلم پرونده این بچه را زیر بغل او می‌گذارد و می‌گوید برو، جا نداریم! عین همین در یک دندان پزشکی است، ما می‌گوییم شما به دندان پزشک بگویید که من مبتلا هستم، روی پیشانی او که نوشته نشده است. من از شما سؤال می‌کنم، شما اگر به دندان پزشکی بروید و دندان پزشک از شما بپرسد که شما ایدز دارید یا نه؟ شما که مبتلا نیستید اما اگر من مبتلا باشم، از ظاهر من می‌فهمید که من مبتلا هستم؟ نه! ولی ما برای این که خود پزشک مبتلا نشود، - نه برای این که بیماران بعدی مبتلا نشوند. این‌ها موظف هستند وسایل یک بار مصرف استفاده کنند، از یک بیمار به بیمار بعدی وسایل کار خود را عوض کنند. این استاندارد است، این قانون است. اصل را باید بر هیأتیت داشتن بیمار بگذارند - بنابراین ما می‌گوییم تو بگو، نه برای این که برای این خانم یا آقای مبتلا به HIV، ایدز خطر و ضرری دارد، برای این که ما خود دندان پزشک را محافظت کنیم، پیشگیری کنیم. تا به حال یک مورد هم گزارش نشده کسی از دندان پزشکی ایدز بگیرد، در صورتی که شایعه غلطی است که خیلی افراد فکر می‌کنند یکی از طرق شیوع ابتلا به بیماری ایدز دندان پزشکی است. تا به حال یک مورد هم گزارش نشده است. ما مورد داشتیم که دندان پزشکی که مبتلا بوده مریض خود را مبتلا کرده، ولی موردی نداشتیم مریض مبتلایی به دندان پزشکی برود، دندان پزشک یا بیماران دیگر را مبتلا کند. این‌ها غلط‌های شایع و مرسوم در جامعه است. چطور رفع می‌شود؟ با اطلاع‌رسانی صحیح و درست و به جا.

در خود کانون خانواده اگر بخواهیم وارد شویم، چگونه یک خانواده ممکن است با این بیماری دچار آسیب و تزلزل شود؟ در بین بیانات خویش فرمودید، اما جمع‌بندی بفرمایید.

کامل‌تر عرض می‌کنم. به طور کلی خانواده، ذی صلاح‌ترین مجمع و جمعی است که می‌بایستی این‌گونه اطلاعات را به اطلاع اعضای خود برساند. به ویژه در جهان پیشرفته صنعتی این‌گونه آموزش‌ها از مهد کودک و کودکستان شروع می‌شود و از همان سن او می‌داند که این ویروس چیست. در مدارس خود ما در دولت قبلی کتاب‌هایی که در آن راجع به ایدز نوشته شده بود، رئیس دولت نهم و دهم فرستاد خمیر کردند که حتی اسم آن هم در کتاب‌ها و جامعه مطرح نشود!

میان ماه من با ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

این‌ها واقعیت‌ها را می‌پوشانند. اگر جلوی چشم خود را در مقابل



شایعه غلطی است که خیلی افراد فکر می‌کنند یکی از طرق شیوع ابتلا به بیماری ایدز دندان پزشکی است. تا به حال یک مورد هم گزارش نشده است. ما مورد داشتیم که دندان پزشکی که مبتلا بوده مریض خود را مبتلا کرده، ولی موردی نداشتیم مریض مبتلایی به دندان پزشکی برود، دندان پزشک یا بیماران دیگر را مبتلا کند.

برخی جاها نوشته می‌شود آن‌هایی که مبتلا به این بیماری هستند ازدواج نکنند یا بچه‌دار نشوند! شما به عنوان یک انسان بالغ و عاقل و ممیز، خود را به جای آن خانمی بگذارید که شوهرش از او بچه می‌خواهد و اصلاً ازدواج می‌کند برای این که بچه داشته باشد. این می‌گوید من نمی‌خواهم بچه داشته باشم، چرا نمی‌خواهی داشته باشی؟ می‌گوید: ایدز دارم. شوهر او را طلاق می‌دهد و می‌گوید از زندگی من برون برو! من با کسی ازدواج می‌کنم که ایدز نداشته باشد.

در صورتی که امروز به راحتی این را در عالم پزشکی حل کرده‌اند، او می‌تواند بچه داشته باشد و بچه سالم داشته باشد و به دنیا بیاورد. می‌خواهم بگویم جهل و نادانی، به خصوص مخفی کاری و پنهانی کار کردن، کار ما را بسیار پیچیده و معضل را دو چندان می‌کند.

صفر حیات در میان گفت و گو برخی از راه‌های پیشگیری را فرمودید. جمع‌بندی راه‌های پیشگیری را بفرمایید.

برای پیشگیری چه باید کرد؟ یکی این که از تماس‌های جنسی خارج از چهارچوب خانواده خودداری کنیم. یعنی اگر من زن دارم، با زن دیگری بیرون حریم خانواده تماس نداشته باشم، چون معلوم نیست او مبتلا باشد یا نه. مطلب بعدی این است که من اگر احتمالاً خواستم ارتباطات دیگری به هر دلیل داشته باشم از کاندوم استفاده کنم. از به کار بردن هرگونه سرنگ و شیء تیز و برنده‌ای به صورت مشترک خودداری کنم، مثلاً سرنگ مشترک، همان‌طور که در زندان‌ها وجود دارد. یا استفاده از قمه مشترک در قمه زنی مثلاً اگر انجام دادیم که البته نباید طبق بعضی فتاوا انجام دهیم. مثالی را در این شهر مقدس قم می‌توانم مطرح کنم. من اگر قمه زدم تو حق نداری قمه من را بگیری و بزنی. الان در اربعین حسینی که دو میلیون نفر به کربلا می‌روند، مگر نیستند کسانی که قمه می‌زنند و قمه‌ها را دیگران می‌گیرند و می‌زنند؟ از کجا می‌دانند کسی که قمه زده مبتلا به HIV، ایدز نبوده است؟

ما این Case را اصلاً داریم، ما در بین بچه‌ها، بچه‌ای که پدر او قمه زده و با قمه او عموهای او زده‌اند و آن‌ها هم مبتلا شده‌اند، بعد در رابطه زناشویی بچه‌های خود را مبتلا کرده‌اند، زن خود را مبتلا کرده‌اند، بچه آن‌ها با ایدز به دنیا آمده، این‌ها را داریم. بروید از آقای موسوی اردبیلی بپرسید، این گفت و گو در زمان حیات آیت الله موسوی اردبیلی (ره) صورت گرفت [بروید از دیگر مراجع بپرسید، من این بچه را پیش آقایان مراجع آورده‌ام نشان دادم که او قربانی قمه‌زنی با قمه مشترک است. یا به کار بردن و استفاده از سوزن. مثلاً یک خانم می‌خواهد ابروی خود را تاتو کند، نباید از سوزن مشترک استفاده کند، یک نفر می‌خواهد خالکوبی کند نباید از سوزن مشترک استفاده کند. یا مثلاً از وسایل صورت تراشی و امثالهم. در حریم خانواده حرکت کند و از رفتارهای پر خطر جنسی خودداری کند. این‌ها در حقیقت برای پیشگیری از ویروس ایدز لازم است. از همه مهم‌تر، اطلاع‌رسانی کنیم، نترسیم. بعضی وقت‌ها می‌ترسند راجع به آن بخوانند، می‌ترسند بشنوند. من در یک دانشکده‌ای رفته بودم،

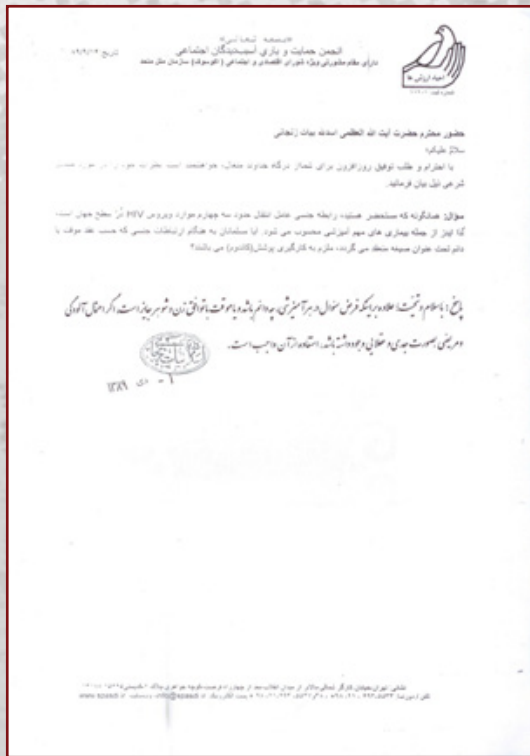
به دانشجویهای دانشکده گفتم بیاید ما راجع به ایدز صحبت می‌کنیم، کسانی که مبتلا هستند این‌جا هستند می‌خواهند بگویند از چه طریق مبتلا شده‌اند، می‌گفتند آن‌ها هوای آن‌جا را استنشاق کرده‌اند ما هم مبتلا می‌شویم! این توهم‌ها و این مسائل به گونه‌ای است که با شفافیت و با اطلاع‌رسانی درست می‌شود.

صفر حیات در تأیید شما جالب این که جایی نوشته بود که یکی از کاربران زیر یک مقاله با موضوع ایدز، کامنت گذاشته بود که آیا از طریق اشک چشم کسی که مبتلا به بیماری ایدز است، بیماری به من منتقل می‌شود یا نه؟ مثلاً یک کسی ایدز دارد، اشک روی گونه‌های او آمده، من با او روبوسی کنم یا دست بزنم ویروس سرایت نمی‌کند؟ پرسش بعدی ما این که مجله ما مجله‌ای است که از طرف طیف روحانیون نواندیش دینی منتشر می‌شود و متعلق به بیت مرجعیت هم هست. شما چه انتظاری از حوزه‌های علمیه و علما، خطبا، منبری‌ها دارید؟ چه انتظاری از این‌ها دارید که مردم را نسبت به این قضیه آگاه کنند؟

یکی از کلیدی‌ترین سؤالات را مطرح کردید. در مورد مسئله قمه‌زنی که حکم را می‌دانید. مسئله قمه‌زنی را برخی از آقایان تبلیغ و توجیه می‌کنند، اخیراً هم وجود دارد. من نمی‌گویم بگویند قمه‌زنی حرام است یا حلال است، این استنباط فقهی هر فقیه از منابع است، این داستان دیگری است. ولی این که امروز این بیماری وجود دارد توصیه اکید باید باشد که نباید انجام شود. ما این انتظار را داریم.

چند ماه قبل آقای دکتر هاشمی (وزیر بهداشت و درمان) اعلام کردند که هم اکنون در کشورمان حدود یکصد هزار نفر با ایدز زندگی می‌کنند و به اچ آی وی مبتلا هستند. لیکن متأسفانه حدود یک سوم آن‌ها تقریباً ۳۳۰۰۰ نفرشان شناسایی شده‌اند که انتظار می‌رود به کلینیک‌های بیماری‌های رفتاری و برخی بیمارستان‌های ذریبیط مراجعه کنند و داروی رایگان دریافت کنند. لیکن فقط یک سوم آنان (حدود ۱۰ هزار نفر از مبتلایان) دارو دریافت می‌کنند و بقیه به دلایل مختلف توجیهی به درمان خود ندارند و داروهای لازم را دریافت و مصرف نمی‌کنند. ثانیاً ۷۰ هزار نفر از یکصد هزار نفر مبتلا نه خودشان از بیماری خود آگاه هستند و نه سیستم بهداشت و درمان کشور از کم و کیف آنان اطلاع دارد. به عبارت دیگر اینان همچون بیماران بالقوه و سیاری هستند که نه تنها خودشان در معرض ابتلاء به انواع بیماری‌های عفونی فرصت طلب هستند که در صورت هرگونه رفتار پرخطر (استفاده از سرنگ در تزریق مواد، مصرف ابزارهای خالکوبی آلوده، قمه زنی با قمه مشترک، هرگونه تماس جنسی محافظت نشده با شخص مبتلا به اچ آی وی / ایدز) می‌توانند دیگران را مبتلا کنند.

ما در انجمن احیاء ارزش‌ها به منظور دستیابی به همه روش‌های پیشگیری و مداخله بهنگام در بحران و مهار آسیب‌های اجتماعی، آگاهی‌رسانی به اقشار مختلف خصوصاً حساس‌سازی جامعه و جلب مشارکت مسئولین جهت برجسته نمودن نقش ارکان مختلف اجتماعی در هنجارسازی و بهبود روش‌های اتخاذ شده با احترام به کرامت انسانی



کشور که برادران و خواهران اهل تسنن اکثریت قومی را دارند کار کنیم و محدودیت داریم، چرا؟ برای این که ما شیعه هستیم. این معضل به این مهمی، شیعه و سنی ندارد. من آمادگی دارم علمای اهل سنت یک جا جمع شوند من همین حرف‌ها را برای آن‌ها بگویم، به عقل خود، به قرآن مراجعه کنند، ببینند آیا این حرف‌ها با قرآن سنخیت دارد یا سنخیت ندارد، آیا با استنباط حکم از قرآن سنخیت دارد یا ندارد.

صفر حیات اگر نکته خاص دیگری هست بفرمایید.

یکی از معضلات ما مسئله سربازی است. بچه‌هایی که برای انجام سربازی به یک شهرستان دیگر می‌روند، شب جمعه مرخصی ساعتی می‌گیرند، چند نفر آن‌ها با هم یک Sex worker می‌برند، و صیغه می‌کنند، بعدی صیغه می‌کنند! و فکر می‌کنند با صیغه کردن مشکل حل می‌شود. این کار شما علماست که بگویید صیغه جلوی ابتلا به HIV، ایدز را نمی‌گیرد. از هر زاویه‌ای که شما بخواهید نگاه کنید این کار کار درست و شرعی نیست، ولو این که شما آن‌جا بروید و صیغه کنید. این اصلاً شرایط صیغه را ندارد. وانگهی آیا اطمینان خاطر دارند که او مبتلا به ویروس نیست؟

در حیطه خصوصی افراد با تشرف به محضر علماء اعلام و فقهای بزرگوار برخی مسائل فوق را به صورت استفتاء مطرح نمودیم و آنان نیز پاسخ‌هایی را مرقوم داشتند که بسیار کارساز و قابل طرح در مجامع مختلف بوده است.

یک روحانی و مجتهد نواندیش این چنینی خیلی می‌تواند کمک کند. طبق آمار WHO هر فرد در طول زندگی خود ۱۰ نفر را مبتلا می‌کند. عرض کردم «وَمِنْ أٰخْيَاهَا فَكَاثِمًا اٰخِيَا النَّاسِ جَمِيعًا» ما می‌توانیم با این اطلاع‌رسانی و با به کار بردن کاندوم تا حد زیادی مشکل را حل کنیم. شما در برخی از کشورهای خارجی که می‌روید در دستشویی، همان‌طور که یک آب سردکن وجود دارد همان‌جا قسمتی است که کاندوم وجود دارد، شما هر تعدادی بخواهید برمی‌دارید. اما در این‌جا فرد می‌خواهد از داروخانه کاندوم بگیرد، چقدر باید خجالت بکشد؟! این کار چه کسی است که خجالت را از چهره آن شخص پاک کند؟ کار شما روحانیون است. این کار شما است که بگویید: اولاً داشتن روابط جنسی پرخطر قبل از ازدواج را ممنوع کنیم، و ثانیاً بعد از ازدواج هم روابط جنسی تنها در حریم خانواده باشد و اگر شرایط اضطراری بود از کاندوم استفاده کنیم و حتماً پروبیم تست بدهیم. این تست نمی‌تواند اجباری باشد، ولی آگاهانه و داوطلبانه می‌تواند باشد. مراکز بیماری‌های رفتاری الآن این کار را دارند انجام می‌دهند، داوطلبانه هم هست، اسم کسی را هم نمی‌پرسند.

صفر حیات در فقه ما دفع ضرر محتمل یک

عنوانی است که مصادیقی از این دست می‌تواند از آن زایش یابد. شنیده‌ایم حضرت تعالی قصد دارید در قم هم فعالیت خود را کلید بزنید. اگر طلاب و روحانیون و محققین، فقهی را در این خصوص پایه‌گذاری کنند، قالب‌های مختلفی در متون اصلی و استنباطی وجود دارد که ما می‌توانیم بر اساس آن تحقیق جامعی انجام دهیم. آیا در این زمینه از نظر فقهی تحقیقی انجام شده است؟

اگر شده آن‌چنان نیست که در اختیار توده مردم و عام قرار داشته باشد. مردم عموماً، به خصوص در جامعه ما نمی‌روند به صورت کارهای آکادمیک کتابخانه‌ای و تحقیقات، جستجوی علمی انجام بدهند. در کتابخانه‌ها مواردی از تحقیقات وجود دارد اما این باید در متن توده مردم بیاید، باید به رادیو تلویزیون بیاید و باید روی منبر برود تا باورهای غلط را از جامعه بزدايد. شما نقش روحانیت و مراجع دینی را در این زمینه در نظر بگیرید، خیلی می‌تواند کارساز باشد. این را شما بدانید، مثلاً فرقه‌ای در هند هستند که بر این باور غلط قرار دارند اگر کسی مبتلا به ویروس HIV ایدز باشد با دختر باکره تماس جنسی برقرار کند و هر چه بیشتر برقرار کند بیماری او خوب می‌شود! در حالی که اول، خود او باید بداند که چنین نیست، دوم باید بداند که چون پول دارد آن طفل و دختر معصوم را یک عمر مبتلا می‌کند، و هیچ نتیجه‌ای هم ندارد. در بین برادران و خواهران اهل تسنن، می‌دانید طبیعتاً خیلی سفت و سخت گوش به فرمان مرجع دینی خود هستند. اگر این چنین باشد از وجود آن‌ها می‌توان در آگاهی بخشی به مردم استفاده کرد. ما الآن نمی‌توانیم در جاهایی از



رویکرد
توانمند سازی زنان
با تاکید بر مشارکت اجتماعی زنان
در جامعه رسول خدا



خانم دکتر ریحان
(عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

هدف پیامبر اسلام (ص)
انسان‌سازی مبتنی
بر تقویت روح و
اتمام مکارم اخلاق
در جامعه‌ای بود که
مشکلات اصلی آن جهل،
بی‌هدفی، غفلت، عقب
ماندگی، فرودستی و
بی‌اعتنایی به نقش
انسان در جهان آفرینش
و جامعه بشری بود.

مقدمه

یکی از اهداف پیامبر اسلام (ص) برای توسعه جامعه مسلمانان، تعالی انسان‌ها و کاهش نابرابری‌ها و به خصوص تغییر وضعیت زنان از طریق اصلاحات فرهنگی، اجتماعی، ساختار حقوقی و تغییر تدریجی باورها و ارزش‌ها بود که این مهم را از رهیافت امور دینی فراهم می‌آورد. در این میان، رویکرد توانمندسازی به عنوان روشی نوین در مسیر توسعه اسلام، اهمیت ویژه‌ای داشت. در رسالت پیامبر اسلام (ص) رسیدن به جامعه توانمند نیاز به یک حرکت همه جانبه داشته که بخشی از آن شامل اصلاحات فرهنگی اجتماعی، و تغییر تدریجی باورها و ارزش‌ها در خصوص زنان بوده است و این هدف در بعثت پیامبر اسلام (ص) نمودی روشن دارد.

هدف پیامبر اسلام (ص) انسان‌سازی مبتنی بر تقویت روح و اتمام مکارم اخلاق در جامعه‌ای بود که مشکلات اصلی آن جهل، بی‌هدفی، غفلت، عقب ماندگی، فرودستی و بی‌اعتنایی به نقش انسان در جهان آفرینش و جامعه بشری بود و این مهم با آگاهی بخشی و مشارکت در اصلاح فردی و اجتماعی اعراب صدر اسلام آغاز گردید و انسان‌هایی والا نسبت به تعهد، ظرفیت و کارآمدی شان پرورش داد. الغاء خشونت علیه زنان، بکارگیری ایشان در امور فکری، دینی و اجتماعی، از جمله مکانیزم‌های توانمندسازی زنان در جامعه نوپدید رسول خدا (ص) بوده است. روند این توانمندسازی، از ابتدای رسالت آغاز گردید و در ادامه با هجرت عملی شد و در طی دوران حضور پیامبر اسلام (ص) در مدینه استحکام یافت. آیات بسیاری در تایید این روند نازل گردید و فصل نوینی در معادلات اجتماعی اسلام رقم خورد.

ما در این مقاله به نحوه عملکرد پیامبر (ص) با سنت‌های جاهلی و نسخ و طرد بسیاری از خشونت‌ها علیه زنان و روند توانمندسازی ایشان پرداخته و برخی از زوایای آن را مورد تحلیل و بازخوانی قرار می‌دهیم.

وضعیت اجتماعی زنان قبل از اسلام

تولد دختر رنج‌آورترین خبر در گوش اعراب قبل از اسلام بوده است. مادران دختردار برای مردانی که داشتن پسر را افتخار خود می‌دانستند، خوار می‌شدند، و اگر مرد دختر به دنیا آمده را زنده به گور می‌کرد، مادر حق اعتراض نداشت (۲). عقل و منطق زنان را پست و عمل کردن به خواست آنان را حماقت می‌دانستند و عمل بر خلاف نظر زنان (۳) از سرفصل‌های اندیشه ایشان بود.

داشتن همسران متعدد که حتی پیش از بلوغ با آنان تزویج می‌کردند (۴) ازدواج با دوخواهر یا زن پدر (نکاح صیمن)، رد و بدل کردن دختران و خواهران خویش با یکدیگر (نکاح شغار)، و حتی ردوبدل کردن زنان خویش به یکدیگر (نکاح بدل)، ارتباطهای ناروای آشکارا با زنان (نکاح سفاح)، ارتباطهای پنهانی با زنان شوهردار (نکاح خدن)، ازدواج‌های دسته جمعی با یک زن (نکاح ضماء)، درخواست از زنان یا دختران خویش برای همبستر شدن با مردان تنومند و جنگاور برای یافتن فرزندی شجاع یا به بردگی گرفتن کودکان متولد شده و فروختن ایشان به بهایی گران (نکاح استبضاع) (۵) و توسعه روابط جنسی بیشتر

که نشانه قدرت و مردانگی بود (۶) از جایگاه خفیف زنان در عرب قبل از اسلام گواهی می‌دهد.

مهریه این زنان عمدتاً به مردان می‌رسید و به دارایی پدران می‌افزود به ویژه اگر پیش از بلوغ آنان را تزویج می‌کردند (۸). اگر زنی شوهر خود را ترک می‌کرد و یا در حیات شوهر می‌مرد، مهریه او را از نزدیکان وی مطالبه می‌کردند (۹).

برای مفارقت و جدایی نیز انواع روش‌های خشونت آمیز اعمال می‌شد. گاه با پدید آمدن خشم، مستی یا شوخی مرد به زن می‌گفت تو از این پس برای من چون مادر یا دخترم هستی و او را در حکم محارم خویش قرار می‌داد، (طلاق ظهار) (۱۰) یا به دلیل خشم یا آزار دادن زن قسم می‌خورد که برای مدتی حتی تا دو سال و بیشتر از زن خود کناره‌گیری کند (طلاق ایلاء) (۱۱). در این صورت، زن بلا تکلیف می‌ماند زیرا نه مطلقه و نه شوهردار بود، و گاه با عبارات: «حبلک علی قاربک»، یا «سرحتک»، «فارتک»، «انت خلیة»، «انت بریة» که در قرآن بدان اشاره شده (۱۲) زنان را از خانه‌های خویش بیرون می‌راندند.

اندیشه رایج مردان نسبت به زنان در کج بودن در اصل آفرینش (۱۳) نمونه حیوان مودنی (۱۴) سراسر شرارت و کیدشیطانی (۱۵) لایق آتش جهنم (۱۶) و... تعیین کارکرد زنان فقط در فعالیت‌های مربوط به تولید مثل (۱۷) شوهرداری (۱۸) و نگهداری از منافع مردان (۱۹) اطاعت از همسر (۲۰) و حصر ایشان در خانه‌ها (۲۱) که از جمله یادمانهای فکری اعراب قبل از اسلام بوده است، در طول تاریخ اعراب مانند شاعر، سرلوحه افکار بسیاری از مردان بود که می‌اندیشیدند: زنان مکارند (۲۲) به آنان راه ندھیم (۲۳) و با آنان مشورت نکنیم (۲۴) اطاعت از ایشان موجب هلاکت است (۲۵) برخلاف آنچه گفتند عمل کنیم تا به زندگیمان برکت بخشد (۲۶) اگر کار به دست آنان افتد روی رستگاری نخواهیم دید (۲۷) و مردن برایمان بهتر از زندگی است (۲۸) و با لقا نقصان عقل زنان (۲۹) عدم اهلیت آنان در امور اجتماعی (۳۰) بی‌کفایتی و کمبودهای شخصیتی (۳۱) نمونه‌ای از افکار زن ستیزانه اعراب قبل از اسلام است که به عنوان قوانین قطعی حتی در دوران بعد از اسلام شنیده می‌شد.

این اندیشه‌ها و سنت‌های رایج در اعراب قبل از اسلام، رنج مضاعف زندگی زنان را نمایان می‌کند. حاکمیت مطلق مردان بر زنان و سرنوشت ایشان، عدم برخورداری از امکانات برابر، عدم قوانین بازدارنده از ستم بر زنان و سقوط ارزشهای انسانی، آنان را به آسیب‌پذیرترین گروه تبعیض، فقر، بی‌سوادی و انحطاط تبدیل کرده و کارکرد ایشان را تا خشونت‌بارترین سطح زندگی تنزل داده بود. بدین روی گام‌های اصلاحی پیامبر (ص) در زمینه عدالت‌های جنسیتی بیش از پیش می‌توانست زنان را تا سطح معمول انسانیت ارتقاء داده و کاهش هویت انسانی شان را جبران نماید.

بسیاری از سنت‌های مورد انکار خداوند به مردان و زنان از طریق قرآن سفارش شد. آیه «محصنات غیر مسافحات و لامتخذات اخدان» (۳۲) و آیه «لامتخذی اخدان» (۳۳) صراحتاً روابط اصلاح فیما بین زنان و مردان را طرح نمود. و آیات «انا طلقتم النساء» و کلمات قدرت بخش «عاشروهن بالمعروف» (۳۵) و «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم» (۳۶) و

بعد از رسول خدا نیز مسجد محل عبادت دائمی زنان بوده است و از رفتن زنان به آنجا جلوگیری به عمل نمی آمده است. همسر عمر از جمله کسانی است که تمامی نمازهایش را در مسجد می خوانده است و وقتی به او گفته می شد که عمر از این کار او خشنود نیست عمر خود پاسخ می داد نمی تواند مانع او شود چون دستور رسول خداست که زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید.

تقیب و داشتن کنیزان به زنا برای کسب درآمد با آیه «ولا تکرهوا فتياتکم علی البغاء ان اردن ان تحصناً لتبتغوا عرض الحیة الدنیا» (۳۷) و اعتراض به نحوه مفارقت از زنان با عبارت «قول زور» و جاهلان و ظالمانه خواندن این گونه سنتها و رسم طلاق با آیات «اذ طلقتم النساء» (۳۸) در مدینه النبوی در خصوص توانمندسازی زنان مورد اجرا قرار گرفت. اما در کنار تمام جانبداری های قرآن کریم، آموزه های پیامبر (ص) در برخورد با زنان شرایط توانمندسازی ایشان را به طور روشنی پی ریزی نمود و از حضور حداکثری ایشان در روابط اجتماعی دوران مدینه بهره برداری نمود. از جمله این اقدامات، حضور برابر زنان و مردان در مساجد برای اقامه نماز و بیعت های سیاسی پیامبر (ص) در مراحل رشد و تکوین حکومت اسلامی به یکسان با زنان و مردان بود.

مسجد در زمان رسول خدا (ص) نماد پایگاه مشترک اجتماعی زنان و مردان بوده است. کارکردهای مسجد در زمان پیامبر علاوه بر جنبه های عبادی دارای جنبه های تبلیغی، سیاسی، اجتماعی، جهادی و رسانه ای نیز بوده است. اما جنبه عبادی آن ملامال از فرهنگ سازی در جامعه ای بود که بنیادهای تبعیض را به رسمیت می شناخت و در این پایگاه نه تنها فرودستان و بردگان را در کنار بزرگان و صاحب منصبان می نشانده بلکه زنان را در کنار مردان قرار می داد و از ظرفیت های ایمانی هر دو گروه بهره می گرفت و این نحوه عمل را در ساختار معنوی جامعه تزریق می فرمود. «قامه نماز» و سنت «بیعت» از جمله توانمندسازی های پیامبر در خصوص زنان بوده است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

نماز اولین گام برابری و عدالت جنسیتی اسلام

پیامبر (ص) در اولین گام های دعوت آسمانی خویش، در کنار کعبه همراه خدیجه (س) و علی (ع) به نماز می ایستاد (۳۹) و همگامی و همراهی خدیجه را به عنوان یک زن و برابری در ایمان او و علی (ع) را به رخ مشرکان می کشید. حکم نماز از اولین احکام عبادی مشترک زنان و مردان است که طی آیات فراوانی از قرآن کریم به آن اشاره شده است، (۴۰) و همواره نماز با جماعت مورد تأکید و از سنت های هدایت گر الهی بوده است. (۴۱) پیامبر (ص) از اولین احکام آسمانی خداوند برای ارتقای سطح اندیشه مردان به نفع زنان بهره برده و همگامی و برابری زنان را در ایمان و عمل صالح با حضور خدیجه (س) عملی نمود.

با ورود پیامبر اسلام (ص) به مدینه نیز، مسجد به عنوان نیایشگاه و محل گردهمایی مسلمانان و نیز مرکزی برای حکومت و مظهر یکپارچگی امت و تمسک جمعی زنان و مردان به جبل الله، رسمیت یافت و سمبل قداست، پاکی، تقوی و وحدت جامعه اسلامی پیامبر (ص) گردید. این جایگاه در اسلام بر تقوا پایه گذاری شده است، (۴۲) اصلی که صراحتاً زنان و مردان را خطاب قرار داده و می فرماید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم الله انتقامکم ان الله علیم خبیر. (۴۳)

همچنین احکام مترتب بر نماز مانند فضیلت رفتن به مساجد و شرکت در جماعات و عبادت خالصانه خداوند نیز از احکام مشترک زنان و مردان است. (۴۴) گرچه در آغاز ورود پیامبر به مدینه دو مسجد قبا و مدینه النبوی بنا

گردید، (۴۵) اما به زودی با گسترش اسلام، مساجد گسترش یافت و هر یک از قبایل برای خود مسجدی ساختند و در آن همه مردم از زن و مرد نمازهای جماعات را برپا می کردند و پیامبر نیز گاه در برخی از این مساجد حاضر شده و ادای فریضه می نمود. (۴۶)

حضور همه مؤمنان در مساجد برای انجام فرائض دینی، مصداق تعظیم و بزرگداشت مساجد است و محروم کردن آنان از این فیض، ظلمی بزرگ و سعی در خراب کردن مساجد تلقی می شود. خداوند در قرآن کریم بزرگداشت شاعر الهی را از جمله تقوای قلوب بر شمرده است. (۴۷) و جلوگیری از یاد خداوند در مساجد را ظلم دانسته و فرموده است: «چه کسی ظالم تر از کسی است که از بردن نام خدا در مسجد جلوگیری کند و در خراب کردن آن کوشش نماید»، (۴۸) و بدین روی حضور زنان در مساجد در زمان رسول خدا (ص) تثبیت گردید.

پیامبر اسلام (ص) برای حفظ حرمت مساجد قوانینی تعیین کرد و مسلمانان را نسبت به حریم مساجد ملزم ساخت. ابن شهبه در کتاب تاریخ المدینه، تمامی منهیات پیامبر (ص) را در بزرگداشت مساجد آورده است. (۴۹) اما هیچ یک از این نهی ها اختصاصی به جنسیت افراد نداشته و شامل همه زنان و مردان می گردید، مگر آنکه اختصاصاً زنان در شرایط فراغت از ادای نماز باشند. (۵۰)

خروج زنان از خانه و رفتن به مساجد برای انجام نماز در زمان رسول خدا امری عادی و عمومی شده بود. روایات زیادی مبنی بر این امر نقل شده که حتی نحوه نماز خواندن و شرایط مسجد رسول الله (ص) را با حضور زنان ترسیم می کند. ام سلمه به این حضور برابر اشاره نموده و می گوید: «زنان در عهد رسول خدا وقتی سلام پایان نماز را می دادند به خانه می رفتند؛ ولی مردان می ماندند تا وقتی که رسول خدا بلند شود و برود.» (۵۱) در روایات بسیاری عایشه حتی به تاریکی صبحگاهی اشاره کرده و می گوید: «زنان حتی هنگام صبح نمازهای خود را با پیامبر (ص) بجا می آوردند و وقتی که با لباس های پیچیده به خودشان از مسجد بیرون می رفتند در تاریکی آن هنگام گم می شدند.» (۵۲)

حضور زنان با کودکان نیز در مساجد گزارش شده است. ابی قتاده از پدرش نقل می کند که «رسول خدا فرمود من وقتی نماز را شروع می کنم و می خواهم که آن را طولانی کنم صدای کودکی را می شنوم، پس نماز را کوتاه می کنم مبدا مادر آن کودک به مشقت افتد.» (۵۳)

بعد از رسول خدا نیز مسجد محل عبادت دائمی زنان بوده است و از رفتن زنان به آنجا جلوگیری به عمل نمی آمده است. همسر عمر از جمله کسانی است که تمامی نمازهایش را در مسجد می خوانده است و وقتی به او گفته می شد که عمر از این کار او خشنود نیست عمر خود پاسخ می داد نمی تواند مانع او شود چون دستور رسول خداست که زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید. (۵۴)

در منابع روایی اهل سنت از عبدالله بن عمر احادیثی آمده است که مردان را از مخالفت با خروج زنان برای رفتن به مساجد منع نموده است. از نمونه های این روایات، حدیث «لا تمنعوا إماء الله مساجد الله» است که می گوید: «کنیزان خدا را از رفتن به مساجد خدا منع نکنید.» این روایت به طرق مختلف در کتب روایی آمده است.

— مالک (۵۵) و شافعی (۵۶) و بخاری، (۵۷) روایت خود را از «عبدالله بن

بیهقی با دو طریق (۹۳) و بخاری که روایت را در تاریخ الصغیر (۹۴) آورده است و ابن جوزی نیز ذیل حوادث دوران خلافت عمر بن خطاب آن را در مبحث تاریخی کتاب المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک (۹۵) گنجانیده است همگی بر این امامت هم‌داستانند.

احمد بن حنبل در مورد ام و رقه به عنوان یک زن عادی در حاشیه مدینه آورده است: «أمورقه قرآن را جمع‌آوری نمود و پیامبر (ص) به او دستور داده بود که برای اهل خانه‌اش امامت کند. او مؤذنی داشت و برای اهل خانه‌اش امامت نماز می‌کرد.» (۹۶) طبرانی در این خصوص می‌نویسد: «توکان رسول الله (ص) امرها أن تؤمّ أهل دارها و کان لها مؤذن و کانت تؤمّ أهل دارها.»

ابن خزیمه (۹۷) حاکم نیشابوری (۹۸) و بیهقی از طریق راویان حاکم (۹۹) و صاحب کنز العمال (۱۰۰) همگی روایات ام و رقه را ذکر کرده‌اند و البانی از عالمان معاصر با بررسی‌های خود در اسناد روایت، این حدیث را حسن دانسته است (۱۰۱).

در اینکه این نماز برای اهل خانه بوده همه متون یکسانند، اما برخی به قید «فی الفرائض» در آن نیز توجه بیشتری کرده‌اند. (۱۰۲) و توانمندی او به عنوان جامع قرآن مورد استقبال تفاسیر و عالمان علوم قرآنی نیز قرار گرفته است (۱۰۳).

در زمان خلفا نیز حکم حضور زنان در مساجد همچنان جاری بوده است. و حتی گفته شده زنان مستقلاً به امامت سلیمان بن ابی حیثمه انصاری در مسجد نماز جماعت می‌خواندند (۱۰۴).

در زمان عثمان بن عفان نیز مردان و زنان در یک مسجد نماز جماعت می‌خواندند و در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) آنان به امامت شخصی به نام عرفجه نماز جماعت اقامه می‌کرده‌اند (۱۰۵). این سنت در میان تابعان و اتباع آنان نیز جاری بوده است. چنانکه آمده است انس بن مالک که از شاگردان امام صادق

(ع) بود در فرسخی مدینه گاهی با خانواده و غلامان و کارگزارش نماز جمعه و جماعت می‌خواند (۱۰۶).

اهتمام ائمه طاهریین (ع) به نماز جماعت و عدم منع حضور زنان از سوی آنان در مساجد، نشانگر حضور زنان در مساجد در زمان ایشان نیز بوده است چنانکه امام باقر (ع) فرموده‌اند: نماز جمعه بر کسی که بتواند پس از نماز صبح به محل نماز جمعه برسد واجب است (۱۰۷) و آن را از احکام اختصاصی مردان ذکر نکرده است.

عمر «نقل می‌کنند. ابی داود (۵۸) ابن خزیمه (۵۹) طبرانی (۶۰) و ابن عبدالبر (۶۱) آن را از «نافع» نقل کرده‌اند. ابن ابی شیبیه (۶۲) احمد (۶۳) مسلم (۶۴) ابی یعلی (۶۵) ابن حبان (۶۶) حاکم (۶۷) خطیب (۶۸) و ابن عساکر (۶۹) از طریق «عبید الله بن عمر» نقل کرده‌اند. بیهقی (۷۰) نیز روایت را از طریق شافعی از «سالم» از «عبدالله بن عمر» نقل است.

هم‌پای روایت لاتمنعوا (با همان مضمون و همان گستردگی اسناد) حدیث دیگری مبنی بر اجازه خروج زنان برای رفتن به مساجد وجود دارد، که در آن واژه استأذن به‌طور ثابتی تکرار می‌شود.

ابن ابی شیبیه (م: ۲۳۵) اولین راوی این حدیث می‌گوید: سالم از پدرش از رسول خدا (ص) نقل می‌کند: «إذا استأذنتکم نسائکم الی المساجد فأذنوا لهن.» (۷۱) هر گاه زنان از شما برای رفتن به مساجد اجازه خواستند به ایشان اجازه دهید. این روایت در ۹ منبع معتبر روایی آمده است (۷۲) که به‌نظر می‌رسد مضمون روایت (با گستردگی طرق نقل آن در قرن دوم به بعد) سخنی عمومی بوده که پیامبر (ص) در یک جمع گسترده برای اصحاب و یاران خویش گفته باشد.

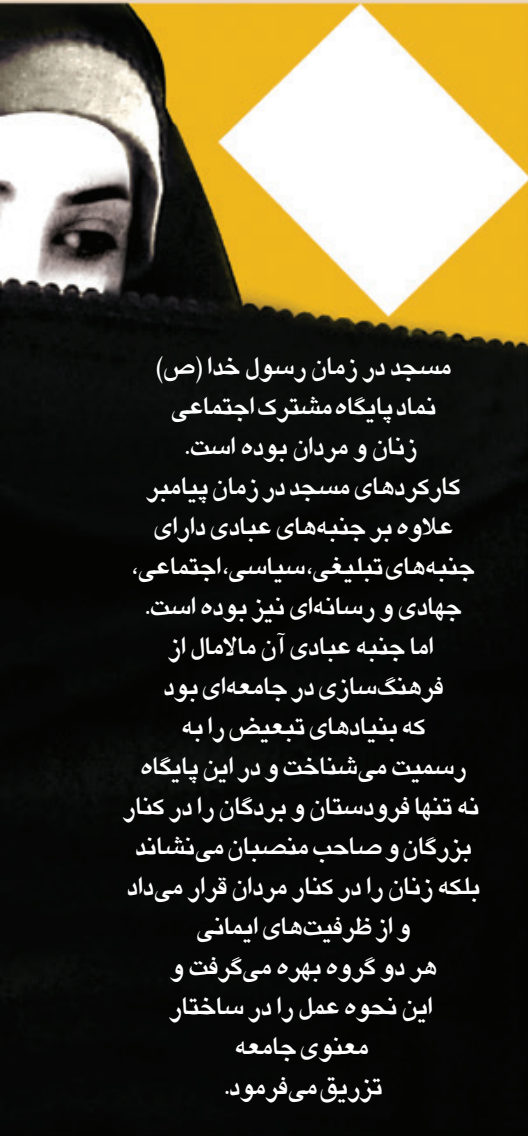
جواز امامت زنان در جماعات

یکی دیگر از طرق توانمندسازی زنان در مدینه جواز امامت زنان است که هم امهات المؤمنین و هم افراد عادی متکفل آن بوده‌اند. در روایات بسیاری از امامت ام‌سلمه و عایشه در جماعات نام برده شده که نمازهای واجب و مستحب را در ماه رمضان برپا می‌نموده‌اند (۷۳) همچنین از امامت زنی به نام «أمورقه» نام برده شده که صراحتاً اعلام می‌کند پیامبر (ص) به او فرمود نماز جماعت را برای اهل خانه‌اش برپا دارد (۷۴) او که شهرت شهیده یافته و از جامعان قرآن شمرده شده است (۷۵) از مصادیق قطعی امامت زنان در جماعات است. علاوه بر اینها از زنان دیگر همچون سعه دختر قمامه که پیامبر (ص) را در ک کرده است (۷۶) و نیز کنیز عبدالله بن عمر (۷۷) و کنیز علی بن حسین (۷۸) به عنوان پیش نماز زنان در زمان‌های بعد نام برده شده است.

جواز امامت زنان در جماعات نیز از گسترده‌ترین روایات فقهی زنان است. در این راستا شیعه (۷۹) شافیه (۸۰) حنبله (۸۱) اوزاعیه و ظاهریه (۸۲) قائل به جواز امامت زنان‌اند. البته در این میان زیدیه (۸۳) نیز قائل به این جواز می‌باشند و آن را مستحب دانسته‌اند. ابن منذر از عایشه، ام‌سلمه، عطاء ثوری، اوزاعی، احمد، اسحاق، و ابی ثور این جواز را نقل کرده است (۸۴) ایشان همگی این جواز را از روایات ابن عباس، ابن عمر، عطاء، مجاهد، حسن از صحابه و تابعان متقدم، و از نخعی، شعبی، اوزاعی، سفیان، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و ابو ثور از طبقات بعدی به دست آورده‌اند (۸۵) که این نشانه‌ای بر حضور عادی زنان در امامت نماز تا زمان ایشان بوده است.

ابن حزم معتقد است امامت نماز زن قطعی است زیرا حکم آن داخل در قول رسول خداست که فرمود: «إن صلاة الجماعة تفضل صلاة الفرد بسبع و عشرين درجة.» (۸۶) برخی دیگر از علما نیز همانند ابن حزم در استدلال به امامت عام زنان به روایت أمورقه تمسک جسته می‌گویند: «اینکه پیامبر (ص) به أمورقه اجازه داد برای اهل خانه‌اش امامت نماز کند به آن معنی است که اهل خانه اعم از زن و مرد بوده و او برای امامت همه ایشان چنین مجوزی یافته است.» (۸۷)

ابی داود (۸۸)، ابن اثیر (۸۹) دارقطنی (۹۰) احمد (۹۱) طبرانی (۹۲) و



مسجد در زمان رسول خدا (ص)

نماد پایگاه مشترک اجتماعی

زنان و مردان بوده است.

کارکردهای مسجد در زمان پیامبر

علاوه بر جنبه‌های عبادی دارای

جنبه‌های تبلیغی، سیاسی، اجتماعی،

جهادی و رسانه‌ای نیز بوده است.

اما جنبه عبادی آن ملامال از

فرهنگ‌سازی در جامعه‌ای بود

که بنیادهای تبعیض را به

رسمیت می‌شناخت و در این پایگاه

نه تنها فرودستان و بردگان را در کنار

بزرگان و صاحب منصبان می‌نشانند

بلکه زنان را در کنار مردان قرار می‌داد

و از ظرفیت‌های ایمانی

هر دو گروه بهره می‌گرفت و

این نحوه عمل را در ساختار

معنوی جامعه

تزییق می‌فرمود.

بیعت پیامبر اسلام (ص) با مردان و زنان دومین گام برابری و عدالت جنسیتی اسلام

دومین حرکت بنیادی رسول خدا (ص) در توانمندسازی زنان مشارکت اجتماعی ایشان در مسائل سیاسی اسلام بوده است که با بیعت یکسان با زنان و مردان تحقق یافته است.

پیامبر خدا (ص) پس از اعلام رسمی رسالت، در ایام حج در سال یازدهم بعثت، با شش تن از قبیله خزرج دیدار و آنها را به اسلام دعوت نمود. آنها پس از پذیرفتن اسلام و بازگشت به مدینه، به تبلیغ اسلام پرداختند. تبلیغات پیگیر آنها سبب شد که گروهی از مردم مدینه اسلام را پذیرفتند و در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از اهل مدینه به مکه آمدند و در عقبه با پیامبر (ص) ملاقات کردند و با ایشان بیعت نمودند و این چنین، نخستین حرکت سیاسی برای تشکیل حکومت اسلامی آغاز گردید.

عبادت بن صامت، ماجرای این بیعت را چنین گزارش می کند: من هم با کسانی که در بیعت اول عقبه حضور داشتند، بودم. ما دوازده مرد بودیم و با پیامبر خدا (ص) به بیعت زنان، بیعت کردیم (۱۰۸) و این در آن زمانی بود که هنوز جنگ واجب نگردیده بود، با این شروط که «چیزی را شریک خدا قرار ندهیم، دزدی نکنیم،

زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بچه‌های نامشروعمان را به دیگری نسبت ندهیم، و در کار نیک از پیامبر (ص) نافرمانی نکنیم، و پیامبر (ص) فرمود: اگر به این شرطها عمل کردید، بهشت برای شما خواهد بود، و اگر چیزی از این کارها را مرتکب شدید، سر و کارتان با خداست. اگر خواست، عذبتان می کند و اگر خواست شما را می بخشد (۱۰۹). این بیعت، در اصطلاح سیره نویسان، «بیعة النساء» نیز نامیده شده است؛ زیرا پیامبر (ص) در فتح مکه نیز با زنان با همین شروط، بیعت نمود.

آنان در سال بعد، یعنی سال سیزدهم بعثت، ۷۳ مرد و دو زن (۱۱۰) را در ایام حج به مکه فرستادند و پیامبر (ص) در عقبه منی، مجدداً با ایشان بیعت کرد؛ اما این بار، محتوای پیمان آنان، آغاز یک حرکت سیاسی و نظامی بود. به گزارش جابر، پیامبر (ص) به یکسان از زن و مرد آنان خواست که با شرایطی با وی بیعت کنند و فرمود: «با من بیعت می کنید بر این که در نیرومندی و



سستی، از من حرف شنوی و فرمان برداری کنید، و در تنگدستی و گشایش، انفاق نمایید، و امر به معروف و نهی از منکر کنید، و از بهر خدا بگویید و از سرزنش هیچ سرزنش گری بیم مدارید، و چون به میان شما آمدم، مرا حمایت کنید، آن چنان که از خودتان حمایت می کنید. در این صورت، بهشت برای شما خواهد بود. جابر می گوید پس از سخنان پیامبر (ص)، همه ما از جا برخاستیم و با ایشان بیعت کردیم» (۱۱۱). این بیعت که در آن زنان نیز حضور داشته‌اند، زمینه ساز هجرت پیامبر (ص) به مدینه گردید. آیه هفتم سوره مائده و آیه پانزدهم سوره احزاب، بر اساس گفته شماری از مفسران، به این بیعت اشاره دارد. نکته قطعی این بیعت هم‌پیمانی پیامبر اسلام (ص) با مردان و زنان به یک گونه است و شروط نامبرده با همه آنان یکسان است.

علاو بر اینها پیامبر اسلام (ص) بیعت‌های فردی و جمعی دیگری نیز انجام می دادند که در آنها بدون توجه به جنسیت افراد بوده است. بیعت مهاجرت به دارالاسلام و بیعت در اولین جنگ رویاروی مسلمانان در بدر از این جمله‌اند. امام صادق (ع) متن یکی از بیعت‌ها را چنین اشاره آورده است: «لَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى الْمَدِينَةِ.. وَ حَضَرَ خُرُوجَهُ إِلَى بَدْرِ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ فَبَايَعَ كُلَّهُمْ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ» (۱۱۲)

بیعت رضوان در سال ششم هجری که در حدیبیه انجام گرفت و از زن و مرد در این سفر پر جمعیت بدون لحاظ جنسیت ایشان بیعت گرفته شد (۱۱۳) و بیعت از مردان و زنان پس از فتح مکه در سال هشتم هجری نیز از جمله یکسان سازی مردان و زنان در جنبش اجتماعی اسلام است که مفاد آن در آیه ۱۲ سوره ممتحنه آمده است: «دوری از شرک»، «پرهیز از دزدی و فحشا» و «مخالفت نکردن با پیامبر در کارهای نیک». گرچه در غدیر نیز بیعت با زنان و مردان بدون لحاظ جنسیت گزارش شده است (۱۱۴).

بازگشت به جاهلیت و ناتوان سازی زنان

متأسفانه بعد از رسول خدا هر دو مکانیزم توانمندسازی زنان مورد نهی قرار گرفت و زنان را از بیعت در مسائل سیاسی و از خروج از خانه برای اقامه نماز در مساجد منع نمود.

در کتب تاریخی در بیعت با زنان در ماجرای سقیفه بنی ساعده هیچ گزارشی نیامده است و بازگشت به رأی مردان در اولین روزهای وفات پیامبر (ص) علنی گردید (۱۱۵). علاوه بر آن در مقیاس گسترده‌ای منهیاتی رایج گردید که اساساً جنس مؤنث را مخاطب قرار داده و ورودشان به مساجد را ابتداءً محدود و سرانجام ممنوع ساخت و برای خروج زنان از خانه و رفتن به مساجد شروطی قرار داده شد. مثل اینکه این خروج زنان در شب باشد (۱۱۶) نباید عطر زده از خانه به قصد مسجد خارج گردند (۱۱۷). باید با ظاهری بدبو و آشفته از خانه بیرون روند (۱۱۸). و بعد از آن پیشنهاد خواندن نماز در خانه‌ها از راه رسیده است و این که خانه‌هایشان برایشان بهتر است (۱۱۹). و بعد از آن، این که انتهای خانه‌ها (قعر بیوت) برای ایشان نیکوتر است (۱۲۰). و سپس جریان‌ی رشد کرد که به‌طور کامل زنان را در حصار خانه می‌پسندید (۱۲۱) به‌گونه‌ای که اگر زنی از خانه به قصد مسجد بیرون آمده و بوی عطر از او به مشام می‌رسید متعرض او شده و وی را به خانه بر می‌گردانند (۱۲۲).

روایاتی از سخت‌گیری صحابه در این خصوص نیز گزارش شده است از جمله این که: این مسعود با آنکه خود مرد عبادت بود و بیش از روزه به نماز مشغول بوده است (۱۲۳). زنان را از مسجد کوفه بیرون می‌کرد (۱۲۴) و به



۲۲) ابی‌یعلی الموصلی، احمد بن علی. مستدابی یعلی. تحقیق: حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، (۱۴۱۲ق.).

۲۳) ابی‌نعیم الحافظ الاصفهانی، احمد بن عبدالله. ذکر اخبار اصیبهان. لیدن المحروسه: چاپخانه بریل، (۱۹۳۴م.).

۲۴) البخاری، محمد بن اسماعیل، التاريخ الصغير. بیروت: دارالمعرفة، (۱۴۰۶ق.).

۲۵) التاريخ الكبير، دیاربکر: المكتبة الاسلامية، (بی تا)

۲۶) الصحيح البخاری. بیروت: دارالفکر، (۱۴۰۱ق.).

۲۷) البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. الانساب و الاشراف. مصر: مطابع دارالمعارف، (۱۹۵۹م.).

۲۸) البهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع، بیروت: دارالکتب العلمیة، (۱۴۱۸ق.).

۲۹) البیهقی، احمد بن الحسین، السنن الكبرى، بیروت: دارالفکر، (بی تا).

۳۰) معرفة السنن والآثار. بیروت: دارالکتب العلمیة، (بی تا).

۳۱) الترمذی، محمد بن عیسی بن سورة. سنن الترمذی. بیروت: دارالفکر، (۱۴۰۳ق.).

۳۲) جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم، (۱۹۷۱م.).

۳۳) الحاکم النیشابوری، ابوعلی محمد بن علی، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالمعرفة، (بی تا).

۳۴) معرفة علوم الحديث. بیروت: دارالافتاء الحديث، (۱۴۰۰ق.).

۳۵) الحرعاملی، محمد بن الحسن. وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، (۱۴۱۴ق.).

۳۶) الخطیب البغدادی، احمد بن علی. تاریخ بغداد او مدینة السلام، بیروت: دارالکتب الاسلامیة، (۱۴۱۷ق.).

۳۷) الدارقطنی، احمد بن عمر بن احمد بن مهدی، سنن الدارقطنی، بیروت: دارالکتب العلمیة، (۱۴۱۷ق.).

۳۸) الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان. الکبائر. تحقیق: حسان عبدالمنان، دارالخیر، (بی تا).

۳۹) زید بن علی بن الحسین. مسند الامام زید، بیروت: دار مکتبة الحياة، (بی تا).

۴۰) السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالفکر، (۱۴۱۶ق.).

۴۱) الشافعی، محمد بن ادریس، کتاب الأم، بیروت: دار الفکر، (۱۴۰۳ق.).

۴۲) المسند. بیروت: دارالکتب العلمیة، (بی تا).

۴۳) الشنقطنی، محمد الامین بن محمد المختار، أضواء البیان فی ايضاح القرآن بالقرآن، بیروت: دارالفکر، (۱۴۲۵ق.).

۴۴) الصاحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد، (بیروت: دارالکتب العلمیة، (۱۴۱۴ق.).

۴۵) الضحاک، عمرو بن ابی عاصم، الأحاد و الثماني، دارالذریة، (۱۴۱۱ق.).

۴۶) الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، بیروت: داراحیاء التراث العربی، (بی تا).

۴۷) الطبری، محمد بن جریر. تاریخ الرسل و الملوك. ترجمه: ابوالقاسم یاننده، تهران: انتشارات اساطیر، (۱۳۶۸).

۴۸) جامع البیان عن تأویل آی القرآن) تفسیر الطبری، بیروت: دارالفکر، (۱۴۱۵ق.).

۴۹) عبدالرزاق الصنعانی، ابی بکر، المصنّف. تحقیق الاعظمی، بی جا، (بی تا).

۵۰) العدنی، محمد بن یحیی، کتاب الایمان، الکویت: دارالسلفية، (۱۴۰۷ق.).

۵۱) العینی، بدرالدین محمود. عمدة القاری. بیروت: داراحیاء التراث العربی، (بی تا).

۵۲) الفتنی، محمد طاهر بن علی. تذکرة الموضوعات. بی جا، (بی تا).

۵۳) مالک بن انس، عبدالرحمن بن القاسم، الموطأ. بیروت: داراحیاء التراث العربی، (۱۴۰۲ق.).

۵۴) محمدی ری شهری، محمد، و دیگران. دانشنامه امیرالمؤمنین، ترجمه عبدالهادی مسعودی، قم: سازمان نشر دارالحديث، (۱۳۶۸ش).

۵۵) دانشنامه عقاید اسلامی، ترجمه مهدی مهریزی و دیگران، قم: دارالحديث، (۱۳۸۶ق.).

۵۶) المقتی الهندی، علاءالدین بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، مؤسسه الرسالة، (۱۴۰۹ق.).

۵۷) المرتضی، احمد، شرح الأثرار، صنعاء: مکتبة غمضان، (بی تا).

۵۸) مسلم، ابوالحسن مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کرشان. صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، (بی تا).

۵۹) النووی، ابوبکر یحیی الدین بن شرف، المجموع شرح المذهب، بیروت: دارالفکر، (بی تا).

۶۰) یحیی ابن الحسین، الاحکام فی الحلال و الحرام، بی جا، (۱۴۱۰ق.).

سوی آنان سنگ پرتاب می‌کرد (۱۲۵) و در خطبه‌های جمعه به آنان می‌گفت: اینجا مجلس شما نیست به خانه‌هایتان بروید. (۱۲۶) و عبدالله بن عمر نیز چنین رفتاری با نمارگزاران زن داشت. (۱۲۷)

و بدین ترتیب هر دو یادمان توانمندسازی زنان به فراموشی سپرده شد و به تدریج در سالیان بعد عدم خروج زنان از خانه و رفتن به مساجد حکم شرعی پیدا کرد و متدینان سرشناس هم خروج زنان را به قصد مسجد و هر جای دیگری ممنوع نمودند.

عبدالرزاق می‌گوید: «پراهمیم، یکی از تابعان سه زن داشت که حتی یک نفرشان هم در مسجد نماز نمی‌خواند.» (۱۲۸) آنها می‌گفتند «روایات اطلاق خروج زنان را با روایات مقید به شب حمل کرده و اذن مذکور در روایات را فقط در شب می‌دانیم.» (۱۲۹) و این بدان دلیل است که آنها با لباس‌های کوتاه که ایجاد فتنه می‌کند به مسجد وارد می‌شوند و در ورودی درها مزاحم مردان می‌شوند. (۱۳۰) این منہیات همگی در قالب روایت آمده و به پیامبر و صحابه منسوب شده است. اما همه این بدگویی‌ها حاصل تغییرات فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی بعد از پیامبر (ص) بوده است که ضربات مهلکی را بر حضور اجتماعی زنان وارد کرده است. گرچه گسترش بی‌رویه نفوذ مسلمانان در خلأ مبانی عملکرد زنان و بدون آمادگی‌های فکری و فرهنگی برای تازه مسلمانان، پیامدهایی چون داستان بردازی قصاص و تئوری‌سازی زاهدان و عابدان و تفسیرهای عرب جاهلی و عوام‌اندیشی متشرعان در کنار فتوای فقهی عالمان که بسیاری در پناه دربارهای حکومتی ارتزاق می‌کردند، مجموعه سترگی از دستورالعمل‌های عملکرد زنان را رقم زد که هر چه از آبشخور وحی دور می‌گردید بر محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و تبعیضات زنان می‌افزود و منظومه فکری و جهان بینی‌ای را در مورد زنان القاء می‌کرد که مجال برون رفت از آن هرگز به‌طور کامل میسر نگردیده و تا زمان معاصر نیز استمرار داشته است.

پانویس‌ها در دفتر نشریه موجود است.

فهرست منابع

۱) القرآن الکریم.

۲) نهج البلاغه، گردآوری محمد بن حسین رضی. شرح ابن ابی الحدید، ابو حامد عبدالحمید، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، (۱۹۵۹ق.).

۳) آلکوسی البغدادی، محمد شکر، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، دارالکتب المصریة، (بی تا).

۴) ابن اثیر، علی بن محمد بن عبدالکریم، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان، (بی تا).

۵) ابن ابی شیبة، عبدالله بن محمد، المصنّف. تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، (۱۴۰۹ق.).

۶) ابن بابویه القمی، علی، فقه الرضا، مشهد المقدسة: المؤتمر العالمي للامام الرضا(ع)، (۱۴۰۶ق.).

۷) ابن الجوزی، ابوالفرج عبد الرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، بیروت: دارالکتب العلمیة، (۱۴۰۲ق.).

۸) ابن حبان، عبدالله (ابی الشیخ الاصفهانی). صحیح ابن حبان. مؤسسه الرسالة، (۱۴۱۴ق.).

۹) ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، الدرر الاثیری فی تخریج احادیث الهدایة، بیروت: دارالمعرفة، (بی تا).

۱۰) ابن حنبل، احمد بن محمد، العلل و معرفة الرجال، الرياض: دارالخانی، (۱۴۰۸ق.).

۱۱) مسند، بیروت: دارالصادر، (بی تا)

۱۲) ابن خزیمة، محمد بن اسحاق، صحیح ابن خزیمة، تحقیق اعظمی، الطبعة الثانية، المکتب الاسلامی، (۱۴۱۲ق.).

۱۳) ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، المحلی. بیروت: دارالفکر، (بی تا).

۱۴) ابن راهویه، اسحاق بن ابراهیم، مسند ابن راهویه، المدينة المنورة: مکتب الایمان، (۱۴۱۲ق.).

۱۵) ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت: دارالصادر، (بی تا).

۱۶) ابن شبة التمیمی، ابوزید عمر، تاریخ المدينة المنورة، قم: دارالفکر، (۱۳۶۸ش).

۱۷) ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب، بیروت: دار الجبل، (۱۴۱۲ق.).

۱۸) التمهید، المغرب: وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، (۱۳۸۷ق.).

۱۹) ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدينة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، (۱۴۱۵ق.).

۲۰) ابن قدامة، عبدالرحمن، الشرح الكبير، بیروت دارالکتب العربی، (بی تا).

۲۱) ابی داود، سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن ابی داود، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، (۱۴۱۰ق.).



یادداشتی دربارهٔ
ابعاد، علل و عوامل آسیب
در خانواده

بخش اول



محمد هادی فلاح
(دانش آموخته حوزه و پژوهشگر دینی)

طرح مسئله

به عقیده ما خانواده در گذار تاریخ انقلاب اسلامی، مثل خیلی از مسائل دیگر، فرازاها و فرودهایی داشته است. صرف نظر از افزایش و ارتقای محدود و سطحی در برخی از جنبه‌های مثبت و غیر قابل انکار، معتقدیم خانواده در برهه معاصر و در بحبوحه کنونی، در جنبه‌های منفی، دور از انتظار علیرغم هزینه‌هایی که از انقلاب و در انقلاب اسلامی برای آن شده، در ابعاد مختلف، به طور گسترده و عمیق دچار آسیب‌های جدی، تلخ و گزنده ای شده است که به عقیده ما این نیز غیر قابل انکار است.

کافی است واقع‌نگر بوده، اهل تخصص و تحلیل باشیم و با مطالعات تاریخی و اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی در این مسئله ورود کرده، دور از تعصبات باطل بیندیشیم و منصفانه نظر بدهیم.

یا از مسیر درک و فهم متن، به گزارش‌ها و پرونده‌های مستندی که در این زمینه در بخش حوادث روزنامه‌ها یا سایت‌های خبری معتبر و دادگاهها، درج و ثبت شده و می‌شود، نگاهی بیفکنیم.

و یا از روزنه حواس ظاهری با درک و فهم دیداری و شنیداری، به دور و بر خودمان، به متن واقع، به اختلافات و منازعات تلخ خانواده‌ها در دادگاههای خودمان نگاهی بیندازیم «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.» (۱) همچنین به خبرهای تلخ و ناراحت کننده‌ای که درباره خانواده، واقعیت دارد گوش بدهیم.

به نظر ما حتی برای فهم و اقرار و اعتراف به وجود آسیب در خانواده، تخصص و ورود از راههای فوق‌الذکر، لازم نیست، بلکه تجسّم، کافی است تا احتمال وجود آسیب در خانواده را تصدیق کنیم و همواره برای مقابله با آن، عاقلانه آماده باشیم و عالمانه و درست، اقدامی بکنیم.

ما در این مختصر، آگاهانه و خیرخواهانه بر آنیم تا پای عناوین اصلی و ریزعناوین مربوطه به شرح ذیل، به ابعاد آسیب در خانواده پرداخته، هشدار می‌داده باشیم:

۱. انکار واقعیت؛

۲. واقعیت؛

۱-۲. قصور و تقصیر خانواده؛

۲-۲. قصور و تقصیر دستگاه‌های حاکمیتی؛

۲-۳. قصور و تقصیر حوزه و روحانیت؛

۳- حرف‌های آخر.

در همین ابتدا قابل ذکر اینکه: این یادداشت‌ها بیش‌تر ناظر به مطالعات میدانی و ابعاد و عوامل عینی آسیب در خانواده‌ها نوشته شده و هدف از آن فقط آسیب‌شناسی است، ما این یادداشت‌ها را به خاطر خوشی بعضی از اشخاص و یا گروهها ننوشتیم، چنانکه به آنانی که دوست داشتند و دارند این حرف‌ها گفته نشود و این یادداشت‌ها انتشار پیدا نکند نیز اعتنایی نکرده‌ایم. «هر که می‌خواهد بگوید، هر چه می‌خواهد، تلخ یا شیرین.» (۲) «إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ.» (۳)

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت، چنان بخوان که تو دانی (۴)

۱. انکار واقعیت

متأسفانه در روزگار ما عده‌ای هستند که وجود آسیب در خانواده و جامعه و کشور عزیزمان را انکار می‌کنند و بازشناسی اصل این آسیب‌ها و پرداختن شفاف به ابعاد و علل و عوامل آن را در همه جا، حتی در مساجد و مجالس مردم‌نهاد، بر نمی‌تابند و معتقدند که این دست مسائل را نباید مطرح کرد؛ انگار برای خطدهی به ائمه جماعات و کارشناسان فن، از طرف بیگانه، مأموریت پیدا کرده‌اند! و معمولاً به اسم‌های مختلف و با بهانه‌های واهی، حتی در اصل و کمیت و کیفیت طرح مباحث عقیدتی، معرفتی و تربیتی در مساجد و مجالس و محافل علمی و عمومی، با شیوه‌های سوخته و شناخته شده دخالت کرده، طرح بعضی از حقایق را بر نمی‌تابند و باریشند و تحمیل فهم سطحی خودشان، برای بزرگترهای علم و عمل، تعیین تکلیف می‌کنند و یکطرفه صلاح می‌دانند که فلان مسئله مطرح شود و یا یکطرفه صلاح نمی‌دانند که فلان مسئله به اطلاع جامعه برسد!

صائب به پای خویش ز ند تیشه بی‌خبر

آن بی‌ادب که خنده به استاد می‌زند (۵)

به نظر نویسنده، علاقه‌مندی این سطح از افراد و گروهها به خانواده و جامعه و کشورمان، و مخالفت‌های آنان با طرح آسیب‌های موجود، شبیه حکایت فردی است که مولوی در مثنوی معنوی خود، آن را به نظم کشیده است:

این حکایت بشنو از صاحب بیان

در طریق و عادت قزوینیان

بر تن و دست و کتفها بی‌گزند

از سر سوزن کبودیها ز نند

سوی دلاکی بشد قزوینی

که کبودم زن بکن شیرینی

گفت چه صورت ز ندم ای پهلوان

گفت برزن صورت شیر زبان

طالع شیر است، نقش شیر، زن

جهد کن رنگ کبودی سیر زن

گفت بر چه موضعت صورت ز ندم؟

گفت بر شانه گهم زن آن رقم

چون که او سوزن فرو بردن گرفت

درد آن در شانگه مسکن گرفت

پهلوان در ناله آمد کای سنی

مر مرا کشتی چه صورت می‌زنی؟

گفت آخر شیر فرمودی مرا!

گفت از چه عضو کردی ابتدا؟

گفت از دُمگاه آغاز یده‌ام

گفت دُم بگذار ای دو دیده‌ام

از دُم و دُمگاه شیرم دُم گرفت

دُمکه او دُمگهم محکم گرفت

شیر بی‌دُم باش گوی شیرساز

که دلم سستی گرفت از زخم گاز

جانب دیگر گرفت آن شخص زخم

طرف غیر خودشان بر نمی‌تابند و آن را بر ضرر خود و گروهشان گمان می‌کنند و می‌ترسند که نتیجه به نام دیگران تمام شود!

«الهی! اگر «حسن» جهنمی است، جهنمی عاقلی را رفیق او گردان.» (۷)

به خیال خامشان که حتی پرداختن دلسوزانه و مخلصانه به این دست از مسائل در جای خودش هم، برای انقلاب و جمهوری اسلامی و عملکرد مقامات دستگاه‌های حاکمیتی و بالادست، تهدید به شمار می‌آید و به آنها و جایگاهشان آسیب وارد می‌کند و باعث تقویت دشمن می‌شود! ولی همانطور که نوشتیم؛ دردشان، درد فهم و جهل و حسادت و خودخواهی و انحصارطلبی است! و به حق که باید خود همین عدهٔ چاپلوس جاهل و سطحی‌نگر و حسود را مانع و تهدید و آسیب جدی در آگاهی‌بخشی و ارتقای خانواده و جامعه، از جمله در حوزه‌های: سلامت جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی که از انواع چهارگانهٔ سلامت به شمار می‌آیند برشمرد. بلکه نه فقط مانع که باید در ردهٔ عوامل پیدایش و توسعهٔ خانوادهٔ ناسالم و جامعهٔ معیوب، عامل مؤثر و دخیل در تخریب آرمان‌های انقلاب و جمهوری اسلامی به حساب آورد. و باز بلکه باید آن را یکی از علل مهم آسیب در همدلی و وحدت و امنیت ملی جامعه برشمرد و جزو فتنه‌های مغفول و فراموش شده یا دارای حاشیهٔ امن دانست.

**گفتند لب ببند ز اسرار ما مگو
گفتم که خیر، نعرهٔ تکبیرم آرزوست
از روزگار خویش ندارم جز این قدر
خوابم زیاد رفته و تعبیرم آرزوست**

به هرحال آیا آسیب‌شناسی‌هایی که لازم و ضروری است، مثل آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی و یا بررسی ابعاد آسیب‌های خانواده و...، به اینها لطمه می‌زند؟ و اصلاً به حفظ و سلامت آنها و طول عمر همه، کمکی نمی‌کند؟ البته که داستان، چیز دیگری است که در این فرافکنی سعی دارد تا از نظر خانواده‌ها، مخفی بماند، اما اشخاص بیدار و اهل هوش و دقت و نظر می‌دانند که شیوهٔ این دست و سطح از افکار، کم از کبک نیست که خود را علنی زیر برگ و برف، پنهان می‌کند!

متأسفانه علیرغم زحمتهایی که برای جامعه و نظام و مردم و خانواده‌ها کشیده می‌شود و با حجت و برهان و دلایل روشن، بعضی‌ها به آسمان فهم و آگاهی

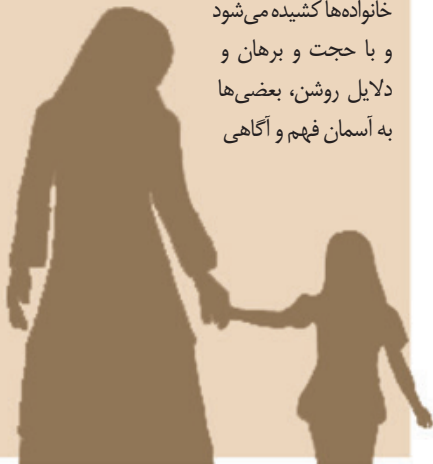
بی‌محابا بی‌مواسا بی‌رحم
بانگ کرد او، کاین چه اندام است از او؟
گفت این گوش است ای مرد نکو
گفت تا گوشش نباشد ای حکیم
گوش را بگذار و کوه کن گلیم
جانب دیگر خلیش آغاز کرد
باز قزوینی فغان را ساز کرد
کاین سوّم جانب چه اندام است نیز؟
گفت این است اشکم شیر ای عزیز
گفت تا اشکم نباشد شیر را
چه شکم باید نگار سیر را
خیره شد دلاک و بس حیران بماند
تا به دیر، انگشت در دندان بماند
بر زمین زد سوزن از خشم اوستاد
گفت در عالم کسی را این فتاد؟
شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید؟

این چنین شیری خدا
خود نافرید (۶)

گاه دیده شده که با شلوغ‌بازی و یاری‌گری علیه عالم مسئله و بانی جلسه، مستقیم و غیر مستقیم، هرچند ناموفق در صدد ممانعت از آن بر می‌آیند. بخصوص دربارهٔ علل و عوامل آسیب‌های انقلاب و خانواده و جامعه، بر این باورند که به بعضی از چیزها اصلاً نیاید اشاره‌ای شود یا جز از طریق محدود، نظریه‌ای نباید مطرح گردد. گاهی اوقات انسان به این نتیجه می‌رسد که اینها با نگاه خودخواهانه و انحصاری خود، ارتقای آگاهی خانواده‌ها و تحقق جامعهٔ سالم اخلاقی را از



**متأسفانه
در روزگار ما
عده‌ای هستند که
وجود آسیب در خانواده
و جامعه و کشور عزیزمان
را انکار می‌کنند
و بازشناسی اصل
این آسیب‌ها و پرداختن شفاف
به ابعاد و علل و عوامل آن را
در همه جا، حتی در
مساجد و مجالس مردم‌نهاد،
بر نمی‌تابند و معتقدند
که این دست مسائل
را نباید مطرح کرد.**



مواجهه و حشر و نشر جبری با این دست و سطح از افراد و گروهها، همان حالی است که برای مرحوم شهید استاد مطهری (ره) پیش آمده و از آن گفته است:

«برای من پیش آمده است که با اشخاصی در افاق پایین، مجبور بوده‌ام ساعتی زندگی کنم، در عذاب الیم بوده‌ام. می‌دیده‌ام یک کلمه حرف ندارم با آنها بزنم! گویی همهٔ معلوماتم را فراموش کرده‌ام!» (۱۱)

چو تیر از آن چله، که رسته می‌مانم
سپند در آتش، که جسته می‌مانم
به کوزه‌ای در هم شکسته می‌مانم
چو رشته‌ای از هم گسسته می‌مانم
به روی آن کس در که بسته می‌مانم
کسی نمی‌داند، ولی تو می‌دانی
هوای دل از غم، گرفته چون ابرم
ببارم از دیده اگر چه در صبرم
گواه من با من، فشار بر صدرم
قسم که من زنده، نمرده در قبرم
درون تاریکی، چرا و این قدرم؟
کسی نمی‌داند، ولی تو می‌دانی (۱۲)

۲. واقعیت:

با مطالعات میدانی دربارهٔ آسیب‌های خانواده و تطبیق آنها با گزاره‌های دینی، علاوه بر شناخت و تأیید و اعتراف به وجود آسیب در خانواده، می‌توان زمینه و موطن و جنس و نوع این آسیب‌ها را نیز تا اندازه‌ای شناخت و به تحلیل آنها پرداخت و قدم مفیدی را برای شروع آسیب‌زدایی جدی در خانواده برداشت.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه مالال (۱۳)

به طور کلی می‌توان آسیب‌های خانواده را در دو ردهٔ کلی دسته‌بندی کرد:

الف) نگرشی؛

ب) گروهی / گرایشی.

به نظر ما با بررسی زمینه‌ها و علل و عوامل دورنگشوری، قصور و تقصیر در دو مورد فوق را هم باید به گردن خانواده گذاشت و هم به گردن دستگاه‌های حاکمیتی بخصوص بعضی از اشخاص حقیقی که در آن ورود دارند؛ به دیگر بیان: صرف نظر از تأثیر منفی زمینه‌ها و علل و عوامل برون‌کشوری و جهانی در نگرش و گروه نامطلوب خانواده، - که تا پشت سنگر خانواده آمده، در جای خود قابل توجه و بررسی است، - بعضی از زمینه‌ها و علل و عوامل درون‌کشوری را باید «قصور و تقصیر خانواده» دانست و برخی را «قصور و تقصیر دستگاه‌های حاکمیتی»، همچنین دسته‌ای را هم مشترک بین هر دو بررسی کرد.

۲-۱. «قصور و تقصیر خانواده»

در این قسمت، اندازهٔ مجال، مختصر فقط ذیل دو عنوان: «عدم درک درست از تشکیل و نیازها و وظایف خانواده» و «ضعف اعتقادی و نداشتن جهان‌بینی توحیدی» به قصور و تقصیر خانواده اشاره می‌کنیم:

برده می‌شوند، باز از بی‌قابلیتی، خودشان را پرت می‌کنند و بر زمین چهل و دست و پای قرائت و تهمت و تکفیرشان پایین می‌آیند و با پافشاری بر آن، موجب آزار همه می‌شوند!

شاید انکار و مخالفت و واکنش این دست و سطح از افراد و گروهها، به خاطر منافی است که در این شرایط دارند و یا بیش‌تر به این خاطر است که همیشه دور از واقعیت و وضعیت موجود، در جزیرهٔ بستهٔ خودساختهٔ ذهنی، سیر می‌کنند!

به نظر این سطح از افراد، وقتی زبان کسی همچنان کار می‌کند، باید از عمل جراحی مغز یا قلب او که مریض شده، صرف نظر کرد! شگفتا که بعضی‌ها هرگز فکر هم نمی‌کنند که اگر این دست مسائل (آسیب‌شناسی) عالمانه و مخلصانه، مطرح نشود و نسبت به این آسیب‌های موجود به خانواده‌ها و جامعه، هشدار داده نشود و آنها آگاهی پیدا نکنند و از این خطرات، دور نشوند، با زیر خط فهم‌ها و حسادت‌ها و خودخواهی‌ها و انحصارطلبی‌ها و تفسیق و تلغین و تکفیرهای زیانبار، بر سر خانوادهٔ بیچاره چه خواهد آمد؟ و فرجام سلامت جامعه چه خواهد شد؟ به علاوه که واقعیت با این قبیل مخالفت‌ها و ممانعت‌ها، هیچ تغییری نمی‌کند و قابل انکار نخواهد شد.

گر باده نهمان کنیم، بورا چه کنیم؟

وین حال خمار و رنگ و رو را چه کنیم؟ (۹)

بلکه ممکن است اوضاع را بدتر از این کرده و در گیرودار هواجس نفسانی با لرزهای کم‌ریشتتر، بر سر همه، بسیار تلخ، آوار شود! و باز البته ما در این مسئله با همه‌جور افراد و گروهی با شمارش زیر مواجهیم:

- بی‌خبر و ساکت؛

- بااطلاع و بی‌تفاوت؛

- آگاه و دارای منافع؛

- باخبر و منکر؛

- مطلع و توجیه‌گر؛

- با اطلاع و مبتلا؛

- باخبر و بزدل؛

- مطلع و مضطرب؛

- آگاه و مستأصل؛

- همچنین با اشخاص دانا و دلسوز و مخلصی مواجهیم که از واقعیت و وضعیت نگران‌کنندهٔ خانواده و جامعه، به درستی اطلاع دارند و به کژپها و آسیب‌های موجود در آنها معترضند، ولی علیرغم تلاش در آگاهی‌بخشی، در فتنهٔ طنطنه و طمطراق و تظاهرات و هوجبگری و جانبداری ویرانگر جاهلانه و مقدس‌مآبانه، با فرافکنی و توهین و تکفیر و بی‌ادبیها، کلام و نظرشان آن گونه که باید تأثیر نمی‌گذارد و صدایشان به جایی که باید نمی‌رسد! در نتیجه، همیشه متهم و دل‌نگران، در مصیبتی دردناک، شکننده و غم‌انگیزی که دامن جمع خانواده و جامعهٔ دینی و مذهبی ماها را گرفته است زندگی را تلخ می‌گذرانند.

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است (۱۰)

به نظر نویسنده، حال اشخاص آگاه و متعهد و دلسوز و مخلص، در

الف) عدم درک درست از تشکیل و نیازها و وظایف خانواده بدون سوءظن و خرده‌گیری، متأسفانه غالب زوج‌ها با ضعف فکری و عدم رشد لازم عقلانی، درک درستی از اصل و چرایی تشکیل خانواده ندارند! دغدغه‌های اصلی آنها تأمین سطحی نیازهای مادی و ظاهری و ابتدایی صرف است؛ مثل: تأمین نیازهای جنسی، تولید مثل، خوراک، پوشاک، مسکن، وسیله نقلیه، بازارگردی، تلفن همراه، گوشیهای جدید، شبکه‌های مجازی، تلویزیون، فیلم، گشت و گذار و معاشرت‌های بی‌حساب و بدون حد و مرز!

متأسفانه غالب والدین درک درستی نسبت به اینکه خانه و خانواده، اولین و مهم‌ترین محیط تربیتی است ندارند! دغدغه‌های اصلی آنها در تربیت فرزندان، همین تأمین نیازهای مادی و ظاهری و ابتدایی است که یاد کردیم! آنها طرح و نقشه و اولویتی برای تربیت فرزند در طول و عرض و عمق همین نیازهای لازم، در دل خانه و خانواده ندارند! بخصوص خانواده‌های جدیدالتشکیل که اشتغال و تعلق و وابستگی افراطی آنها به گوشی و شبکه‌های مجازی، آنان را از دور و بر و خانه و خانواده و بچه‌ها غافل‌تر کرده است!

با سوگ و افسه، غالب زن و مرد به عنوان جنس مکمل، نمی‌دانند که خیر و بهترین شدن هر کس، از خانه و خانواده شروع می‌شود و باز باید این خیر و بهترین بودن در یک دور منطقی و معقول در جامعه، به خانه و خانواده برگردد؛ آنها باید از جمله با این نگاه، زندگی مشترک را جدی بگیرند. بدیهی است که بدون این نگرش اگر بچه‌ها در خانه و خانواده، در مسیر خیر و بهترین شدن، بار نیابند و تربیت نشوند، جامعه، فاقد خیر و بهترین می‌شود، یا آن را در این مسیر، کم‌تر می‌توان دید و یا خدا که نخواستہ بیشتر تر در مسیر شر و بدترین، دیده می‌شوند و باز این فقد و فقر با آثار شوم، به خود خانه و خانواده باز خواهد گشت و دود فتنه آن به چشم خود خانواده خواهد رفت، که متأسفانه رفته است و با بی‌خیالی خیلی‌ها هنوز هم ادامه دارد!

پدر یا مادر و یا هر دو غالباً خیال می‌کنند، بچه‌ها باید در محیط مدرسه تربیت بشوند نه در خانه و خانواده! یا بیشتر تر در آنجا! یعنی این مسائل فقط به عهده مدرسه و آموزش و پرورش و دانشگاه و وزارت علوم و حوزه و حکومت است. برای تصدیق این نظر، کافی است صدای غرزدهن‌های - بجا و نابجای - آنها را در این زمینه بشنویم.

اگر مدرسه و دانشگاه و حوزه معهود، به خاطر ابتلائات و بعضی از آدم‌های گرفتاری که دارد نتواند این توقع والدین را حتی بجا برآورده سازد، والدین در صورتی که فرزندشان دختر باشد می‌گویند: شوهرش بدهیم تا خوب شود، یا اگر پسر باشد می‌گویند: برایش زن بگیریم تا خوب بشود. معلوم می‌شود که این نگاه و نگرش اصلاً درک درستی از پدر و مادر شدن خودش نداشته! و درست وقت تربیت فرزند، خواب بوده! یا به کار دیگری سرگرم بوده! و نگرش و دغدغه‌های دیگری داشته! و متأسفانه هنوز هم!

زیاد دیده شده و می‌شود که بار خودشان را روی دوش مدرسه و دانشگاه و حوزه و جامعه و یا با ازدواج، روی دوش دختر و پسر مردم می‌گذارند! در صورتی که بچه‌ها میوه‌های درخت خانواده‌اند. این میوه‌ها باید روی درخت یعنی در دل و دامن خانواده برسند نه باری بر دوش و دامن تربیت دیگران و نه در انبار و سوله‌ها و یخچال‌های صنعتی بیرون خانه و خانواده!

بچه‌ها به محضی که روی درخت خانواده رسیدند باید چیده شوند و در مزرعه خانواده جدید، پرورش یافته، حیات و تربیت خودشان را توسعه یافته، ادامه بدهند. طبیعتاً فرزندی که مانند میوه کال و سوله‌ای و یخچالی، با اخلاق و تربیت یخی و مجازی به جامعه عرضه شود و یا با دختر و پسر تربیت شده‌ای پیوند زده شود، صد البته ناسازگار با طبایع طبیعت‌طلب، بی‌نتیجه، اثر معکوس و تحمیلات تلخی را به دنبال خواهد داشت! برای همین است که وقتی والدین، خشت اول تربیت را در کانون خانواده، نارج، کچ می‌گذارند، البته که با خشت‌های دیگر روی آن، تا ثریا می‌رود دیوار کچ!

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کچ

گر رساند بر فلک، باشد همان دیوار کچ

راست شو صائب، نخوای کچ اگر آثار خویش

سایه افتد بر زمین، کچ، چون بود دیوار کچ (۱۴)

متأسفانه با این همه امکانات و مراکز و مؤسسات و رسانه‌های فرهنگی و آموزشی در کشور، باز با زنان و مردان و دختران و پسرانی مواجهیم که با اینکه به تغییرات ظاهری جامعه و خانواده‌ها توجه دارند و این تغییرات را درک کرده و خودشان را با آن تطبیق می‌دهند و عدم تطبیق با این دست مسائل را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانند - مثل تأثیر مفراط از مد و مدل پوشش! گرایش افراطی به داشتن گوشی‌های هوشمند! داشتن خودروی شخصی! هجوم زنان و دختران برای گرفتن گواهینامه رانندگی! و شخصیت دانستن این امور!!! - اما نسبت به معنای زندگی و تشخصات واقعی و حقیقی، تغییر و تحول و ارتقای فکری و معنوی، درک و تمایل کم‌تری از خود نشان می‌دهند! بلکه در مقابل آن جبهه می‌گیرند و با فرافکنی مثلاً همه روحانیون یا همه مسؤولین را اهل عمل نمی‌دانند و با مقصر خواندن آنها، رویکردهای دینی و مذهبی را بر نمی‌تابند! تو گویی در مرتبه‌ای از نگرش و گروه، تصمیم خود را گرفته، جا خشک کرده و با رضایت کامل به آن چسبیده‌اند! و چنانکه می‌بینیم علیرغم تشکیل خانواده در سال‌های دور یا نزدیک، هنوز درک درستی نسبت به اصل و چرایی تشکیل و تشخصات حقیقی گروه خانواده ندارند! کمالات فردی را نمی‌شناسند! چه رسد به کمالات گروهی! بخصوص گروه خانواده! همچنین درباره لذات مربوطه طبیعی و مرتبط، درک و تلقی درستی ندارند! و حتی تعریف صحیحی و نظر قابل قبولی مثلاً از سلامت جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی در حد خودشان هم نمی‌توانند ارائه کنند! به عنوان مثال: اگر صدا و سیما به میان آنها برود و درباره شاخصه‌های سلامت و موفقیت و مقاومت و استحکام گروه خانواده، از آنها پرسد غالب جواب‌ها تقلیدی و کلیشه‌ای و بسیار سطحی و گاه پوچ خواهد بود!

عجیب است که علیرغم توجه به ظاهر زندگی، باز غالباً نسبت به هشدارهای عینی در جامعه که برای دیگر خانواده‌ها پیش آمده و آنها را نیز درگیر ساخته، مثل اعتیاد بی‌توجه هستند! با اینکه زندگی همه شهروندان، مقابل چشم و ادراک احاد مردم و خانواده‌ها، بنرهای هشدار و تبلیغ و دعوت به حساب می‌آیند، ولی بسیاری از خانواده‌ها بخصوص از کنار همین هشدارها، خیلی بی‌توجه و سرسری می‌گذرند!

«وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (۱۵)

(شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرده است، آیا اندیشه نمی‌کردید؟) تاوان این بی‌توجهی، ابتلای نقد و یا نه چندان دور همه خانواده‌ها شده

همین تنزل جهان‌بینی توحیدی و نفوذ نگرش‌های آسیب‌دیده و گرایش‌های ویرانگر دانست. خداوند!

پناهم ده از آنچه می‌هراسم که با دنیا همیشه در تماسم (۱۸)

موارد دیگری هم وجود دارد که باید جزو قصور و تقصیر خانواده برشمرده؛ مثل:

- عدم معرفت درست نسبت به لوازمات و آسیب‌های زمان و قرائت‌های نادرست از تقابل سنت و مدرنیته!
- تغییر ملاکات و مصالح در خانواده. معیارها و ملاکات و مصالح در خانواده‌ها با القای مستقیم و غیر مستقیم اشخاص حقیقی و حقوقی، بخصوص با آمدن وسایل و وسایط نوآمد، نادرست تغییر کرده است!
- غالباً نسبت به نگرش‌ها و گروه‌ها، آگاهی ندارند!
- بیش‌تر وقت‌ها تأثیر نگرش را در گروه و گرایش، دست کم می‌گیرند!

- قرائت‌های سطحی و نادرست و خرافی از دین و مذهب دارند، زیاد، خیلی زیاد!

- بسنده کردن به آموزش دینی بدون اینکه به آن اعتقادی وجود داشته باشد!

- ارتباط عادت‌گونه و ارثی با دین و مذهب و آموزه‌های دینی و مذهبی!

ما را رها کنید در این رنج بی‌حساب با قلب پاره پاره و با سینه‌ای کباب (۱۹)

۲-۲. قصور و تقصیر دستگاه‌های حاکمیتی

در این قسمت، قصور و تقصیر دستگاه‌های حاکمیتی بخصوص برخی از اشخاص حقیقی که در آن ورود دارند را درباره خانواده، مختصر فقط ذیل دو عنوان «ضعف مدیریت اقتصادی در معیشت خانواده» و «فقر مریبان و فقدان مربی حقیقی فرهنگی» یاد می‌کنیم:

الف) ضعف مدیریت اقتصادی در معیشت خانواده

۱. مسئله معیشت، بیکاری، رکود اقتصاد خانواده، نبود نقدینگی در خانواده، غالب خانواده‌ها را مستأصل و نسبت به خیلی چیزها بی‌اعتماد، و متأسفانه به دلایلی که پوشیده نیست نسبت به دین و احکام آن بی‌اعتنا کرده است!
۲. دغدغه معیشت خانواده‌ها، والدین را تا دیروقت دور از خانه و خانواده برده است. طبیعی است که وقت کم‌تری را برای بودن در کنار هم و حشر و نشر با فرزندان داشته باشند! آنها فکر می‌کردند با تلاش مضاعف اقتصادی و تأمین نیازهای بچه‌ها، آنها قدرشناس و خوب و درست بار می‌آیند. در صورتی که خلاً والدین در کنار فرزندان، فرصت مفتی را برای فرهنگ‌های فرصت‌طلب به بار آورده، تا اندازه‌ای که به اعتراف خیلی از خانواده‌ها بعضی از بچه‌ها بر خلاف انتظار آنها، جور دیگر بار آمده‌اند! مانند بوته یا گلی ناخواسته که در گوشه باغچه حیاط خلوت، نه با پرورش و نگهداری، بلکه گویا خودرو با نشانه‌هایی از بی‌نزاکتی، بی‌ادبی و بی‌تربیتی در گفتار و رفتار، رشد کرده باشد!
۳. دخالت مدیریت‌های شبه‌دولتی، نابلد، ضعیف با نظرهای ناپخته اقتصادی در تولید و صادرات و واردات، در روند مدیریت‌های علمی، قوی،

و باز هم خواهد شد. با اینکه با نگاه لقمانی به آسیب‌های موجود می‌توانستیم غیر مستقیم، آموزش رایگان را دریافت کنیم و تهدید ابتلا و بی‌ادبی را برای خودمان به فرصت سلامت و ادب، تبدیل سازیم و بر اساس آن، نقشه‌ای عکس وضعیت موجود برای مبتلانشدن خودمان و خانواده‌هایمان طرح‌ریزی و مهندسی کنیم و با التزام عملی به آن، حتی برای اصلاح آسیب‌های موجود در جامعه و کمک به ادب و سلامت دیگر شهروندان و گروه‌ها و خانواده‌ها نیز مفید باشیم.

باور کنیم که ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، علیرغم نعمت‌هایی که خداوند متعال به ما ارزانی داشته، درباره خانواده، دیر کرده ایم که گیر کرده ایم!

«ذَلِكْ يَٰۤاِنَّهٗ لَمْ يَكْ مُغَيَّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ» (۱۶)

(این [کیفرها] بدان سبب است که خدا، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد، تا اینکه آنچه را در خودشان است تغییر دهند؛ و اینکه خدا، شنوای داناست.)

ب) ضعف اعتقادی و نداشتن جهان‌بینی توحیدی

ضعف اعتقادی و نداشتن جهان‌بینی توحیدی و پیدایش تغییرات نرم در تمایلات عقیدتی، اخلاقی، گرایش‌های بی‌اساس در سبک زندگی و رفتارهای فردی و گروهی و اجتماعی را باید از جمله قصور و تقصیر خانواده‌ها برشمرد. آنها هم یاد گرفته‌اند که زیر تظاهرات کاذب، خودشان را پنهان کنند! ولی به قول حکما: «القسر لایدم» (۱۷) این حالت و طبیعت‌شان، دوام ندارد و در جایی حقیقت، درز پیدا کرده و رازشان برملا می‌شود. متأسفانه تغییرات معهود و مشهود در نگرش و تلقی بعضی از افراد و گروه‌ها و خانواده‌ها از زندگی، تصویر دائره و میدانی شده است که خالی از خداست و در آن، همه چیز مباح است! آنها با همین نگرش، گروه و گرایش دارند و زندگی را منهای خدای گذرانند!

به عقیده ما افول و سقوط و هبوط خانواده‌ها از جهان‌بینی توحیدی، راه نفوذ آسیب‌های جدی را برای آنها و همه، پدید آورده است! مانند بی‌اعتنایی به تعالیم دینی! بی‌مبالاتی در عمل نسبت به احکام شرعی! مثلاً: بی‌مبالاتی نسبت به احکام دیداری: نشستن پای شبکه‌های کذایی ماهواره و اعتیاد به آن! دیدن تصاویر مبتذل، مستهجن در شبکه‌های مجازی و اعتیاد به آنها! شکسته شدن قبح دیدن این دست تصاویر و تعریف و ترویج و ارسال آن برای دیگران بدون ذره‌ای شرم و حیا! بی‌مبالاتی نسبت به احکام شنیداری و شنیدن موسیقی‌ها و ترانه‌های واقعاً مبتذل! همچنین گرفتار شدن در مراکز فساد و معاشرت‌های بی‌حد و حصر و غیر منضبط خانوادگی را باید نتیجه همین تنزل و قصور و تقصیر خانواده در جهان‌بینی توحیدی دانست.

به عقیده ما: ضعف اعتقادی و نداشتن جهان‌بینی توحیدی و افول و هبوط و سقوط در این زمینه، از بعضی‌ها به یک آدم و گروه بی‌هدف، پوچگر، بی‌تفاوت نسبت به ارزش‌ها، دم‌غنیمت‌شمار، اپیکور و آنی‌گذری ساخته و در ظاهر و سبک زندگی‌شان نیز بروز یافته و آنها را غیر قابل قبول، تغییر داده است! روابط نامشروع و طلاق‌های غیر رسمی و عاطفی را که در روابط خانوادگی لانه کرده، و نیز طلاق‌های رسمی را که به کمین نشسته و هر لحظه خانواده‌ای را در دام خود، شکار می‌گیرد، باید از آثار منفی

مغرب، با نظرهای پخته، و حتی در مجاری صادرات و واردات قانونی، تأثیر منفی گذاشته است! همچنین در معیشت و اقتصاد خانواده، آثار بدی داشته و آسیب‌هایی را در آن از خود به جا گذاشته است. این مسئله، از جمله مسائل مهمی است که همه‌فهم است و در اینجا چندان به شرح و بسط نیاز ندارد.

**«سخن‌ها می‌توانم گفت،
غم نان اگر بگذارم.» (۲۰)**

به علاوه که زیاد به آن پرداخته شده و حتی دستاویز برخی‌ها برای توجیه و تجویز ارتکاب‌ها و انحراف‌هایشان نیز شده است! البته قصور و تقصیر دستگام‌های حاکمیتی بخصوص عده‌ای از اشخاص حقیقی که در آن ورود دارند، دخالت سازمان‌های شبه‌دولتی و افراد نالایق با دکترای جدی ولی غیر جدی در این خصوص، بسیار قابل تأمل بوده و هست.

**من از مفصل این نکته، مجملی گفتیم
تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل (۲۱)**

۳. به نظر نویسنده، البته اگر در شرایط و وضعیت موجود، آرزوی صرف و آرمانی به حساب نیاید و زمینه تحقق داشته و مواعی هم نداشته باشد، خوب است که خانواده‌ها نیز در برابر ضعف مدیریت اقتصادی و کشمکش‌های

جناحی و سیاسی و دخالت‌های شبه دولتی‌ها، با تدبیر، طرحی برای اقتصاد مقاومتی و کاهش میزان وابستگی خودشان داشته باشند تا از سوء مدیریت‌های اقتصادی و دعوای جناحی و تغییرات سیاسی و دخالت‌های قلدربانانه، آسیبی به گروه خانواده نرسد و آنها «ان شاء الله تعالی» از همه آسیب‌های احتمالی در امان بمانند

من از بازوی خود دارم
بسی شکر
که زور مردم آزاری
ندارم
سری دارم چو حافظ
مست لیکن
به لطف آن سری
امیدوارم (۲۲)

**(ب) فقر مریبان و
فقدان مربی حقیقی
فرهنگی؛**

در مدارس و دانشگاه‌ها و حتی

با اینکه اینها:
۱. برخلاف قانون وزارت علوم است!
۲. برخلاف قانون استخدام به شمار می‌آید!
۳. غصب و تصاحب حق دیگری محسوب می‌شود!
۴. دریافت حقوق بر اساس آن حرام است؛
۵. انصراف و توبه دارد؛
۶. از اساس، تقلب و فریب و دروغ فعلی است و شرعاً حرام است.
نکته قابل تأمل اینکه: برخی مردم بویژه این جماعت، دروغ را بخصوص دروغ فعلی را دروغ و موجب فسق و مخالف طاعت و نشانه نافرمانی از احکام خدای متعال نمی‌دانند! با اینکه دانشمندان اسلامی دروغ فعلی را هم دروغ شمرده‌اند:

عجیب است که
علیرغم توجه به
ظاهر زندگی،
باز غالباً نسبت به
هشدارهای عینی در جامعه
که برای دیگر خانواده‌ها
پیش آمده و آنها را نیز درگیر ساخته،
مثل اعتیاد بی‌توجه هستند!
با اینکه زندگی همه شهروندان،
مقابل چشم و ادراک احاد مردم
و خانواده‌ها، بنرهای هشدار و تبلیغ
و دعوت به حساب می‌آیند،
ولی بسیاری از خانواده‌ها
بخصوص از کنار همین هشدارها،
خیلی بی‌توجه و سرسری
می‌گذرند!

«الصدق و الکذب أصلهما فی القول... و يستعملان فی أعمال الجورح، فیقال: صدق فی القتال إذا وفی حقه، و فعل علی ما یجب و کما یجب، و کذب فی القتال إذا کان علی خلاف ذلک، قال الله تعالی: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» آی حققوا العهد بما أظهموه من أفعالهم» (۲۴)



«...سواء کان باللسان أو بغيره من الجورح، کالید و غیره، لتصور الکذب الفعلی ایضاً.» (۲۳)

«الصدق و الکذب أصلهما فی القول... و يستعملان فی أعمال الجورح، فیقال: صدق فی القتال إذا وفی حقه، و فعل علی ما یجب و کما یجب، و کذب فی القتال إذا کان علی خلاف ذلک، قال الله تعالی: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» آی حققوا العهد بما أظهموه من أفعالهم» (۲۴)

در مدارس و دانشگاه‌ها و حتی

مرحوم طبرسی ذیل آیه ۱۰ سورة بقره: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» نوشته است: «و الكذب ضد الصدق و هو الإخبار عن الشيء لا على ما هو به و الكذب ضرب من القول و هو نطق فإذا جاز في القول أن يتسع فيه فيجعل غير نطق... جاز أيضا في الكذب أن يجعل غير نطق... فيكون في ذلك انتفاء لها كما أنه إذا أخبر عن الشيء بخلاف ما هو به كان فيه انتفاء للصدق أي كذب.» (۲۵)

و نیز فقهاء به استفتائات در این خصوص پاسخ داده و حکم شرعی آن را بیان کرده‌اند. (۲۶)

متأسفانه از جمله همین جور آدم‌های ناهل در مناصب مدیریتی و مراکز علمی و فرهنگی و ... نفوذ پیدا کرده، جایگاه‌های مدیریتی و آموزشی و... را اشغال کرده‌اند! چیزی که قلب رزمندگان واقعی و جانبازان حقیقی و تحصیل کرده‌های جدی را به درد می‌آورد!

اینها معمولاً چند هدف را دنبال می‌کنند که از جمله مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- اثبات و فروش پُر و مقام به اطرافیان که ما سطوح عالی ارشد و دکترا را گذرانده‌ایم!

۲- عضویت علمی (کاذب) در هیأت عملی فلان دانشگاه یا فلان پژوهشگاه و یا فلان حوزه!

۳- رسیدن به پست‌های مدیریتی با تفاخرات تصنعی و آلوده!

۴- دریافت حقوق بیش‌تر، با دوز و کلک!

۵- طبقه‌سازی در جامعه و هم‌کیسه و هم‌کاسه شدن با افراد و گروه‌هایی که در نگرش و گروه سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شبیه آنها هستند

«تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.» (۲۷)

(دل‌ها - افکار - شان شبیه هم است، ما آیات و نشانه‌ها را برای مردمی که یقین دارند بیان کردیم.)

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.» (۲۸)

(به جان تو قسم، آنها در مستی خودشان فرو رفته سرگردانند.)

این مسئله، مسری، مشابه مسئلهٔ هرمی و عنکبوتی، کم و زیاد در همهٔ رده، علناً جلوی چشم همهٔ مردم جامعه و بخصوص در درون خانواده، خود را مخفی کرده است. به عقیدهٔ ما این همان «اختلاس نرم» با مدرک جعلی است که البته ظاهراً قانونی با صدور فیش‌های حقوقی در هر ماه به طور رسمی دریافت می‌شود! متأسفانه با اینکه مسئلهٔ انقلابی بودن دوباره احیا شده گویا یک انقلابی هم پیدا نمی‌شود که دربارهٔ تأثیر این لقمه‌ها که بر اعتقاد و اخلاق و رفتار کل جامعه بخصوص خانوادهٔ بیچاره، اثر بد گذاشته و قیامتی برپا کرده است چیزی بگوید و کاری بکند! و جلوی ورود و نفوذ و دخالت این دست و سطح از افراد ناهل را در مراکز علمی حوزوی و غیر حوزوی و دستگاه‌های فرهنگی و برنامه‌ریز و تأثیرگذار، بگیرد؟! انگار نه انگار که قرار بود به فرمان آن سفر کرده به معراج: امام راحل (ره)، نگذاریم انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد. (۲۹)

ای کاش صرف نظر از ضرورت تصویب و اجرای قانون بازدارنده از سوی دستگاه‌های مربوطه در این خصوص، یکبار مسئولین مربوطه

در حضرت شیخ ار نفسی سرد بر آمد

معذور بدارید که دل در خفقان است (۳۰)

(ج) تضاد و تناقضات گفتاری و عملی در دستگاه‌ها و سازمان‌های حکومتی؛

کتمان حقایق و تناقض‌گویی و دروغ‌های بدون قبح و ترس، جلوی چشم و درک و فهم همه بخصوص خانواده‌ها، همیشه توهین به شعور آنها به شمار می‌آمده و آسیب‌های ویرانگری را بر ظاهر و روح و روان آنها و جامعه به دنبال داشته است؛ مانند:

۱- صدور جواز و بی‌عیب بودن تناقض‌گویی و دروغ‌گویی برای همه بخصوص برای اعضای گروه خانواده‌ها! چون هر عمل اجتماعی، القای جواز را با خود همراه دارد و به محض بروز در جامعه، همه را برای ارتکاب، به عمل مشابه دعوت می‌کند!

۲- مهجوریت تعالیم ناب دینی!

۳- به سخره گرفته شدن تمام زحمات‌های علمای دین و اخلاق!

۴- بی‌اعتمادی خانواده‌ها نسبت به خیلی چیزها!

۵- واکنش و بی‌اعتنایی خانواده‌ها نسبت به عقاید و اخلاق و قانون و سبک درست زندگی!

۶- ترویج و رواج بی‌گذشتی در روابط اجتماعی!

۷- پایین آمدن کلاس خانواده و رواج خرافه‌گرایی در میان آنها!

خانواده‌های آگاه و فهیم و دقیق و ریزبین و دارای کرامت، همواره با تناقضات عریان و توجیحات و جانبداریهای بی‌اساس و حاشاکردن و انکارهای بی‌مورد واقعیت‌ها، خیلی صدمه دیده‌اند، بویژه نسل جوان - که از نسل‌های قبلی با هوش‌تر خوانده شده - از همه بیش‌تر آسیب دیده و درست و نادرست، در خلوت و جلوت به صورت‌های مختلف، واکنش نشان داده و می‌دهد.

بی‌توجهی به درک و شعور و خواسته‌های معقول و منطقی و عدم تحقق وعده‌های مسؤولین، خانواده‌ها را به خیلی چیزها بی‌اعتماد و بی‌اعتنا کرده و به واکنش‌هایی وا داشته که نظام را دچار چالش و همه را درگیر کرده است! و متأسفانه باز همین‌هایی که قصور و تقصیر دارند، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی و واکنش‌های خانواده‌ها را دین‌گریزی آنها می‌دانند!

دیده نشدن و شنیده نشدن خانواده و نرسیدن به خواسته‌های معقول و منطقی از یک طرف، ترس از اعتراض، از طرف دیگر، واکنش عصبی خانواده‌ها را به سمت بی‌اعتنایی به عقاید و اخلاق و قانون و سبک درست زندگی، کشانده و خودش را در شکل‌های مختلف، نشان داده و می‌دهد! تازه اگر در جایی و جمعی و مجلسی، فرصتی برایشان پیش بیاید اعتراض‌شان را معمولاً با ناراحتی متوجه آن دست از روحانیتی می‌کنند که از همه بی‌تقصیرترند! و شاید از اول هدف همین بوده!

شهریار از هرکس و ناکس جفایی می‌برد

ای فلک تا چند می‌خواهی عزیزان خوار داشت (۳۱)

این اعمال غلط و توهین‌آمیز با آثار شومی که دارد، کار و وظیفه روحانیت فهیم و دلسوز و مردمی را در تبیین مسائل دینی و مذهبی و حتی در دفاع از بعضی از چیزهای اجتماعی، تلخ و سخت‌تر کرده است!

برای نمونه، به طور مختصر به رسانه جمعی صدا و سیما کشور عزیزمان اشاره می‌کنیم:

ظاهراً یکی از اسقف‌های رُم، تلویزیون جمهوری اسلامی را از لحاظ طهارت صحنه و بصری، پاک‌ترین تلویزیون‌ها دانسته است، شاید با اغماض، نظر نسبی حوزه علمیه قم نیز همین باشد، اما قصور و تقصیرهای غیر قابل انکاری از لحاظ طهارت نظری و تأثیرگذاری فرهنگی و فکردهی، عقیدتی و سبک‌سازی زندگی دارد - آن هم قصور و تقصیرهایی به نام دین و بر خلاف تعالیم اصیل دینی! - که بی‌شک از این منظر، پاک‌ترین تلویزیون‌های جهان نخواهد بود.

سیمای رسانه ملی ما از لحاظ فنی، گویی نجاری است که برای مردم و خانواده‌ها، پنجره می‌سازد، ولی متأسفانه از لحاظ نوع نگاه، گاه اصرار دارد این پنجره را در هر جای خانه خودتان تعبیه می‌کنید رو به نگاه من و تهیه‌کننده‌های من باشد. از لحاظ محتوایی و فرهنگ و اندیشه، مستقیم و غیر مستقیم به بیننده‌ها اصرار دارد به منظره و صفحه و صحنه‌ای که من با تهیه‌کننده‌هایم برایتان می‌سازم و با القائات مستقیم و غیر مستقیم، نشان‌تان می‌دهم نگاه کنید! به مسائل و حقایق اجتماعی که من می‌گویم هست یا نیست از دریچه نگاه من و عوامل من، نگاه کنید، نه با نگاه و فهم و درک و شعور و دقتی که شما به مسائل واقع در اجتماعی دارید! و نه با نظر و تحلیل خودتان!

متأسفانه رسانه ملی ما بعضاً علاوه بر بی‌اعتنایی به درک و شعور

اعضای خانواده‌ها، انگار خبر از وجود این همه ابزار رسانه‌ای نوآمد ندارد! و گویی نمی‌داند که مردم و خانواده‌ها برخی اوقات زودتر از او باخبر می‌شوند و تحلیل دارند و نظر داده‌اند! او بعضاً با اشتباهات و تناقضات و توجیحات و جانبداریهای نادرست جناحی، چشم و درک و شعور این همه را دست کم گرفته و به همین خاطر آسیب‌های جدی و تمایلات جدید و تغییرات نرمی را در واکنش و تربیت نادرست خانواده‌ها و جامعه، حتی نسبت به خودش و خیلی از اشخاص حقیقی و حقوقی، باعث شده است!

کافی است یک وقتی پای درد و دل‌های برنامه‌سازان مؤمن و متدین و متعهد و قوی و اهل ایده و نظر همین مرکز به اصطلاح تأثیرگذار بنشینیم. وقتی جمع قابل توجهی از برنامه‌سازان همین رسانه ملی با نگاه صرف اقتصادی، کاسبانه، با حق و ناحق کردن‌ها، برنامه می‌سازند و در عقیده به دین و مذهب، و حتی مبانی نظام، ضعیف هستند و یا متأسفانه به خاطر انحراف‌هایی که برایشان پیش آمده، به محتوای دینی و اخلاقی برنامه‌های که خودشان هم می‌سازند اعتقادی ندارند و حتی به تلویزیون و برنامه خودشان جز با نگاه هنری صرف، نگاه هم نمی‌کنند، یا اولویت اول آنها در محل وظیفه و خدمت، ربطی به نیازهای خانواده و جامعه ندارد و متأسفانه در همان رسانه ملی، دغدغه آنها گوشی و تلگرام و مانند اینهاست، البته که تا ثریا دیوار، کج و کجرت پیش می‌رود.

شما خودتان قضاوت کنید: وقتی شبکه‌ای کوچک ماهواره‌ای با عنوان «من و تو» در خارج از کشور، با تعداد اندکی از برنامه‌سازان و کارکنانی که دارد در ایران در میان خانواده‌ها درصد بالایی بیننده دارد، اما رسانه ملی مرکزی ما با این همه تعداد مدیران و برنامه‌سازان و کارکنان، به اضافه تعداد نیروهای رسانه‌های استانی، و با این همه امکانات ملی، حتی به اندازه آنها (با حساب درصدی) هم بیننده ندارد!!! آیا این قصور و تقصیر نیست که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند مردم و خانواده‌ها را از نشستن پای شبکه‌های کذایی ماهواره‌ای و صفحه‌های مجازی، جذب کنند؟! آیا اولویت‌هایشان چیزهای دیگری نیست؟

اعتنا به حقوق و شعور همه، در مدیریت فضای آشفته و رسیدگی به مشکلات و سامان‌دهی خرابیها، بسیار مؤثر است، اما قصور و تقصیر درباره حقوق خانواده‌ها و بی‌اعتنایی به شعور و مطالبات بحق آنان، رفاه و سلامت نشاط آنها را - که استحقاقش را هم داشته و دارند - به خطر انداخته و راه برآوردن کردن مطالبات و رفاه و نشاطشان را به کجی کشانده و برای اجانب فرصت‌طلب و شکارچی، فرصت فراهم آورده و غیر قابل قبول، باعث تغییرات ظاهری و باطنی خانواده‌ها شده است!

این روزها چنگی براین، دل نمی‌زند!

چنگی به جز بر رخ عاقل نمی‌زند!

روزم چنان شب شده از تیر تیرگی

نور از مهی، داخل این ظل نمی‌زند!

شورم، نشاطم، همه را برده مدعی

شوری دگر بر دل من از دل نمی‌زند!

من در عجب، محتسب استاده گوشه‌ای

بانگی سر سارق منزل نمی‌زند!

آن شیخ کو ساد، به ظاهر برد نظر

بیابند و گزیده‌تر ببرند کالا، چنانکه متأسفانه برده‌اند و همچنان می‌برند! و ما چون از جهات مختلف دیر کرده‌ایم، گیر کرده‌ایم!

با سوگ و اسف، رسانه ملی ما علیرغم پاک بودن در صحنه‌های بصری، از لحاظ دیگر، با قصور و تقصیرهایی، در ذهن و عقیده و اخلاق و منش و سبک زندگی مردم و خانواده‌ها و میزان پایبندی آنها به شریعت، تأثیرات منفی را گذاشته و تغییرات و تمایلاتی را در نهاد و نهان مردم و خانواده‌ها، نهادینه و بنیادی و عمومی کرده و به صورت ارزش درآورده و از این منظر آنها را به رسانه‌های بیگانه سوق داده و فرصت مفتی را برای دشمنان اسلام و ایران، جهت شبیخون فرهنگی پدیدآورده و جواز استعمار و بیگاری از خانواده‌ها را برای اجانب و افراد و گروه‌های سودجو فراهم ساخته است! و متأسفانه چه بسیار خانواده‌ها را که در تور خود شکار نگرفته است و همچنان هم شکار نمی‌گیرد!

نیازی به آمارگیری نیست، کافی است خانواده‌ها به حرف بیابند؛ به نظر می‌رسد خیلی از خانواده‌ها در شرایط سخت و تلخی که دارند علیرغم استیصال و بیچارگی، - عاقلانه و برای حفظ ابرو - مجبورند جلوی چشم همه، ژست و نقاب آرامش به صورت بگیرند و خودشان را طوری نشان بدهند که گویا هیچ مشکلی ندارند تا در دل سکوت و دعاها و ای کاش‌هایی که دارند اندکی بتوانند شرایط به بار آمده تحمیلی را مدیریت کرده، سامان ببخشند!

خوشا به حال افرادی که نمی‌دانند و از این دست مسائل، هیچ خبر ندارند، که اگر می‌دانستند و خبر داشتند خیلی اذیت می‌شدند! و خوشا به حال اشخاصی که می‌دانند و می‌توانند کاری بکنند، که اگر می‌دانستند ولی به هر دلیلی نمی‌توانستند کاری بکنند، جای همه آزار می‌دیدند! و بدا به حال آنانی که می‌دانند و می‌توانند، ولی غمی ندارند و هیچ کاری هم نمی‌کنند.

**بی‌غمانی را که جز تن‌پروری کاری نبود
بنگر اندر دست‌شان از تن‌غباری هست نیست
آنکه را آگه شد از تقصیر خود در کار حق
جز دل بیمار و چشم اشکباری هست نیست
«فیض» در دنیا برای آخرت کاری نکرد
مثل او در روز محشر، شرمساری هست نیست (۳۳)**

منابع و پانویس‌ها در دفتر نشریه موجود است.

**ادامه مقاله
در شماره بعد**

**حکمی بر این جرم مقابل نمی‌زند!
پُر شد حسد، غیبت و نیرنگ در میان
چوبی کسی پشتِ ردائل نمی‌زند!
واعظ که او خود بَلَدِ راه، برای چه
بر دوش این دسته غافل نمی‌زند؟!
اخلاق را سر بیردند از قفا**

قاضی ولی گردن قاتل نمی‌زند! (۳۲)

متأسفانه حتی برای تهیه طنزهای مناسبی و فصلی (چهار طنز قوی، هر کدام برای یک فصل از فصول سال) جهت شادی و نشاط سالم و جذب مردم و خانواده‌ها، کاری نکرده‌اند! و تا کنون برای تهیه و ساخت برنامه‌های مفرح و درخور، شخصیت‌های طنز کشور و اشخاص این کاره را جهت تشکیل گروه طنز قوی، به سود مردم و خانواده‌ها، دور هم نیاورده‌اند و برایشان انگیزه نساخته‌اند!

تکرار می‌کنم؛ شما تعداد مدیران و برنامه‌سازان و کارکنان رسانه ملی مرکزی کشور عزیزمان را به اضافه تعداد مدیران و برنامه‌سازان و کارکنان رسانه‌های استانی حساب کنید، ببینید چنانچه می‌توانند با این همه امکانات ملی، حتی به اندازه یک شبکه کوچک ماهواره‌ای خارج کشور، از داخل ایران (با حساب نسبت و درصد) هم بیننده داشته باشند؟!

- آیا نمی‌خواهند مردم و خانواده‌ها از نشستن پای شبکه‌های کذایی ماهواره‌ای و صفحه‌های مجازی، منصرف شده به طرف برنامه‌های راست و درست و فاخر رسانه ملی جذب شوند؟!

آیا قصور و تقصیر در رسانه ملی ما، تمایلات و انتخابات و سلیقه‌های مردم و خانواده‌ها را به نشستن پای ماهواره، دامن نزده و گرایش احاد مردم و اعضای خانواده و تنی

یر و تمایلات نهادی و نهانی و ظاهری آنها را نسبت به القاتلات برنامه‌های ماهواره و شبکه‌های مجازی، نهادینه و بنیادی نکرده است؟!

- آیا این مسئله به خانواده آسیب وارد نکرده است؟

- آیا این آسیب، جنبه کلی و عمومی پیدا نکرده و به صورت فرهنگ در نیامده و از آن جانبداری و دربارهٔ ابتلائات آن، توجیه نمی‌شود؟

- آیا از عیب و انحراف در این مسائل، دفاع و به آن دعوت نمی‌شود؟

- آیا بیش‌تر ماها به خاطر ابتلائاتی که پیدا کرده‌ایم برای مقابله با این آسیب، بی‌تفاوت و ناتوان نشده‌ایم؟

- آیا قدرت بیرون خانه و خانواده از والدین بیش‌تر نشده است؟

- آیا خانواده، بی‌پناه نشده است؟

- تغییر خانواده‌ها در انتخاب‌ها و سلیقه‌ها.

ای کاش دستور داشتند دربارهٔ خانواده، مثل بعضی از چیزها زیاد ورود و تبلیغ کنند و برنامه‌های دقیق و عمیق و تأثیرگذاری بسازند!

ای کاش در این میان، فرصت‌های جبران، با ادامه تناقض‌گویی و توجیهات و اتهامات و تفسیق و تلعین و تکفیر، با صرف امکانات کشور و نظام همچنان از دست نرود!

و البته طبیعی است که در تاریکی جهل مقدس و در فضای انکار واقعیت، زنده‌هایی فرصت را غنیمت بشمارند و با چراغ آگاهی و دانایی، از دیوار کوتاه ایمان و اعتقاد و اخلاق و سبک زندگی مردم و خانواده‌ها بالا



بحران خانواده در ایران

سعید مدنی
(پژوهشگر اجتماعی)

سن آقایان بیشتر از زنان، در ۱۲/۲ درصد موارد سن زوج و زوجه برابر و در ۱۰/۸ درصد موارد نیز سن زوجه بیشتر از زوج بوده است. در همین دوره شاخص‌های طلاق روند نامطلوبی داشته‌اند. در سال ۱۳۶۵ تعداد موارد وقوع طلاق در ۱۰۰۰ نفر جمعیت ۱۰ سال و بالاتر در کل کشور ۱/۹ مورد گزارش شده است که در سال ۱۳۹۰ به ۳/۷ طلاق رسیده است. بررسی رشد سالیانه طلاق نسبت به ازدواج در فاصله زمانی از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۰ نیز حاکی از شتاب بیشتر رشد طلاق می‌باشد. شاخص نسبت طلاق به ۱۰۰ ازدواج نیز در فاصله سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۰ روند رو به افزایشی داشته و از ۱۰/۳ طلاق به ازای هر ۱۰۰ ازدواج به ۷/۹ طلاق در سال ۱۳۷۵، ۱۲/۱ طلاق در سال ۱۳۸۵ و بالاخره به ۱۶/۳ طلاق در سال ۱۳۹۰ رسیده است.

خانوارهای تک سرپرست

سال ۱۳۹۰ به طور کلی در ایران ۱۴۷۱۸۶۸ خانوار تک سرپرست با فرزند یا فرزندان خانوار زندگی می‌کردند و مسئولیت تربیت و تامین نیازهای کودکان فقط برعهده پدر یا مادر بوده است. اکثریت قریب به اتفاق (۸۵/۵ درصد) این خانواده‌ها، زن سرپرست هستند و مادر مسولیت و مدیریت خانواده را عهده دار می‌باشد. ۷۳/۵ درصد از خانوارهای مورد اشاره در شهرها و تنها ۲۶/۴ درصد آنها در روستا ساکن هستند.

از تغییرات مهم دیگر در ساختار خانوارهای ایرانی، افزایش تعداد و نسبت خانوارهای تک نفری زنان است. در سال ۱۳۹۰ تعداد کل خانوارهای تک نفری برابر ۱۵۱۱۹۱۱ مورد بود که ۶۸/۷ درصد آنان معادل ۱۰۳۸۵۶۹ خانوار، یک زن، تنها عضو خانواده بوده است. اکثریت زنان در خانوارهای مورد اشاره (۷۱/۱۴ درصد) ۶۰ سال به بالا بوده و سالمند محسوب می‌شوند. به علاوه ۰/۵ درصد آنان معادل ۵۲۵۲ زن تک خانوار، کمتر از ۲۰ سال داشته‌اند.

خانوارهای زن سرپرست

طی سالهای اخیر بر تعداد و نسبت خانوارهای زن سرپرست افزوده شده است و از ۷/۱ درصد خانوارها در سال ۱۳۶۴ به حدود ۱۲/۱ درصد در سال ۱۳۹۰ رسیده است. در سال ۱۳۹۰ از مجموع ۲۵۴۸۰۷۲ خانوار زن سرپرست، ۳۵٪ کمتر از ۲۰ سال داشته‌اند و به علاوه ۴۷/۶ درصد نیز در سنین سالمندی بوده و در گروه سنی بیشتر از ۶۰ سال قرار داشته‌اند. بیشترین نسبت زنان در گروه سنی ۵۰ تا ۵۹ سال بوده که ۲۱/۵ درصد را به خود اختصاص داده است.

خانوارهای کودک سرپرست

هنوز ازدواج در سنین کمتر از ۱۸ سال شیوع قابل توجهی دارد. مطابق سرشماری سال ۱۳۹۰ در این سال ۱۴۰۷۱ مرد متاهل ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۷۲۹۵۲ مرد متاهل ۱۵ تا ۱۹ سال وجود داشته است. همچنین در سال ۱۳۹۰ تعداد ۴۸۵۱۹ زن ۱۰ تا ۱۴ ساله که یک بار ازدواج کرده بودند و ۶۹۷۱۲۰ زن ۱۵ تا ۱۹ سال با وضعیت مشابه زندگی می‌کرده‌اند. در سال ۱۳۹۰ تعداد ۵۴۴ کودک پسر ۱۰ تا ۱۴ ساله بیوه و ۶۹۹ کودک مطلقه در همین گروه سنی وجود داشته‌اند. علاوه بر این در

نهاد خانواده مثل بسیاری از نهادها در جامعه ایران وضع و حال خوبی ندارد. سالهاست با شتاب گرفتن شیب طلاق از یک سو و کاهش سرعت ازدواج زنگ‌ها به صدا درآمده‌اند، اما واکنش‌ها به این هشدارهای مکرر آنچنان منفعلانه بوده که گویا جامعه ایرانی در برابر شرایط محتومی قرار گرفته و به ناچار دست روی دست گذاشته تا تقدیر تکلیف بقا و موجودیت آن را تعیین کند. برخی از مهمترین مسایل خانواده در ایران را به اختصار مورد اشاره قرار می‌دهیم.

سن ازدواج

میانگین سنی زنان به هنگام اولین ازدواج در ایران نیز مثل سایر نقاط دنیا روند رو به افزایش داشته است و در فاصله سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰ در کل کشور از ۱۹/۷ سال به ۲۳/۴ سال رسیده است. نکته حائز اهمیت در این زمینه کاهش شکاف میانگین سن در اولین ازدواج زنان و مردان در شهرها و روستاهای ایران است. در سال ۱۳۳۵ تفاوت میانگین سن مردان و زنان در اولین ازدواج در شهرها ۴/۹ سال و در روستاها ۳/۶ سال گزارش شده است، در سال ۱۳۹۰ این تفاوت در شهرها به ۳/۵ سال و در روستاها به ۲/۸ سال رسیده است. نکته حائز اهمیت آنکه گرایش دختران به ازدواج دیرهنگام تر، قوی تر از گرایش پسران بوده است. واقعیت پشت این وضعیت بسیار مهم است. همواره خانواده‌ها تمایل داشته‌اند دختران زودتر از پسران راهی خانه همسر خود شوند. دختران نیز اغلب بیش از پسران تمایل داشته‌اند برای ورود به دنیای نو و تازه ای بیرون از چارچوبی خانه پدری به خانه بخت روند. اما گویا همه منطبق و انگیزه‌های این گرایش‌ها رنگ باخته است. در مورد اینکه تمایل والدین در اولویت دختران به پسران برای ازدواج تغییر کرده شواهد مورد اطمینانی وجود ندارد اما در این مورد که خانواده‌ها مثل گذشته نمی‌توانند ازدواج را به دختران تحمیل کنند کمتر شکی وجود دارد. اما از این مهمتر و موثرتر تغییر دانه دختران برای تسریع در ازدواج است. چرا دختران کمتر از گذشته اصرار بر ازدواج دارند؟ چند فرضیه برای توضیح این وضعیت وجود دارد:

- دختران ادامه تحصیل را بر ازدواج مقدم می‌شمارند.
- دختران تاهل را سرنوشت محتوم خود نمی‌دانند و زندگی در مجرد را نیز به عنوان الگویی از زندگی پذیرفته‌اند.
- الگوی زندگی مطلوب نزد دختران تغییر کرده و آنها زندگی در مجرد را نیز به عنوان سبک مشروع و مقبولی از زندگی پذیرفته‌اند.
- بی تردید نمی‌توان ادعا کرد که همه دختران این گزاره‌ها را پذیرفته‌اند اما اگر حتی بپذیریم که تنها بخش قابل توجهی از آنان با چنین ایده‌هایی زندگی می‌کنند باید انتظار داشته باشیم که نسل بعد از آنها گرایش بیشتری به این سبک از زندگی داشته باشند. در چنین شرایطی چه الگو یا اشکالی از خانواده در انتظار جامعه ایرانی است؟

ازدواج و طلاق

طی کمتر از سه دهه گذشته به تدریج از رشد موارد ازدواج ثبت شده کاسته شده است. مطابق انتظار در اغلب موارد ازدواج ثبت شده، سن مردان بیشتر از زنان بوده است. به عبارت دیگر در ۷۷ درصد موارد

گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال پسر نیز ۸۸۶ کودک بیوه و ۱۴۵۲ کودک مطلقه سرشماری شده‌اند. جمعیت دختران بیوه و مطلقه در هر دو گروه سنی بیش از دو برابر پسران است. بی تردید علاوه برآنکه پذیرش مسوولیت پدری و مادری برای کودکان عواقب دشوار و سختی دارد، قرار گرفتن عده ای از آنها در ردیف بیوه و مطلقه شرایط بسیار وخیم تری را برای آنها به دنبال خواهد داشت.

کوچک شدن خانوارها

طی نزدیک به چهار دهه گذشته تعداد جمعیت خانوارهای ایرانی پس از یک دوره افزایش، روند کاهش را آغاز کرده است. در سال ۱۳۳۵ میانگین تعداد اعضای خانوارها ۴/۷۵ بود که پس از آن نیز با تدریج بر تعداد جمعیت خانواده ها افزوده شده و در سال ۱۳۷۰ به ۵/۱۷ نفر رسیده است. از این مقطع با توجه به تغییرات اجتماعی و همچنین شرایط اقتصادی و اجتماعی ایرانی کاسته شده به نحوی که در سال ۱۳۹۰ میانگین تعداد اعضای خانواده ها در کل کشور به ۳/۶ نفر رسیده است. به علاوه شتاب کاهش میانگین تعداد خانوارها در روستاها بیشتر از شهرها بوده است. در فاصله سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ از میانگین تعداد جمعیت خانواده شهری ۱/۱ نفر و از میانگین تعداد جمعیت خانواده روستایی ۱/۶ نفر کاسته شده است.

فقر خانوار

فقر زنان سرپرست خانوار در مناطق روستایی نه تنها همواره از نسبت فقر زنان شهری بالاتر بوده است بلکه قدر مطلق آن نیز اختلاف زیادی با نسبت فقر در مناطق شهری دارد. براساس همین مطالعه فقر زنان سرپرست خانوار در سال ۱۳۷۰ به حداکثر خود رسیده و پس از آن تا سال ۱۳۸۴ به آرامی کاهش یافته، اما در فاصله سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ مجدداً افزایش یافته است. در مطالعات مشابه نیز نشان داده شده مشکل اصلی زنان سرپرست خانوار فقر و کمبود درآمد است.

خشونت خانگی

در ایران شیوع خشونت شوهر نسبت به همسرش شامل هر سه نوع خشونت جسمی، روانی و جنسی می‌شود، که از ۱۷/۵ درصد در زنان باردار سبزواری تا ۹۳/۶ درصد گزارش شده است. دامنه خشونت خانگی گزارش شده در شهر تهران محدودتر بوده و در حد فاصل ۳۵/۷ درصد تا ۸۱/۷ درصد گزارش شده است. در تنها مطالعه کشوری در مراکز ۲۸ استان شیوع حداقل یک بار تجربه خشونت در طول عمر ۶۶ درصد خانوارها گزارش

شده است. در مطالعات اعمال خشونت به ویژه روانی تایید شده است. همچنین شیوع آزار جنسی زنان باردار از ۱۳/۸ درصد در شهر کرد تا ۴۴/۶ درصد در میروان و آزار جسمی از ۸/۵ درصد در سنندج تا ۳۴/۵ درصد در شهر کرد برآورد شده است.

مطالعات درباره خشونت علیه زنان در خانواده نشان می‌دهد سن زنان از عوامل مهم مرتبط است. در واقع با افزایش سن زنان بر شیوع خشونت نسبت به آنان افزوده می‌شود که بیانگر آن است که خشونت خانگی طولانی و تکرار شونده است. همچنین با افزایش تحصیلات زن در مقایسه با مرد تا سطح تحصیلات دانشگاهی، از شیوع خشونت خانگی علیه زنان کاسته می‌شود. زنان خانه دار بیشتر از زنان شاغل در معرض خشونت قرار دارند، به علاوه بیکاری مردان از عوامل مهم زمینه ساز خشونت علیه زنان است. در دیگر پژوهشها نقش وضعیت اقتصادی خانواده و اعتیاد به عنوان عوامل مهم و زمینه ساز خشونت خانگی تایید شده است.

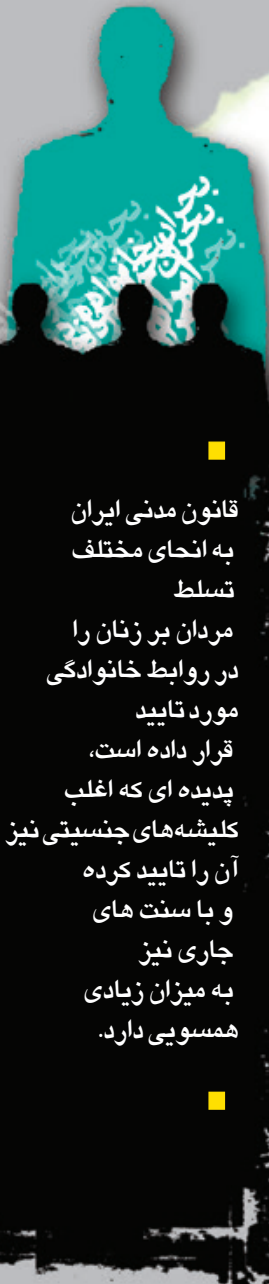
نکته حائز اهمیت عدم تمایل به ارجاع پرونده‌های خشونت خانوادگی به مراجع قانونی از یک سو و خصوصی قلمداد کردن این نوع درگیری در محیط خانه است، به ترتیبی که علاوه بر مردان، زنان نیز کمتر مایل اند موضوع در محاکم قضایی مطرح یا توسط مراجع ذیربط بررسی و برای کنترل و کاهش آن مداخله صورت گیرد. از این گذشته برخی مواد قانونی نیز گاهی اعمال خشونت از سوی شوهران را مشروع دانسته و بخشی از قدرت اختیاری می‌دانند که قانون به وی داده است (مواد ۱۱۰۵ و ۱۱۲۰ قانون مدنی).

قتل

در ایران قتل زنان به ویژه قتل‌های خانوادگی سابقه دیرینه دارد. به طور متوسط نسبت قاتلین مرد به زن ۳ تا ۵ برابر بوده و میانگین سن زنان مقتول حدود ۳۰ سال گزارش شده است. مطالعات نشان می‌دهند در مواردی که مقتولین مرد هستند، نزاع زمینه و انگیزه قتل شده، اما در مقتولین زن اختلافات خانوادگی و پس از آن هدف تجاوز جنسی قرار گرفتن زنان نقش مهم و اصلی در وقوع قتل داشته است. بررسی قتل‌های صورت گرفته نشان می‌دهد در قتل‌های حاصل از اختلافات خانوادگی مقتولین اکثراً زن بوده‌اند.

با توجه به وجود اقوام و فرهنگ‌های مختلف در ایران گاه از نظر فرهنگی و مطابق با سنن و آداب و رسوم محلی، اجازه خشونت نسبت به زنان و در نتیجه همسرکشی به شوهران، پدر، برادران و سایر نزدیکان داده می‌شود. از این رو موارد قابل توجهی از قتل‌های ناموسی نیز هر ساله گزارش می‌شود. طی سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ بیش از ۷۰۰۰ قتل در ایران به وقوع پیوسته که ۴۰۰ مورد آن قتل ناموسی بوده است. در برخی استانهای کشور از جمله خوزستان، کرمانشاه، کردستان و لرستان آداب و رسوم محلی، اجازه خشونت نسبت به زنان و در نتیجه همسرکشی به شوهران داده می‌شود. مطابق نتایج به دست آمده این جوامع گرایش دارند به جای مراجعه به دستگاه قضایی و قانون رسمی، خودشان کسانی را که از قواعد اخلاقی و عرفی اجتماع قبیله ای تخطی و سرپیچی می‌نمایند مورد تنبیه و مجازات قرار دهند. در واقع واکنش شدید احساسی در قبال تخطی از





قانون مدنی ایران
به انحاء مختلف
تسلط
مردان بر زنان را
در روابط خانوادگی
مورد تایید
قرار داده است،
پدیده ای که اغلب
کلیشه‌های جنسیتی نیز
آن را تایید کرده
و با سنت‌های
جاری نیز
به میزان زیادی
همسویی دارد.

علیه زنان را تشویق و تسهیل می‌کنند. برای مثال مطابق ماده ۶۳۵ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰/۵/۸) "هرگاه مردی همسر خود را در حل زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند.

حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است. "همین ماده قانونی بارها در محاکم مستمسک ظن و بدگمانی نابجای مردان شده و بر خشونت علیه زنان مهر تایید زده است. از سوی دیگر مطابق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی " در صورتی که دوام زوجیت موجب عصر و جرح زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند... " ظاهراً در این ماده حکم به حمایت از زنان و قایل شدن به حق طلاق برای آنها دارد، اما طرح چنین درخواستی در همین ماده موقوف به عسر و حرج شده است. به نظر اغلب فقها تنها سرد رفتاری از سوی زوج می‌تواند مجوز برای مراجعه زوجه به مراجع قضایی یا حاکم شرع را در پی داشته باشد. بند ۲ ماده ۱۱۳۰ (مصوب ۱۳۱۴) نیز اشعار می‌دارد، سوء معاشرت شوهر باید به حدی باشد که ادامه زندگی زن را با او غیر قابل تحمل سازد.

شواهد نشان می‌دهند روابط حاکم بر زندگی خانواده‌های ایرانی تا حد زیادی مبتنی بر سلطه مرد سالارانه است. برای مثال در مطالعه ای نشان داده شده در تهران در ۱۱ درصد خانواده‌ها روابط همسران دموکراتیک، ۲۰ درصد قیم مابانه و ۶۵ درصد بینابین بوده است. با چنین مختصاتی ادامه

روند موجود محتمل بوده و چشم انداز خانوار ایرانی تیره و تار است زیرا زنان و دختران تحصیل کرده ترجیح می‌دهند به جای آنکه در یک پیوند خانوادگی تسلیم نظام مردسالار شوند و ناچار شوند تا پایان عمر تبعیض و خشونت را تحمل کنند، راه دیگری را برای زندگی برگزینند و در تله خانواده نیافتند. اصلاح نظامات کنونی خانوادگی هم از طریق بازبینی قوانین و مقررات و هم آموزش‌های رسمی و غیر رسمی می‌تواند به پایداری نهاد خانواده در ایران کمک کند.

اصول اخلاقی در درون وجدان جمعی و اعتقادات و ارزش‌ها و احساسات مشترک گنجانده شده است و سرکوبگری در کانون این وجدان قرار دارد. پدیده نسبتاً جدید در پدیده قتل در ایران افزایش سهم زنان در جمعیت افراد متهم به قتل است. فشارهای اجتماعی و قوانین نابرابر برای زنان در روی آوردن آنان به بهره‌گیری از ابزار خشونت از جمله قتل تأثیر گذار بوده است. پژوهش‌ها درباره زنان قاتل نشان داده عواملی همچون بی‌علاقگی به همسر، ازدواج‌های تحمیلی و زودرس و اختلاف سنی زیاد، ناآشنایی با مسایل قانونی، ناتوانی در امر طلاق، مقاومت خانواده‌ها در برابر خواست زنان برای طلاق، صرف زمان و هزینه زیاد در امر دادرسی، ناآشنایی با مراکز حمایتی دولتی و ترس از بی‌آبرویی از عوامل مهم در پدیده شوهر کشی هستند. ازدواج‌های اجباری یا سنتی و بی تفاوت بودن فرد نسبت به انتخاب همسر خود در اغلب مطالعات زمینه مشترک مجرمین برای گرایش به جرم بوده است.

به طور کلی انگیزه‌های مهم قتل شوهر توسط زنان قاتل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- خلاصی از آزار و اذیت‌های همسر و احساس ناچاری و اجبار
- اعمال خلاف همسر که زنان شاهد آن بوده اند و در پی آن ایجاد کینه و فوت شده
- عدم موافقت همسران با طلاق زنان

جمع بندی

وضعیت موجود و بحران در نهاد خانواده ایرانی را باید از دو منظر متفاوت مورد بررسی قرار داد. از یک منظر بخشی از این روند محصول تغییرات اجتماعی و تمایل و خواست زنان برای تغییر و رفع تبعیضات ناروای جنسیتی است و از منظر دیگر این وضعیت حاصل ناکارآمدی نهادها و عدم تناسب قوانین و مقررات جاری با حقایق و واقعیت‌های جاری در جامعه ایرانی است. در هر دو منظر نقش سیاست‌های اجتماعی و برنامه ریزی از اهمیت بسیار برخوردار است. در صورتی که نیازها و ضرورت‌های روزآمد جامعه شناخته نشوند یا نادیده گرفته شوند هرگز امکانی برای مواجهه برنامه ریزی شده و قابل پیش بینی با تغییرات پرشتاب دنیای امروز حاصل نخواهد شد. قوانین و مقررات جاری به ویژه قانون مدنی ما نتوانسته در روند فروپاشی خانوار ایرانی که شواهد آن پیش از این ارائه شد مانعی ایجاد کند. بر عکس در موارد قابل توجهی این قانون و مقررات جاری مشوق و تسهیل کننده این روند بوده اند و با پاشیدن نمک بر زخم زنان و دختران ایرانی وضعیت به مراتب نامساعد تری و شکننده تری را در برابر خانواده‌ها قرار داده اند. قانون مدنی ایران به انحاء مختلف تسلط مردان بر زنان را در روابط خانوادگی مورد تایید قرار داده است، پدیده ای که اغلب کلیشه‌های جنسیتی نیز آن را تایید کرده و با سنت‌های جاری نیز به میزان زیادی همسویی دارد. مطابق ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی "در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است." محدودیت شغلی (ماده ۶۳۰ قانون مدنی)، تعیین محل سکونت زن از سوی مرد (ماده ۱۲۲۴ قانون مدنی) و بسیاری محدودیت‌های دیگر که می‌توانند از سوی شوهر بر همسرشان تحمیل شوند، همه به سلطه مردان بر زنان کمک می‌کنند. علاوه بر این برخی قوانین خشونت مردان



آشنایی خانواده با

خطر مواد مخدر

و حکم مواد مخدر از نظر فقهی غیر رایج



حسن ملک زاده (ایدزم)
(محقق و نویسنده)

اشاره:

بحث مواد مخدر در اینجا تقریباً ترجمه کاملی از صفحه ۲۱۷ تا صفحه ۲۴۳ جلد هفتم کتاب ماوراء الفقه است، و توضیحات هم در پاورقی‌ها آمده است. دلیل این تفاوت روش در این فصل نسبت به کل کتاب هم این است که بحث مواد مخدر هنوز بحث جوان و نوبی در فقه است، و از طرفی در این بحث مسایل ابتکاری بسیاری از طرف شهید صدر وجود دارد که کم‌تر مورد توجه فقها قرار گرفته است. نکته اصلی فتوای این شهید این است که در آن اعتراضی است به رژیم صدام که مواد مخدر را جرم سنگین دانسته و حتی اعدام را برای آن پیش‌بینی نموده است. پر واضح است که چنین حکمی در درجه نخست به خانواده مجرم آسیب رسانده و آنان را در محرومیت یتیمی قرار می‌دهد، یعنی خانواده را به سرنوشت نامعلوم، اگر نگوییم، شوم و بدبختی، رهنمون می‌سازد.

مواد مخدر چیست؟

ممکن است این پرسش از دو زاویه مطرح شود: زاویه اول: در نگاه به مواد مخدر با آن ویژگی‌ای که برای حالت جسمی، روانی و عقلی به وجود می‌آید، و آنچه ممکن ما آن را تخدیر بنامیم. این نگاه با چشم‌پوشی از تفصیلی است ممکن است نگاه دوم به ما بدهد. زاویه دوم: در نگاه به مواد مخدر، مانند: مواد گیاهی یا غیر آن‌ها که تخدیر به وجود می‌آورند، هست. در این هنگام، لازم است که به تفصیل درباره شماری از آن‌ها، مانند: مرفین، تریاک، حشیش، نیکوتین و غیر آن‌ها سخن بگوییم.

به ناچار باید سخنی کوتاه درباره این دو زاویه داشته باشیم:

اما سخن از زاویه نخست، پس در حقیقت، به سخن از دو امر برمی‌گردد. یکی تعریف مواد مخدر است، و دیگری سخن از اثری است که در فرد می‌گذارد، منظور آن اثری است که از یک بار به کار بردن آن به وجود می‌آید، با چشم‌پوشی از موادی که اثر آن‌ها را دوچندان می‌کند، و از آن‌ها سخن به عمل خواهد آمد.

تعریف مخدرات

در برخی از مصادر گفته شده: «با رجوع و جستجو در همه منابع قانونی و غیر قانونی، تعریف عام و جامعی که معنای مواد مخدر را توضیح بدهد، نیافتیم، و آنچه یافتیم قادر نیست که این مواد محدود را کند؛ هر ماده جدیدی که امکان اکتشاف یا آماده کردن آن برای تخدیر وجود دارد، به این مواد اضافه می‌شود» (ظاهرة تعاطی الحشیشه: ص ۳۷).

و بعد از یک صفحه، تعریفی از آن را مطرح نموده است: «ماده مخدر هر ماده خام طبیعی یا مصنوعی است که شامل مواد تحریک‌کننده یا مسکنی است که این ویژگی را دارند، اگر در غیر اهداف پزشکی یا صنعتی‌ای برای آن ساخته شده‌اند، به کار روند، انسان را به حالت اعتیاد به آن می‌کشاند، حالتی که به فرد و جامعه از نظر جسمی، روانی و اجتماعی ضرر می‌رساند.

در منبع دیگری (الموسوعة العربية المیسرة، ماده خدر) آن را چنین

تعریف کرده است: ماده‌ای که در انسان و حیوان هشیاری را در درجات مختلف می‌گیرد، و گاهی هم به پنهان شدن این هشیاری می‌انجامد که به دنبال آن مرگ است، هر چند که این مواد مخدرگاهی در طب به کار می‌رود، برای از بین بردن درد، به عنوان مسکن، و برای ایجاد خواب، مانند: خواب‌آورها، و با این که همگی موادی که برای بی‌هوشی به کار می‌رود، می‌توانیم آن‌ها را از مواد مخدر بشمریم. پس همین این اصطلاح، امروزه به موادی معینی اختصاص یافته که دستگای عصب مرکزی بدن را از کار می‌اندازد.

در منابع، جز این دو تعریف نیافتیم، پس بنابراین به ناچار باید نخست آن‌ها را نقد کنیم و سپس از تعریف جدیدی که می‌تواند جانشین آن‌ها شود، سخن بگوییم.

نقد به شکل اساسی از زاویه جداسازی بین مواد مخدر و بین مواد مست‌کننده آغاز می‌شود. پس روشن است که شماری از آن اوصافی که در این دو تعریف گفته شده، همان‌طور که شامل مواد مخدر است، شامل مواد مست‌کننده می‌باشد. این یعنی ناتوانی این دو تعریف از به دست دادن تعریفی که تعریف مواد مخدر را در خود این مواد محدود کند، و همین‌طور ناتوانی این دو تعریف را از وصف حالتی که این مواد جدا از مواد مست‌کننده به وجود می‌آورند، نشان می‌دهد.

درک این نکته زمانی ممکن است که در این دو تعریف نکاتی را در نظر بگیریم:

اول این که همان‌طور که گاهی مواد مخدر به اعتیاد می‌انجامد، مواد مست‌کننده هم چنین است.

دوم این که همان‌طور که مواد مخدر گاهی در اهداف پزشکی و صنعتی به کار می‌رود، مواد مست‌کننده هم چنین است.

سوم این که همان‌طور که مواد مخدری گاهی در درجات مختلف، هشیاری انسان را از بین می‌برد، مواد مست‌آور هم چنین می‌کنند. چهارم این که همان‌طور که گاهی مصرف مواد مخدر به پنهان شدن هشیاری که به دنبال خود مرگ را به دنبال دارد، می‌انجامد، در مصرف مواد مست‌کننده هم چنین است.

پنجم این که همان‌طور که ماده مخدر بر دستگای اعصاب مرکزی بدن تأثیر می‌گذارد، مواد مست‌آور هم چنین هستند.

ششم: همان‌طور که مواد مخدر به فرد و جامعه از نظر روانی، بهداشتی و اجتماعی آسیب می‌زند، مواد مست‌کننده هم چنین است.

هفتم این که همان‌طور که مواد مخدر مانند یک محرک عمومی برای جسم عمل می‌کند، همین‌طور مواد مستی‌آور چنین هستند.

هشتم هم این که همان‌طور بخشی از ماده مخدر ماده خام طبیعی است و بخشی از آن هم مصنوعی می‌باشد، ماده مستی‌آور هم چنین هست.

شاید ما هم این تأثیرات را هر چند مشترک است، درک می‌کنیم، جز این که برخی از این تأثیراتی که در مصرف مواد مخدر به وجود می‌آیند، به شکلی متفاوت از آنچه در مستی‌آور رخ می‌دهد، رخ می‌دهند؛ چنان که در شکل‌های گوناگون مواد مخدر یا شکل‌های مواد مستی‌آور این اختلاف تأثیر وجود دارد.

مواد مستی آور
یا الکل‌ها،
چه طبیعی
و چه مصنوعی آن‌ها،
از مواد سمّی
به شمار می‌روند،
غیر از این که
مستی آور مصنوعی
از آن دیگری
سمّی‌تر است.

و اما آثاری از آثاری که در دو تعریف ذکر شده است و مواد مخدر و مواد مستی آور در آن مختلف هستند، این امور هستند: اول این که مواد مستی آور یا الکل‌ها، چه طبیعی و چه مصنوعی آن‌ها، از مواد سمّی به شمار می‌روند، غیر از این که مستی آور مصنوعی از آن دیگری سمّی‌تر است، و مواد مخدر چنین نیستند

اما این که بر اثر مصرف زیاد مرگ روی می‌دهد، پس این اثر از مصرف زیاد که تأثیرات چندین برابر می‌کند، روی می‌دهد و اثر سمّی مستقیم آن نیست، و این مرگ از مصرف زیاد هم در مواد مخدر و هم در مواد مستی آور رخ می‌دهد. دوم این که الکل‌ها برای حل کردن برخی از مواد دیگر به کار می‌روند، و در میان مواد مخدر چنین ویژگی رانمی‌بینیم.

سوم این که اکل‌ها برای مانند میکروب‌زدایی، یا پاک‌کنندگی، یا تنظیف به کار گرفته می‌شوند، و در مواد مخدر چنین کارکردهایی را مشاهده نمی‌کنیم.

چهارم این که مواد مخدر، مانند: خواب‌آورها، برای حالت‌های بی‌خوابی به کار گرفته می‌شوند، ولی مواد مستی آور چنین نیستند. پنجم این که مواد مخدر مانند داروی بیهوشی عمومی، در عمل‌های جراحی به کار گرفته می‌شود، و مواد مستی آور چنین کاربردی ندارند.

ششم این که مواد مخدر، مانند داروی بی‌هوشی موضعی، برای عمل‌های جراحی کوچکی، مثل: دندان کشیدن به کار می‌رود، و مواد مستی آور چنین نیستند.

هفتم این که مواد مخدر، مانند مسکن برای دردها به کار می‌رود، برخلاف مواد مستی آور. این مواد چنین تأثیری ندارند، مگر به اعتبار تأثیر آن بر همه اعصاب.

هشتم این که مصرف‌کننده مواد مخدر به طور مستقیم تنها به خودش آسیب می‌زند، برخلاف مواد مستی آور.

علت این امر این است که مواد مخدر سستی را در فرد مصرف‌کننده به وجود می‌آورد، و مواد مستی آور هیجان و بدخوبی را که به دیگران آسیب می‌زند، به طور مستقیم در فرد مصرف‌کننده به وجود می‌آورد، اما آسیب‌های غیر مستقیم بین این دو نوع، مشترک می‌باشند.

پس این‌ها از مهم‌ترین فرق‌هایی است که ما توانستیم بر آن‌ها اطلاع یابیم. ما نیز می‌فهمیم که برخی از این فرق‌ها در مراتبی مشترک هستند، جز این که ماده‌ای که در آن به کار می‌رود، به طور غالب، از نظر تأثیر، سریع‌تر، و یا کم‌ضررتر، و مانند این‌ها است، معنای این سخن این است که تا امروز بین الکل‌ها و مواد مخدر فرق گذاشته نشده که با تعریف کاملی، هر یک را از دیگری جداسازی کرد. از این هم بگذریم و به عناوینی چون: مسکن، محرک، نشاط‌آور، شادی‌بخش و خواب‌آور علاوه بر مستی آور و مخدر بپردازیم، بین آن‌ها در تطبیق و مصداقیت به شکلی

که نظر را به خود جلب می‌کند، تداخلی می‌یابیم که لامحاله گسترشش به اجمال در مفهوم منجر می‌شود، و لکن با این حال، ممکن است وجدان را در کنار تجارب علمی برای رسیدن به نتایج مشخص به کار بردن ببریم. بنابراین ماده مخدر، این است که عضو زنده حسّاسی به عضوی غیر حسّاس تبدیل شود. به طور مثال، حال آن شبیه حال اسفنج مصنوعی است که آن را بساییم، و یا سوزن را در آن فرو ببریم، یا سنگینی بر روی آن



بگذاری، و مانند این‌ها آن را احساس نمی‌کند و صاحبش آن را نمی‌فهمد، هنگامی که از ناحیه دیگری به آن التفاتی نداشته باشد، و به اصطلاح پزشکی، این عضو به محرک‌های خارجی جواب نمی‌دهد و به مغز جنبشی را گزارش نمی‌دهد، و این حالت، گاهی به شکلی قوی، و گاهی به شکل ضعیف نمودار می‌شود؛ چنان که گاهی به شکل موضعی، و گاهی در تمام بدن، نمودار می‌شود، به گونه‌ای که همه جسم انسان چنین حالتی را می‌یابد. ماده مخدر مسبب چیزی شبیه به این حالت است، و کم‌ترین آن،

عمل عضو تحریک شده در آن کم است، تا آنچه را از دست داده، دوباره به دست آورد.

تنها حاشیه ما بر این سخن آن است که بازداري ممکن است از گروه تحریک باشد؛ بلکه در تضاد با آن است، و ممکن نیست که ضد چیزی را از اقسام آن قرار داد. بنابراین، تحریک افزایش در فعالیت‌های حیاتی است، نه بازداري از آن. از همین جا نویسنده کتاب الموسوعة العربية المیسرة گفت: به سبب این که محرک‌ها مصرف انرژی را افزایش می‌دهند، از موادی هستند که سستی موقتی را بعد از از بین رفتن اثرشان به وجود می‌آورند، و این حالت، به طور طبیعی شأن یک ماده بازدارنده نیست.

ظاهر این است که محرک یا برخی از محرک‌ها، مانند: چای و قهوه، می‌توانند اعتیاد به وجود آورند، هر چند که احتمال قوی وجود دارد که این اعتیادآوری به اعتبار محتوایی باشد که آن‌ها دربردارند، نه برای محرک بودنشان.

اما ماده نشاط‌آور پس به طبیعت حال ماده محرکی است، جز این که محرکی است که دارای دو ویژگی است. ویژگی اول آن این است که تحریک آن بر کل بدن اثر می‌گذارد و به عضو معینی اختصاص ندارد، و

ویژگی دوم آن هم این است که این ماده در بسیاری از اوقات، نشاط‌آور جنبه معنوی فرد است، مانند نشاط‌آوری برای قوه حافظه و قوه تخیل و لو با واسطه شدن خود مغز. اما مسکن، پس ماده‌ای است که درد را دفع می‌کند، یا آن را از بین می‌برد، به گونه‌ای که فرد آن را به خوبی احساس نمی‌کند، با چشم پوشی از این که سبب این درد، کار خودش را می‌کند، یا نه.

اما ماده خواب‌آور، پس ماده مخدري است که مسبب خواب یا مقدمات آن، مانند چرت، یا آنچه سنگین شدن سر و مانند آن نامیده شده، می‌باشد. هر گاه که مصرف این ماده، بیش‌تر شود، تأثیر آن هم بیش‌تر می‌شود. به هر حال، این ماده مخدر بدون شک گونه‌ای از مواد مخدري است که در کل بدن تأثیر می‌گذارد. از این جا است که ماده مخدر می‌تواند خواب‌آور باشد. ماده مستی‌آور نیز چنین است، جز این که لازم است ماده مستی‌آور در کمیتی بیش‌تر مصرف شود، به گونه‌ای که نشاط به سستی متحول گردد. اما ماده مخدر خواب‌آور پس خواب‌آوری از طبیعت حال آن نشأت می‌گیرد، چه کم باشد و چه زیاد؛ بلکه خواب‌آورها عموماً از نوعی مواد مخدر هستند.

از فهرستی که برای مواد مخدر گفته شد، تنها ماده شادی‌آور ماند، و آن را به اعتبار این که حالت‌هایی شبیه به مستی‌آور بودن دارد، به مواد مخدر گفته شده ملحق کردیم. طرب(شادی‌آوری) حالت شادی قوی است که هر فردی را بر حرکات غیر مأنوسی بر حسب مزاج و عقلانیتش، برمی‌انگیزاند، و این حالت با این مقدار گفته شده در تعریف بدون شک در برخی مراحلش از ماده مستی‌آور به وجود می‌آید؛ چنان که گاهی از اوقات از ماده مخدر هم به وجود می‌آید، جز این که در اصطلاح عرفی "طرب" به موردی اختصاص دارد که این حالت از شنیدن آوازها رخ دهد، و برای همین

تنبلی و سستی‌ای است که فرد در خود می‌یابد.

از این جا می‌توانیم بشناسیم که آن تأثیری که برای مواد مخدر بر عصب مرکزی گفته‌اند، همیشگی نیست؛ بلکه تنها در جایی است که این مواد بخواهند بر کل بدن تأثیر بگذارند، و اما در جایی که مواد مخدر بخواهند به صورت موضعی به کار رود، چنین نیست، و تنها زمانی بر همه بدن اثر می‌گذارد که آن مواد مخدر، مانند داروی بیهوشی، قوی باشند، یا مصرف آن از راه دهان انجام گیرد، هر نوع مواد مخدري که می‌خواهد باشد.

و اما ماده مستی‌آور پس به طور مستقیم به عصب مرکزی ارتباط دارد، و برای همین نمی‌تواند به صورت موضعی باشد، چه مصرف آن از راه دهان، و چه از راه تزریق در پوست، و چه غیر آن باشد، و اثر اولیه آن، افزایش احساس با تقویت روحی و جسمی و میل به نشاط است، و لکن به مجرد این افزایش، ماده مست‌آور به تدریج سبب جدایی فرد از واقعیت خارجی می‌شود، به گونه‌ای که نسبت به برخی از کارهای مهم اهما می‌کند، و یا به طور مطلق آن را احساس نمی‌نماید، و از جمله این امور مهم، سخت شدن راه رفتن در حال مستی، یا تلوتلو خوردن در آن است، و مشکل شدن فکر کردن بر فرد مست است، و سخن گفتن با کلامی نامناسب هم در معنا و هم در شکل گفتن است، هم چنین مفاهیم اخلاقی، چه از نظر جنسی، و چه از نظر نزاکت و ادب، و چه از دیگر جوانب زندگی، پیش او سقوط می‌کند، به گونه‌ای که به شکل دیوانه‌واری می‌خندد و مانعی را هم در برابر این کار خود نمی‌بیند.

و از آن جمله، این است که مواد مستی‌آور با افزایش مصرف، سبب می‌شود که فرد اشباحی ببیند، و صداهایی بشنود، و حیوانات مهاجمی چون مارها و موش‌هایی را خیال کند. همه این اتفاقات، برای این است که فرد از واقعیت به طور نسبی و موقت جدا می‌شود و جهان واقعی‌ای دیگری برای خود در نظر می‌گیرد که با تصورات و عقلانیتی که در حال مستی می‌یابد، مناسب است، و او آن جهان ساختگی را از خیالات و اوهاهمش می‌گیرد، بعد از این که این مستی واقعیتی را که فرد در آن به سر می‌برد از اهمیت می‌اندازد، و یا این که اصلاً آن را احساس نمی‌کند(یعنی برخی از امور مادی و معنوی را احساس نمی‌کند، نه هر چیزی را؛ چون چنین چیزی تنها به هنگام به کما رفتن و یا وفات فرد است).

و همه این‌ها چیزی است که ماده مخدر آن را به وجود نمی‌آورد و تنها فرد را هنگام خواب فعلاً و در کما از واقعیت جدا می‌کند.

و اما منبه(محرک)(۱) را، پس به این تعریف نموده‌اند که عاملی می‌باشد که به صورت عمومی اعمال جسم زنده را افزایش می‌دهد، یا وظیفه عضوی معین را به اندازه‌ای خاص افزایش می‌دهد. منبه(محرک) تغییری طبیعی یا شیمیایی در داخل جسم، یا در خارج آن، است. بسیاری از داروها از راه تحریک عضوی کم‌ارزش، یا جلوگیری از عضوی که بیش‌تر از آنچه شایسته است، عمل می‌کند، در جسم اثرگذار هستند؛ به طور مثال قهوه و چای، مگر را تحریک می‌کنند در حالی که نوشابه‌های الکلی آن را از حرکت باز می‌دارد.

به طور کلی، محرک‌ها بر انرژی‌ای که جسم آن را مصرف می‌کند، می‌افزایند، برای همین در هر دوره‌ای از تحریک‌ها، دوره‌ای وجود دارد،



آوازخوان‌ها مَطْرَبان نامیده‌اند.

در این میان شایسته نیست که دو امر فراموش کنیم:

اول این که این حالت درجات گوناگونی دارد. گاهی شنونده را بر حرکات کم یا زیاد برمی‌انگیزاند و گاهی هم به اعتبار ضعیف بودن و جدید بودن خود این حالت، بر حرکتی برنمی‌انگیزاند، و این امر منافات ندارد با این که همین حالت اگر قوی شود، چنین انگیزشی را در فرد به وجود می‌آورد. دوم آن که طربی که از آوازها به وجود می‌آید، بدون شک با مدلول لغوی خود تأثیرگذار است؛ یعنی با مضمون شعر و یا سردهای که گفته و یا سروده می‌شود، پس گاهی مضمون آن گاهی جنسی است، و گاهی هم اندوهناک، و گاهی هم خشم را تحریک می‌کند، و آن شعر یا سرود حماسی است، و همین سایر مضامین. به صورت طبیعی، پس آن حرکاتی را که شنونده یا خود فرد آوازخوان انجام می‌دهد، در موازات با مضمون است، اگر تعبیر صحیح باشد آنچه گفته شد همه سخن در تعریف مواد مخدر بود.

مهم‌ترین اقسام مواد مخدر

مواد مخدر به دو قسم، قسم محصولات شیمیایی، مانند: داروی بیهوشی و غیر آن، و قسم موجودات طبیعی که به عمل شیمیایی پیچیده‌ای نیاز ندارند، تقسیم می‌شوند. قسم دوم بین افرادی که به این مواد رغبت دارند، متداول است، و در این جا برخی از اقسام مهم این قسم را ذکر می‌کنیم.

افیون

از این اقسام، افیون است که گاهی نیز تریاک نامیده می‌شود که در اصل تریاق بوده است. معنای افسانه‌ای تریاک این است که تریاک، داروی هر دردی است.

تریاک را چنین تعریف نموده‌اند که عصاره جا به جا شونده خشکی است که بر نوار میوه‌های نرسیده گیاه خشخاش سیلان پیدا می‌کند، و به شکل توده‌ای سفت و دارای اشکال و اندازه‌های گوناگون قرمز رنگ و یا سیاه‌قیرگون یافت می‌شوند، برای آن بوی تند مست‌کننده و مزه تلخی است. (۳)

افیون محتوی مواد قلیایی بسیاری است که مهم‌ترین آن‌ها، مورفین **morphine**، کودئین **codeine**، پاپاورین **papaverine**، چنان که محتوی مواد دیگری، مثل: اسید مکنونیک، اسیدسولفوریک و اسیدهای اساسی دیگر است، و این اسیدها معمولاً با مواد قلیایی پیدا می‌شوند. بیش‌ترین چرم افیون از ماده راتیانج و شیره است.

مورفین (۴): درباره آن گفته‌اند که مرفین یکی از مواد قلیایی تریاک است که دارای اهمیت زیادی در پزشکی و جراحی است؛ برای این که این ماده مخدر دردها را آرام می‌کند؛ چنان که به عنوان خواب‌آور به کار می‌رود؛ هم‌چنین برای برطرف کردن سرفه، و رفع گرفتگی رگ‌ها که از ترس ناشی شده باشد، استفاده می‌شود.

مصرف مورفین با افزایش تدریجی در نوشیدن به جسم این امکان را می‌دهد مقداری از آن را تحمل کند که اگر در حالات عادی به فرد داده شود، آن مقدار مورفین خطرناک و کشنده است، و اعتیاد به آن، حالت خطر

جدی به وجود می‌آورد که درمان یا اصلاح آن ممکن نیست، مگر با توجه پزشکی ویژه.

هرویین (۵): یکی از مشتقات مورفین است. چون اعتیاد به هرویین به آسانی اتفاق می‌افتد، استفاده از آن کم شده و به ندرت آن را در پزشکی به کار می‌برند. فراتر این که در بسیاری از کشور از تهیه آن منع شده است و شبه اجماعی بر حذف آن از دستورات دارویی وجود دارد.

حشیش (۶): این لفظ، در شرق، بر ماده مخدری اطلاق می‌شود که از گیاهی به نام شاهدانه به دست می‌آید، برای ساخت مواد مخدر گوناگونی که به نام‌های گوناگونی نامیده می‌شوند، مانند: بنگ، گراس، علف، ماری‌جوانا، و اما لفظ حشیش، پس کاربرد آن در برخی اوقات منحصر می‌شود به فشرده برگ‌های شاهدانه؛ چنان که در برخی از اوقات لفظ حشیش برای دلالت بر قسمت‌های فوقانی گل و تخمک‌های شکفته شده بوته (۷).

همه این فرآورده‌هایی که از بوته شاهدانه به دست می‌آید، یا با جویند، یا با دود کردن استفاده می‌شود و یا آن که به صورت مایع، به مریض خوراند می‌گردد، و تأثیر آن از وجود مواد راتیانهای معینی می‌باشد.

کافئین: ماده بلوری بدون رنگ قلیایی است که در قهوه، چای، کولا و به مقدار کم پیدا می‌شود؛ همان‌طور که می‌شود آن را با عملیات شیمیایی از اسید فنیک به دست آورد.

کافئین، محرک سیستم عصبی انسان است، چنان که ادرارآور هم است. برگ‌های چای نسبت به حبه‌های قهوه، کافئین بیش‌تری دارند، و لکن در چای و قهوه نوشیدنی هر دو به یک نسبت حاوی کافئین می‌باشند؛ زیرا مقدار حبه‌های قهوه‌ای که درست کردن آن به کار می‌روند، بیش‌تر از برگ‌های چایی که برای درست کردن آن به کار می‌روند.

نیکوتین: مایع روغنی غلیظی است که بی‌رنگ و دارای بوی تند و مزه گزنده‌ای است که در برگ‌های توتون وجود دارد. این روغن سمی بوده و برای از بین بردن حشرات به کار می‌رود.

تتباکو: گیاهی از گروه بادنجان‌هاست که برگ‌های آن در صنایع تتباکو به کار می‌رود. تأثیر تخدیری که برای دود تتباکو است به ماده نیکوتینی که از پرده‌های نازک مخاطی راه‌های تنفسی به داخل بدن نفوذ می‌کند، نسبت داده می‌شود؛ هم‌چنین این بوی ویژه، به روغن‌های فزّار و ناپایدار و مواد عطری دیگری نسبت داده می‌شود که در زمان عملیات خشک کردن و تخمیری که قبل از عملیات ساخت انجام می‌گیرد، در برگ‌های تتباکو به وجود می‌آید.

تتباکو اصلاً از گیاهان مناطق استوایی است، و لکن اکنون بیش‌ترین مزارع کشت تتباکو، در اقلیم مناطق شبه استوایی و معتدل قرار دارد.

کوکائین (۸): یکی از آلکالوئیدهای (Alkaloids) برگ کوکا است که در طب به عنوان بیهوشی موضعی استفاده می‌شود. برخی از مردم آن را به روش‌های غیر قانونی استفاده می‌کنند. چند جرعه از کوکائین بیدارکننده بوده و نشاط جسمانی را افزایش می‌دهد، و لکن کوکائین از موادی است که به طور معمول اعتیادآور است، و استفاده مستمر از آن، تبیلی‌ای در سیستم اعصاب به وجود می‌آورد که در نهایت مصرف‌کننده را به جنون می‌کشاند. کوکائین از مواد مخدری است که بر آن، قوانین ویژه‌ای حکمفرما است.

مواد مخدر و هم از مواد مستی‌آور منع می‌کند. به علاوه، این تعریف، شامل هر ماده مضر، مانند: سموم و غیر آن‌هاست، جز این که تمایل عمومی به مخدرات چیزی است که مخدرات را سبب ضرر اجتماعی قرار داده است. دوم این که: فواید مواد مخدرات، از نظر پزشکی بیش‌تر از الکل‌هاست، و الکل‌ها تنها برخی فواید به‌طور نسبی در برخی صنایع ساده دارند. این نکته مصداق این سخن خداوند متعال: «وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره: ۲۱۹) در قرآن کریم است.

می‌گوییم: به رغم این که فواید مواد مخدر بیش‌تر از مواد مستی‌آور است و آسیب‌رسانی آن‌ها هم از مواد مخدر بیش‌تر است، آن‌ها از مواد مخدر منع کردند و مستی‌آورها را روا دانستند، و این رفتار دگرگونی و انحراف است در نگاه نمودن به هستی و زندگی.

دو آسیب عمده مواد مخدر

مخدرات دارای دو آسیب‌رسانی عمده هستند که یکی از آن‌ها به هنگام مصرف رخ می‌دهد، و یکی هم برای عدم مصرف آن برای فرد معتاد. آسیب نخست، به ضرر مستقیم و به ضرری که تحت تأثیر آن است و ضرری غیر مستقیم است، تقسیم می‌شود، و آن، اثر و یا بیماری است که این مصرف در جسم می‌گذارد، هر چند تأثیر مستقیم آن از بین رفته باشد. شایسته است از این دو شکل ضرر سخن بگوییم:

اما آسیب مستقیم

پس گزارش هیأت افیون و مواد مخدر خطرناک درباره آن چنین است: این جا برخی از آثار فیزیولوژیکی است که به دنبال مسموم شدن و یا تخدیر یا حشیش که اثر آن بعد از گذشت تقریبی یک ساعت از آغاز تخدیر، ظاهر می‌شود، برای بیش‌تر مصرف‌کنندگان رخ می‌دهد، و خلاصه آن چنین است:

ارتعاشات عضله‌ای، افزایش ضربان قلب، سرعت نبض، احساس گرما در سر، سرگیجه، سرما در دستان و پاها، احساس فشار و تنگی در سینه، گشوده شدن چشم‌ها، جمع شدن عضلات و استفراغ در برخی از حالات. گاهی این واکنش‌های بدنی افزایش یافته و به خواب منتهی می‌شود. در آنچه می‌آید، خلاصه نتایجی است که آن هیأت درباره آثار مستقیم مصرف حشیش از راه دود کردن آن به صورت کامل رسیده است: خشکی دهان و سقف حلق، غلیظ شدن لعاب دهان، التهابی در حلق که سرفه را به وجود می‌آورد، عطسه شدید، قرمز شدن چشم‌ها، پایین آمدن فشار خون، برودت در چشمان و جمع‌شدگی‌های عضلات و روده‌ها (ظاهرة تعاطی الحشیشه: ص ۲۳۱).

اما آثار فیزیولوژیکی که از خوردن حشیش به وجود می‌آید، پس ما خلاصه‌ای از بحث‌های کامل آن هیأت را به قرار زیر بیان می‌کنیم:

- فشار بر شقیقه، تعریق فراوان، سرعت و افزایش در نبض، برودت در چشمان، عدم توازن و هماهنگی حرکتی در نشستن و راه رفتن، گشودگی و قرمز شدن چشمان، تهوع و گاهی هم استفراغ، احساس سوزش‌های سرد و یا گرم در صورت، احساس ربابش سر (سرگیجه)، احساسات گول‌زننده و اشتباه جسمی (مثل: احساس دراز شدن چشمان)، بیماری در گوش‌ها، جمع‌شدگی‌های روده‌ای و عضلانی.

کوکا(۹): بوته‌ای است از جنس ارتسیرو کسپلوم و به ویژه ارتسیرو کسپلوم کوکا(Ergthroxglom Coca). از آن، و به ویژه برگ‌های آن، کوکابین به دست می‌آید.

کولا(۱۰): درختی استوایی است که اسم علمی آن، کولا اکیومیناتا که در افریقا می‌روید و در مزارعی کشت می‌شود که حرارت لازم را برای بذرهاش که به دانه‌های گلوله‌مانند کولا معروفند، داشته باشند. این دانه‌ها، محتوی کافیین، روغن کولانین است. در سرزمین‌هایی که کولا می‌روید، مردم این دانه‌ها می‌چوند، و آن‌ها برای استفاده در نوشیدنی‌ها و در پزشکی صادر می‌کنند. از این دو اسم آخر، به وضوح روشن می‌شود که اسم "کوکاکولا" (۱۱) مرکب از اسمی دو درخت مخدر است. از این جا هم روشن می‌شود که نوشیدنی که به این اسم نامیده شده، در آن ماده مخدر است، و این که این نوشیدنی، محتوی مقداری از کوکابین یا کافیین است، و این دو، موادی هستند که از این دو درخت به دست می‌آیند. از این جا این امکان به وجود می‌آید که نسبت به نوشیدنی دیگری که به پیسی کولا(۱۲) معروف است، یادآوری کنیم "پیسی" مهم‌ترین آنزیم‌ها در ترشحات معده است و سبب هضم پروتیین گردیده و آن را به پروتیوزفیتون تبدیل می‌کند، لکن تا این که این غذای هضم شده به اسیدهای آمینه تبدیل نشود، عمل هضم انجام نمی‌گردد، و "پیسی" عمل نمی‌کند، جز آن که در وسط اسیدکننده قرار گیرد؛ چنان که در شیرۀ معدی هم که به نسبت زیاد، محتوی اسید قوی کلردیک می‌باشد هم چنین است.

ماده "پیسی" از غشای مخاطی که در گوسفندان و چهارپایان است، به دست می‌آید، و از آن برای درمان برخی از حالات سوءهضم به کار می‌رود، و برای درمان سودمند خواهد بود، جز این که سوءهضم ناشی از ترشح معده باشد. بنابراین، پیسی کولا مرکب از یک ماده هضم‌کننده و یک ماده محرک یا مخدر است که عبارتند از: "پیسی" و "کافیین"، و اما کوکاکولا، پس مرکب از یک ماده مخدر، و یک ماده محرک است که عبارتند از: "کوکابین" و "کافیین"، و مزه گوناگون آن‌ها، به این ترکیب‌های مختلف نسبت داده شده است.

إصرار مخدرات

گفته‌اند: از دیدگاه قانونی، مخدر به این شناخته می‌شود که: آن ماده‌ای است ضرر علیۀ صحت فرد و اجتماع به وجود می‌آورد، برای همین، همه مواد مخدر تحت عنوانی که درباره آن‌ها اصطلاح شده: «داروهای خطرناک» قرار دارند. هر چند که مواد مخدر، دارای فواید ارزشمندی در طب هستند، ولی با به کارگیری روش‌های غیر قانونی، استفاده نادرست از این مواد، به تجارتهای جهانی کشیده شده‌اند (الموسوعه العربیه المیسره).

ما بر این کلام چند حاشیه داریم:

اول این که این تعریف قانونی برای مخدر، شامل مواد مستی‌آور هم می‌شود؛ زیرا شراب هم، بر فرد و جامعه ضرر وارد می‌کند، نهایت این که قانون رسمی چیزی را منع می‌کند که در افکار عمومی رغبت به آن کم است (۱۳)، و اما آنچه نسبت به آن رغبت وجود دارد، رو است، هر چند که مضر باشد، مانند: انواع مشروبات مستی‌آور و غیر آن‌ها. اگر این قانون رسمی نسبت به بهداشت عمومی دلسوز و مهربان بود، لازم بود که هم از

مخدرات
دارای دو
آسیب‌رسانی
عمده هستند که یکی
از آن‌ها به هنگام
مصرف رخ می‌دهد،
و یکی هم برای عدم
مصرف آن برای
فرد معتاد.

آثار آن بر سیستم‌های بدن

در آنچه خواهد آمد، به نتایجی خواهیم پرداخت، که در مهم‌ترین مطالعاتی که به این موضوع پرداخته‌اند، بر آن‌ها اتفاق نظر وجود دارد، با ملاحظه آنچه محققان می‌گویند که این نتایج برای طولانی شدن مدت مصرف و زیادروی در مصرف به بار آمده است.

چشمان: از حالات کهنه‌ای که به روشنی عنوان می‌شود، التهاب چسبیدگی چشمان است. این حالت درجات مختلفی از تورم ساده چشم تا احتقان شدید، دارد که حتی بعد دست کشیدن از مصرف، ادامه می‌یابد این احتقان، قیافه غمناکی را به فرد معتاد می‌دهد. این علامت از علایم روشن و برجسته‌ای است که با

ترشحات منجر می‌شود که به حالت معروف آسم مزمن برای دودکنندگان منتهی می‌گردد؛ چنان که محققان یافته‌اند که نسبت ابتلا به بیماری سل در این معتادان بالا است. سبب آن همان سبب گذشته در بیماری در ریه‌ها است که به فقر مصرف‌کنندگان حشیش و وضعیت بد اقتصادی، سوءتغذیه و مسکن نامناسب این معتادان بازمی‌گردد که اکثر آنان از فقرا هستند (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۳).

دستگاه گوارش: این اضطراب‌ها در عوارض بی‌اشتهایی، سوءهاضمه، گازها و احساس روذل شدن خلاصه می‌شود، تا چه رسد به حالات دیگری، مثل: اسهال و یبوست که نتیجه ترشحات مزمن پرده‌های مخاطی روده‌ها است، و همه این‌ها به لاغری عمومی بدن می‌انجامد (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۴).

فشار خون: نزد معتادانی که حشیش دود می‌کنند، با مصرف طولانی آن، به تدریج فشار خون افزایش می‌یابد، پس فشار خون آن‌ها از ۲۰ مم به ۳۰ مم افزایش می‌یابد، و وقتی چنین اتفاقی برای معتادان روی می‌دهد، در نزد مصرف‌کنندگان غیر معتاد، عکس آن اتفاق می‌افتد؛ چون فشار خون آن‌ها بعد از ظهور عوارض مواد مخدر، به سرعت پایین می‌آید و نسبت به آنان این کاهش فشار برای مدتی طولانی ادامه خواهد یافت (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۴).

جنسی: نزدیک است که همه بررسی‌ها به اتفاق نظر برسند که حشیش ارتباطی با وضعیت جنسی مصرف‌کننده آن ندارد، بلکه حشیش به عکس آنچه شایع است، عمل می‌کند چون که منجر شدن آن به کاهش انگیزه جنسی، رغبت جنسی و قدرت و سرشت حیوانی فرد، بیش از برانگیختن سرشت حیوانی و مردانگی جنسی است، به ویژه نسبت به حالات افراد متعددی که پیوسته حشیش مصرف می‌کنند. افزون به این که بررسی‌ها بدین گرایش یافته که مصرف حشیش به مدتی طولانی به حالت عنین شدن جزئی و سپس به عنین شدن کلی می‌انجامد (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۵۰).

حالت روانی: از مصرف این پدیده‌های روانی زیر به وجود می‌آید: کاهش توانایی عقلی، اضطراب، گمان مرگ کردن، احساس موقت عظمت، احساس ازدواج نمودن، فقدان قدرت تسلط بر نفس، عدم هماهنگی عضلانی، مالیخولیای بصری و سمعی؛ چنان که این پدیده‌ها هم ممکن است روی دهد: غفلت، ضعیف شدن حافظه و کم شدن دقت و توجه (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۳۶).

بروتو ذکر می‌کند که او به وضوح درباره حالاتی که بررسی نموده، عارضه‌های عدم پیوستگی افکار و بخش بخش شدن شخصیت و عارضه‌های دیگری درباره جداسازی عقلی ملاحظه کرده، به ویژه در حالات جنون حشیش

چنان‌که به طور کامل وضعیت مصرف‌کننده را در اثنای اخطاری چنین توصیف می‌کند: وضعیت مصرف‌کننده حشیش تا جایی می‌رسد که وجودی خیالی و غیر مرتبط تا اندازه‌ای بعید می‌شود.

علت آن هم این است که اراده تحت تأثیر ماده مخدر، توانایی خود را در راهنمایی کردن فکر به آنچه می‌خواهد و با کیفیت سالم، از دست



آن حالات اعتیاد به حشیش را مشخص می‌کند (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۳).

پوست: زرد می‌شود و خشک می‌گردد. بسیار هم می‌شود که با پوست دیگری پوشیده می‌گردد (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۳).

دندان‌ها: دندان‌ها افتاده شده و از بین می‌روند (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۳).

مو: خشک شده و درخشش خود را از دست می‌دهد (ظاهرة تعاطی الحشیشه، ص ۲۴۳).

راه‌های تنفسی: بیش‌تر محققان در این موضوع اتفاق نظر دارند که مصرف حشیش در طولانی‌مدت به ایجاد اضطراب‌ها و بیماری‌ها در دستگاه تنفسی و راه‌های تنفسی بدن می‌انجامد که مهم‌ترین آن‌ها آسم (نفس‌تنگی) و برنشیت است. تفسیر این سخن این است که دود کردن حشیش برای مدتی طولانی، این کار را می‌کند که مواد کربنی و غیر آن‌ها از مواد مهیجی که رسوب نموده و به راه‌های هوا می‌چسبند، و به التهاب موضعی پرده‌های مخاطی راه‌های هوا می‌انجامد و در پی خود به افزایش

آسیب شامل: ضعیف شدن حافظه، ضعیف شدن توانایی بر تفکر، سردرد، سرگیجه، ضعف عمومی در جسم، سخت شدن راه رفتن، مشکل شدن تمرکز، دشوار شدن سخن گفتن دربارهٔ تفصیل مهم، هر چه که باشد، و گاهی امر به رفتن در کما می‌انجامد.

و همهٔ این امور و غیر از این امور، به هنگام تأخیر در مصرف مواد ممکن است روی دهد، امری که همت فرد را برای مصرف سوق می‌دهد و او آن را مانند دارویی برای بیماری خود می‌بیند، یا آن را دارویی می‌بیند که با آن به فرد و جامعه سود می‌رسد، به اعتبار این که او را در حال نشاط و توانایی قرار می‌دهد که او با استفاده از آن می‌تواند فایده‌ای را که برای خود و یا دیگری خواسته، هر فایده‌ای که باشد، ادا کند.

غیر از این که منابع بسیار زمانی که می‌خواستند از اعتیاد صورت کاملی را ازایه دهند، به طبیعت حال، این امکان را نداشتند که با این لهجه سخن بگویند.

به هر حال، این آسیب باید به اعتیاد نسبت داده شود، و یا به موادی که مسبب آن هستند، نسبت داده شود، هر چند که این آسیب از نبود این مواد ناشی شده است، برای این که روشن است که اگر اعتیاد نبود، این آسیب به وجود نمی‌آمد؛ چون فرد معتاد با ترک اعتیاد هی‌چ عارضهٔ بهداشتی و یا روانی‌ای برایش پیش نمی‌آید.

و از این جا ممکن است که این آسیب را از دوبرابر شده‌های عمومی اعتیاد به شمار آورد، و این آسیب برای خصوص مواد مخدر هم نیست؛ چون که اعتیاد به مثال، برای طمع به لذت شروع می‌شود، سپس این طمع، طمع به صحت می‌گردد.

مواد مخدر از نظر فقهی

ما آن گونه که حملهٔ متمرکز و مؤکدی را در قرآن کریم و سنت شریف دربارهٔ تحریم مسکرات (مستی‌آورها) می‌یابیم، مانند چنین حمله‌ای را نسبت به مواد مخدر نمی‌یابیم؛ بلکه نص واحدی را نسبت به آن‌ها، چه به عنوان تحریم آن‌ها، و چه به عنوان تحلیل آن‌ها، و چه به عنوان هر حکمی دیگری نمی‌یابیم.

شاید سر آن این باشد که مصرف این مواد در نخستین جامعهٔ اسلامی شناخته شده نبود، و سنت شریف پرسش‌های را پاسخ می‌داد که مردم به نزد معصومان سلام الله علیهم می‌بردند، و اما سخن از امور فراتر از ذهنیت و افکار این جامعه و همین‌طور برانگیختن مشکلاتی که از نظر عملی مورد نزاع در جامعه نبود، سیرهٔ معصومان سلام الله علیهم بر آن نبوده است؛ بلکه آن‌ها با این سخن خود که باید با مردم به اندازهٔ عقل‌های‌شان سخن گفت (۱۴).

در این صورت، ما زمانی که می‌خواهیم از دلیل احتمالی برای حرام

می‌دهد، و عدم ربط و پیوستگی بین افکار به طور کامل به تدافع موجود در کلمات و بسیار بودن افکاری که در ذهن مصرف‌کنندهٔ حشیش وارد می‌گردند، نسبت داده می‌شود. این افزون به رغبت این فرد در تعبیر از این افکار بسیاری است که بر او سرازیر می‌گردد (ظاهرةٔ تعاطی الحشیش، ص ۳۰۶).

دو آسیب دیگر

نزد ما دو آسیب دیگر ماند.

یکی از این دو آسیب، آسیب به وجود آمده در شخصیت مصرف‌کننده، هر چند که حالا مصرف‌کننده نیست.

دومی هم آسیبی که نزد فرد به وجود می‌آید، آن هنگامی نمی‌خواهد حشیش را مصرف کند، یا می‌خواهد مصرف آن را برای برخی از موانعی که عارض می‌شوند، چه موانع قانونی و چه موانع اقتصادی، و یا موقعیت‌های دیگر، به تأخیر بیندازد.

این دو نوع آسیب، لامحاله برای هر معتادی موجود است، چه معتاد به مواد مخدر باشد، و چه معتاد به مواد مستی‌آور باشد، بنا بر این که اعتیاد به طور نسبی شدید باشد و مقدار مصرف به طور نسبی زیاد و بزرگ باشد؛ زیرا بدیهی است که با مصرف مواد، هیچ کدام از این دو آسیب رخ نمی‌دهند، مگر به مقدار کم و یا این که اصلاً رخ نمی‌دهند، اول، به تبعیت از سطح روانی، عقلی و اجتماعی فرد مصرف‌کننده، و دوم، برای سطح مادهٔ مخدری که مصرف‌کننده به مصرف آن اعتیاد پیدا کرده است.

و از این جا می‌بینیم معتاد به مصرف چای، یا قهوه، و یا سیگار، و یا به استفاده از قرص‌هایی مثل اسپرین، آسیب حقیقی از این دو آسیب، برایش به وجود نمی‌آید.

البته، بعید نیست که افراط در قهوه و سیگار آسیب از نوع سابق را دربرداشته باشد، و آن، آسیب بهداشتی غیر مستقیم به خود است، مانند: آسیب به کبد، ریه‌ها، قلب و مثل آن‌ها که در نتیجه، به کوتاه شدن عمر و مرگ زودرس منجر می‌شود، و آن چیزی است که از نظر عرف به سم تدریجی نامیده می‌شود، به همین معنایی که گفته شد، و چه بسا تأثیر آن هم در گاهی اوقات کم باشد.

اکنون توجه خود را به آن دو آسیبی که در آخر ذکر کردیم، معطوف می‌کنیم.

اما نوع اول، و آن به وجود آمدن تغییر در شخصیت فرد مصرف‌کننده از غیر خود است، از مواردی که منابع متعرض آن شده‌اند، مانند: ضعف عمومی در حافظه، ضعف عمومی در جسم، مهمل گذاشتن اموری که مربوط به عملش است، پپچیدگی ادراک این فرد نسبت به آینده و عدم تفکرش دربارهٔ آن و یا تصورش. علاوه بر این موارد، گذراندن بیش‌تر وقت خود برای دست‌یابی به مادهٔ مخدر است؛ چون برای او مادهٔ مخدر، مطلوب است، و یا دست یافتن به بهای آن، پس او در طول حیات خود و وقتش برای آن کار می‌کند، هر چند به صورت غیرمستقیم، و با این روش زندگی کردن، او فایدهٔ خود را برای خودش و برای جامعه‌اش کم می‌کند.

و اما نوع دوم آسیب، پس آنچه است که منابع فراوان آن را مهمل گذاشته‌اند، جز این که این آسیب، شناخته شده و مشهور است. پس این



بودن مواد مخدر سخن بگوییم، لازم است که به جستجو درباره برخی از ادله و قواعد عمومی بپردازیم که شامل این مواد می‌باشند و این امکان برای ما وجود ندارد که به دنبال دلیلی باشیم که به صورت مشخص درباره این مواد سخن گفته باشد.

ادله‌ای که احتمال دارد در صدد بیان این مسأله باشند، دلایل زیر است:

ادله‌ای بر حرمت استفاده از مواد مخدر و رد آن

دلیل اول: قیاس مواد مخدر بر مُسکرات

بنابراین، پس همان طوری که مُسکرات حرامند، پس مواد مخدر هم چنین هستند.

تقریب این استدلال به شکلی که متفاوت با معنای قیاس باشد، امکان جدا کردن ادله حرمت حرمت مُسکرات از خصوصیت است.

و آن چنین است که گفته شود: ما از ادله تحریم مُسکرات می‌فهمیم که مُسکرات با این عنوان، تنها حرام نیستند؛ بلکه این تحریم به واسطه آثاری است که بر آن مترتب می‌شود از: نبود و یا ضعف حافظه و فکر و ناتوانی از اطاعت خداوند و فقدان یاد او، و همین آثار بر مواد مخدر هم مترتب است، پس حرام هستند.

معنای این تقریب این است که ما مُسکرات را از خصوصیت اسکار(مستی‌آوری) جدا کرده و بر مجرد مثال بودن برای هر ماده‌ای که که آن نتایج را به بار آورد، حمل کرده‌ایم، پس نتیجه حرام بودن مواد مخدر است.

این استدلال چندین جواب دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: اول این که: دلیلی بر این نداریم که حرام بودن مُسکرات برای این اسباب باشد، و دلالت دلیل معتبری بر آن تمام نیست، و مقتضای تمسک به عنوان مُسکرات این است که به معنای لفظی مُسکرات اکتفا کنیم، مادامی که دلیلی که با آن امکان تعدی از این معنا وجود دارد، بر آن رهنمون نباشد، و چنین دلیلی وجود ندارد. بنا بر این پس هنگامی که ما دانستیم که طبیعت مواد مخدر غیر از مُسکرات است، مشمول احکام آن نخواهد بود. دوم این که: دلیل بر حرام بودن مُسکر به پا شده، برای که مُسکر است، و یا به تعبیر دیگر، حرام بودن شراب برای این است که مُسکر است، و مقتضای این تعلیل، اکتفا نمودن به مسکر است، و این که جز با دلیل به غیر آن تعدی نماییم، و چنین دلیلی وجود ندارد.

دلیل دوم سیره عقلایی بر اجتناب از مواد مخدر

دلیل دوم این است که سیره عقلایی بر اجتناب از مواد مخدر است، و این که نظر به آن و به مصرف‌کننده‌اش، نظر بی‌ارزشی و خواری است، و چنین سیره‌ای از آن، با دلیل شرعی نهی نشده، پس حجت است، و مقتضای شرعی این سیره، حرام بودن مواد مخدر است.

و در این دلیل، سستی اسلوب فقهی وجود دارد، و اگر نبود این که این استدلال در برخی از اذهان می‌گذرد، ما آن را ذکر نمی‌کردیم، برای شماری از دلایل که مهم‌ترین آن‌ها این است:

اول این که چنین سیره‌ای وجود ندارد؛ بلکه سیره موجود تا صدها سال، مصرف برخی از انواع مواد مخدر بوده و بازدارنده عقلی درباره این مصرف نبوده است.

دوم این که اگر چنین سیره‌ای وجود داشت، بر حکمی شرعی رهنمون نبود، برای این که سیره در احکام حجت نیست، و سیره، تنها در آنچه به عرف ارتباط دارد، مثل: ظواهر الفاظ و شیوه‌های معاملات، حجت دارد، و نمی‌تواند چیزی را حرام، و یا حلال کند.

سوم این که اگر این سیره موجود بود، در گذشته تا زمان معصومان سلام الله علیهم امتداد نداشت؛ بلکه این سیره، سیره‌ای متأخر از آن‌ها بود. پس توقع نهی آنان از این سیره درست نخواهد بود، هر چند که مصرف مواد مخدر مورد رضایت‌شان نبود، و مؤید آن این است آنچه ما شناختیم که اسم مواد مخدر را در اخبار وجود ندارد، امری که نتیجه عدم وجود آن به طور کلی در جامعه اسلامی آن روز است، پس چگونه کسی می‌تواند ادعای وجود سیره بر حرام بودن و یا حرام بودن آن کند.

دلیل سوم: ادله تحریم ضرر

و آن تنها دلیلی در این زمینه است که به طور نسبی دارای وجهات فقهی می‌باشد، و یکی از فقهای ما (۱۶) در حال حاضر در حرام بودن مواد مخدر به آن اعتماد کرده است. جز این که تمسک به این دلیل قابل مناقشه است؛ به این دلیل که اضرار بر دو قسم است. یکی اضرار شدیدی است که با این ویژگی حرام است و مصداق "تُهْلِکَةُ" نهی شده از آن در آیه کریمه صد و نود و پنج سوره بقره: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» است. نوع دوم ضرر، ضرر خفیف و سبکی است که دلیلی بر حرام بودن مطلق آن وجود ندارد.

قاعده "لا ضرر و لا ضرار" هم بر تحریم این نوع از ضرر دلالت ندارد، و تنها منظور از آن، این است که شارع مقدس با شریعت و احکامش، ضرر وارد نمی‌کند، یا این که بر فرد حرام است که به دیگری ضرر برساند، اما ضرر رساندن فرد به خود آن هم به به مقدار سبک یا کم، پس رهنمونی بر حرمت آن نیست.

به ذهن نگذرد که اضرار سبک و خفیف در شرع مقدس واجب بودن روزه و وضو را برمی‌دارد، بنابراین ممکن است که سبب تحریم مواد مخدر گردد.

چنین پرسشی بر کم بودن تفقه نزد پرشسگر رهنمون است، برای این که در این دو مورد، روزه و وضو، در کافی بودن ترس از ضرر در تبدیل شدن وظیفه مکلف در این دو مورد دلیل خاص وجود دارد، و اما احکام دیگر، پس دلیلی در آن‌ها بر این تأثیرگذاری وجود ندارد، و مقتضای إطلاق ادله آن‌ها، وجوب این احکام حتی در حال ضرر است، مادامی که از نظر عرف این ضرر ضرر معتد به نباشد که در این صورت این ضرر با قاعده گفته شده نمی‌گردد.

علاوه این که هر چند به سقوط وجوب با وجود ضرر گفته شده است، ولی ما ثبوت تحریم را برای ضرر نمی‌پذیریم؛ چون اباحه‌ای که جانشین حکم حرمت می‌شود، تسبیحی از سوی شارع مقدس برای انداختن در ضرر نیست، بر خلاف وجوب؛ چنان که برای کسی که در این باره بیانید، این مطلب روشن است.

گاهی در ذهن می‌گذرد که مخدرات؛ چنان که در آن، اضرار خفیف و سبکی است، همین‌طور گاهی در آن اضرار بزرگی است، پس حرام است،

گاهی در ذهن خطور می‌کند که امر در مواد مخدر به «سم تدریجی» باز می‌گردد، به اعتبار این که استمرار در مصرف این مواد در مدتی طولانی، گاهی به مرگ، و یا ضرر بزرگ حرام می‌انجامد؛ به تعبیر دیگر، مصرف هر سمی چه به صورت دفعی باشد، و چه به صورت تدریجی، حرام است.

مصرف آن مجازات می‌شود، به اعتبار این که فرد معتاد همان سبب اعتیاد خود است (پس مجبور شدن او به مصرف مواد مخدر، برای درنیافتن در ضرر مهلکی که از ترک این مواد ممکن است برای او روی دهد، این مصرف ضروری را برای او حلال نمی‌کند، پس او هم باید آن مصرف ادامه دهد، برای صیانت خود از هلاک شدن، و هم با این مصرف، مرتکب حرام شده، برای بقای حرمت نسبت به او).

بررسی چند استدلال فقهی ضعیف

گاهی در ذهن خطور می‌کند که امر در مواد مخدر به "سم تدریجی" باز می‌گردد، به اعتبار این که استمرار در مصرف این مواد در مدتی طولانی، گاهی به مرگ، و یا ضرر بزرگ حرام می‌انجامد؛ به تعبیر دیگر، مصرف هر سمی چه به صورت دفعی باشد، و چه به صورت تدریجی، حرام است. در نتیجه، مصرف مواد مخدر با نگاه به سمی بودن آن‌ها حرام است.

البته، این نوع از استدلال، تنها توهم ضعیف فقهی است؛ برای این که سمی که به تدریج مصرف شود، از نظر فقهی مصرف آن حرام نیست؛ زیرا هر مصرفی که دارای ضرر حرام نباشد، حرام نیست، و پس اگر هر کدام از مصارفی به تدریج که در طول روزها و سال‌ها انجام گرفته، حلال باشد، همه آن‌ها حلال خواهد بود. به طور مثال: استمرار در تنباکو که ایجاد مسمومیت تدریجی می‌کند، و هم‌چنین استمرار زیاد خوردن هم ایجاد مسمومیت تدریجی می‌کند، و همین‌طور در قرار گرفتن در سرمای شدید یا گرمای شدید هم چنین می‌کند، پس آیا ما به قایل به حرمت همه آن‌ها هستیم؟ هرگز و هرگز چنین نبوده. فقیه‌ای به آن فتوا نمی‌دهد، و آن دلیلی است بر این که آنچه به نام سم تدریجی نامیده می‌شود، حرام نیست..

البته، اگر کار به مسموم شدن و دردرسهای جدی برسد، چه در بهداشت و چه در غیر آن، این مصرف حرام خواهد شد. در واقع، حرام همان مصرف‌های اخیر است که چنین نتیجه‌ای را به بار آورده، و به عبارتی، جزء علت اخیر در آن شده است، نه مصرف‌های پیش از آن.

البته، سزاوار است به این نکته توجه شود که اگر فقیه به حرمت مواد مخدر قایل شود، بر او لازم می‌آید که به حرمت ماده بیهوش‌کننده، شربت‌ها، قهوه، چای، کواکولا، پیبسی کولا و غیر آن‌ها از انواع موادی که از ماده مخدر خالی نیستند، قایل شود، و این از نظر فقهی ممکن نیست؛ چون مقتضای اصالت برائت جواز مصرف همه آن‌هاست.

گاه به ذهن می‌رسد که ممکن است کسی بگوید مخدر حلال است، جز آن که مخدرات (مخدرها) حرام هستند. اما سخن بیهوده‌ای است؛ برای این که "مخدرات"، شکل جمع مفرد همان "مخدر" است.

همان‌طور که ممکن است به ذهن برسد که مواد مخدری که اعتیادآور هستند حرام است، و آن‌هایی اعتیادآور نیستند، حرام است.

چنین ذهنیتی از چند جهت صحیح نیست که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

اول این که اعتیاد به عنوان اعتیاد، تا زمانی که به ضرر بزرگی منجر

و این نکته‌ای است که در بحث از دلیل بعدی، از آن بحث خواهیم کرد.

دلیل چهارم: دلیل حرمت انداختن خود در تهلکه است و آن اشاره به این سخن خداوند متعال است که گفت: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ».

این استدلال نیازمند پیوست فکری است که قایل است مخدرها منتج به هلاکت می‌شوند، تا این که این مواد مخدر مصداق تحریم ذکر شده در آیه یاد شده شوند.

شایسته است که بدانیم که "تهلکه" نهی شده از آن همان هلاکت به معنای مرگ و فنا است، و از نظر عرف، بدان دو امر ملحق می‌شود: یکی از آن‌ها سبب هلاک است، هر چند که مظنون و یا راجح باشد، مانند: داخل شدن بدون سلاح در سرزمینی که حیوانات درنده دارد، و دومی هم خطرانی است که در رتبه پایین‌تر از آن قرار دارند، هر چند که منتج به مرگ نیست، مثل: ایجاد جراحت عمیق و مانند آن.

و اما اضرائی که پایین‌تر از این موارد و اسبابی است که به هلاکت فرد مصرف‌کننده می‌انجامد، پس نه نظر عقل، و نه از نظر عرف، از تهلکه نیست. بنابراین ممکن نیست مشمول آیه کریمه‌ای که به آن استدلال شده است، باشد.

و هر گاه درباره مواد مخدر بررسی می‌کنیم، چنین می‌یابیم که در همه آن‌ها، بیش‌ترین ضرر موجود، از نوع اضرائی خفیفی است که نمی‌توان با آیه حکم به حرمت آن داد، و به عبارتی، در عنوان "تهلکه" مندرج نیست، و علاوه بر این که احتمال دارد، مستند وجود بیش‌تر آسیب‌هایی که در گذشته از آن‌ها یاد شد، تنها به ماده مخدر نباشد، بلکه مستند به مجموع اموری باشد که مخدر یکی از آن‌ها است، و یا این که استناد به آن، به اندازه استناد به فقر اقتصادی فرد، و یا ضعف جسمانی او، و یا به دیگر مستندات آن، دارای اهمیت نباشد.

چنین احتمالی در مواد مستی‌آور نمی‌آید؛ برای این که این مواد به تنهایی، و با عنوان مستقل خود، حرمت دارند حتی اگر فرض شود آن‌ها برای فردی مضر نیستند؛ البته، چنین فرضی واقعیت ندارد و مواد مستی‌آور، دارای ضررهای بسیار متنوعی می‌باشند و هیچ‌گاه برای هیچ فردی از این ضررها خالی نیستند.

گاهی اضرائی در مواد مخدر جنبه معکوسی پیدا می‌کند، مثل این که معتاد بداند که اگر در مصرف مواد تأخیر کند، دچار ضرر می‌شود. بنابراین این که بخواهد به مصرف نکردن خود ادامه دهد، ممکن است به اعتبار قاعده ضرر، و یا قاعده تهلکه، این تأخیر در مصرف مواد حرام باشد، و از این جا می‌شود گفت، گاهی دفع این ضرر، نه تنها حرام نیست؛ بلکه این دفع واجب بوده و ترک آن جایز نیست. (۱۷)

البته، اگر از نظر فقهی بگوییم که اساس مخدرها بر حرمت است، وجود چنین حالتی نمی‌تواند مصرف این مواد مباح کند، مگر هنگام ضرر عظیمی که جز با مصرف مواد بر طرف نمی‌شود، همان‌طور که در مسکرها چنین است؛ بلکه در این هنگام در باره مسکرها و مواد مخدر گفته می‌شود: در هیچ حالی جایز نیستند، به اعتبار قاعده‌ای که می‌گوید، آنچه در اختیار فرد قرار ندارد، به آنچه در اختیار فرد قرار دارد، برمی‌گردد، بنابراین فرد بر

نشود، حرام نیست؛ برای این که اعتیاد به معنای عام، منحصر به مواد مخدر و یا مواد مستی‌آور نیست؛ بلکه شامل غیر آن‌ها هم است، مانند اعتیاد به برخی از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی که ممکن نیست به حرمت آن‌ها قایل شد.

دوم این که در مواد مخدر ماده‌ای نمی‌یابیم که سبب اعتیاد نگردد؛ بلکه همگی آن‌ها اعتیادآورند، حتی آن مواد مخدری که حلیت مسلمی دارند، مانند: قهوه و چای.

چنان که گاهی به ذهن می‌رسد که همه مخدرات حرام نیستند؛ بلکه تنها برخی از آن‌ها حرام هستند، مانند: افیون، مورفین، کوکائین و مثل آن‌ها.

این ادعا چند جواب دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است:

اول این که همان‌طور که در ادله معتبره، نهی از خود مخدرها پیدا نمی‌شود، همین‌طور هم به نهی از انواع مواد مخدر، با اسامی که دارند، نه به دلیل قوی، و نه به دلیل ضعیف، دست نمی‌یابیم.

دوم این که ما اگر به حرمت مواد مخدر قایل شویم، پس ما را از این تحریم باز خواهد داشت، منع شدن از فواید پزشکی و صنعتی بزرگی که برای این مواد ذکر کرده‌اند؛ برای همین، اهمیت و گستردگی کاربرد این مواد چنان است که با نوشیدن، و یا با تزریق، و یا غیر آن‌ها این مواد در جسم انسان داخل می‌شوند، پس آیا کسانی که به چنین استدلالی استدلال می‌کنند، راضی به این وضعیت می‌شوند؟

شایسته است به این نکته توجه شود که هر گاه مواد مخدر حرام باشد، مواد مستی‌آور حرمت بیش‌تری خواهند داشت؛ برای این که آن‌ها از ضرر بیش‌تری برخوردارند، و برای آن کافی خواهد بود که در ضرررسانی بین این دو مقایسه شود، پس روشن شود هر گاه آن موادی که ضرر کم‌تری دارند، ممنوع و یا حرام شوند، آن موادی که ضرر بیش‌تری دارند، نسبت به تحریم اولویت خواهند داشت، با این که روند جهانی بر خلاف آن است.

هم‌چنان که شایسته است به این نکته هم توجه شود، وقتی یک مسلمان با وجدان و انصاف علمی بین حال مواد مستی‌آور و مواد مخدر در شریعت مقایسه کند، با چشم‌پوشی از تأکیدیاتی دنیوی که مانع از مواد مخدر و مباح‌کننده مواد مستی‌آور است، چنین خواهد یافت که امر در شریعت بر عکس است، و این که وضعیت منع از مواد مخدر به طور جدی خیلی ضعیف‌تر است از وضعیت مواد مستی‌آور، از آن جا که در شریعت در باره آن‌ها هم حرمت است، هم لعنت، و هم هم تمرکز، و هیچ یک از فقها هم قایل به تحریم آن نشده، جز یکی از فقهای متأخر، و اجماع فقها با او در این حکم مخالف است، اجماعی که در آن قدام و متأخران حضور دارند، علاوه بر این بر گروهی از مواد مستی‌آور، حکم نجاست وجود دارد، بر خلاف مواد مخدر، پس هیچ کدام آن‌ها نجس نیست.

البته، پیش‌تر گفتیم، اگر کار مصرف مواد مخدر به ضرری که از نظر صفات و ویژگی‌های آن، ضرر معتاب‌های عرفاً باشد، بیانجامد، به جوری که

این مصرف به تهلکه محقق گردد، این مصرف حرام خواهد بود. این امری است که در سایر امور جاری می‌باشد و در مواد مخدر، دارای ویژگی نیست. چنان که هنگامی که به سبب اعتیاد یا غیر آن کار مصرف مواد مخدر به جایی رسید که با ترک ضرر به وجود آید، ضرری که معتنا به باشد، پس دور نیست به رجحان مصرف آن قایل شد، اگر به وجوب مصرف آن در این وضعیت قایل نمی‌شویم.

چنان که اتلاف این مواد به اعتبار این که حرام است، اسراف است که از نظر شرعی حرام است، بعد از این دانستیم دارای ارزش مالی مهمی می‌باشد و ممکن است به شیوه‌هایی دیگری آن را به کار گرفت، مانند: استفاده‌های بسیار پزشکی و صنعت.

آیا در صورت امکان، از بین بردن حالت اعتیاد با دارو و غیر آن، از نظر شرعی واجب است یا نه؟ این که اعتیاد نسبت به فرد ضرر عظیمی دارد و واجب فرد از آن دوری کند، و این امر از فردی نسبت به فرد دیگری، مختلف است؛ چنان که از جامعه‌ای نسبت به جامعه‌ای دیگر چنین است، پس اگر وضعیت فرد و یا جامعه، به مرحله اعتیاد به مواد مخدر رسیده، بعید نیست قول به رجحان ترک اعتیاد، و یا وجوب آن.

پانوشت ها :

۱. محرک‌ها **Stimulate**: دسته‌ای از مواد اعتیادآور محرک‌ها هستند که هم ریشه طبیعی دارند و هم ریشه صنعتی - شیمیایی. این گروه از داروها به عنوان محرک، ایجادکننده هیجان و انرژی‌اند و موجب تحریک فعالیت سلسله اعصاب مرکزی می‌گردند و تضعیف‌کننده سیستم اعصاب مرکزی‌اند. افزایش انرژی، هوشیاری ذهنی و فعالیت جسمانی، کاهش اشتها، سرکوب گرسنگی، افزایش ضربان قلب، افزایش فشار خون از جمله اثرات محرک‌ها بر بدن است و معمولاً برای افزایش هشیاری، ایجاد تحمل زیاد برای بیدار ماندن به مدت طولانی، کاهش اشتها و ایجاد احساس نشاط به کار می‌روند و سبب وابستگی شدید روانی می‌شوند. مشهورترین مواد و ترکیبات اعتیادآور این گروه، آمفتامین‌ها و فرآورده‌های کوکا است. کوکا و مشتقات آن، شامل: کوکائین برف (**Cocaine**)، برف کوکا، کراک (**Crack**)، (که از پختن کوکائین همراه با جوش شیرین حاصل می‌گردد و به آن مخدر اشرف می‌گویند). برف و ساقه برخی درختان مانند: خات، کراتم و ناس، کافئین (**Caffeine**)، نیکوتین (**Necotine**)، آمفتامین‌ها (**Amphetamines**)، مانند: بنزدین (**Benzedrine**)، دکسدرین (**Dexedrine**)، دکستر آمفتامین و متدرین (**Methedrine**)، متیل آمفتامین، آمفتامین سولفات، متیل فنیدیت (ریتالین)، مت آمفتامین که اکستاسی جزء این‌هاست، شیشه (**Speed**) که برای آن که آمفتامین قابل دود کردن گردد آن را کریستالیزه می‌کنند و در این صورت به آن یخ یا شیشه می‌گویند) از جمله این مواد هستند. برخی از داروها، مانند: آمفتامین، کوکائین، نیکوتین و کافئین، به دلیل شباهتی که از لحاظ شکل سه بعدی با انتقال‌دهنده‌های عصبی دارند، موجب افزایش ترشح انتقال‌دهنده‌های عصبی در سیناپس و یا تحریک مستقیم گیرنده‌های دندریتی و در نهایت تحریک کلی دستگاه عصبی می‌شوند.

۲. سرکوبگرها **Depressan** و خواب آورها **Hypnotica**: سرکوبگرها و خواب‌آورها مخدرهایی هستند که درد را تسکین، و آگاهی از مسایل را کاهش می‌دهند. کاهش انرژی، افزایش ضربان قلب، سرعت تنفس، کاهش سرعت عکس العمل، خواب آور بودن و القای حالت رؤیا، از جمله اثرات سرکوبگرها بر بدن افراد مصرف‌کننده است. مشهورترین مواد و ترکیبات اعتیادآور این گروه، الکل (خمر‌آورها یا مست‌کننده‌ها **Inebrianta**) و مورفین است. مورفین جزء مواد مخدر و افیونی است، اما از آن مشتقاتی تهیه می‌شود که سستی‌زا و مسکن درد هستند و جزء دسته سرکوبگرها به حساب می‌آیند.

۳. تریاک به شکل ماده قهوه‌ای تیره رنگ به گونه دلمه شده، مانند پلاستیک وجود دارد.

درمان نگهدارنده متادون، که از بروز علائم ترک هروئین جلوگیری می‌کند و تمناً برای آن را کاهش می‌دهد یا برطرف می‌کند، موثرترین درمان در دسترس در حال حاضر برای درمان وابستگی به هروئین است. منبع: سایت آفتاب

عرضه‌های ماده‌ای است که از ترشحات چسبنده گل، برگ و ساقه گیاه شاهدانه مؤثربه صورت صمغ به دست می‌آید، رنگ آن، سبز تیره، و گاهی قهوه‌ای مایل به سبز و تقریباً شبیه حنا است. شاهدانه در حالت گیاهی، ماری‌جوانا، و در حالت صمغی، حشیش یا گراس نامیده می‌شود. در اصل، حشیش شکل خالص تری از ماری‌جوانا است. روغنی که از صمغ شاهدانه تهیه می‌شود، خالص‌ترین حالت ماده توهم‌زای مصرفی است که از شاهدانه به دست می‌آید. تأثیر حشیش، ناشی از ماده‌ایست به نام **THC** (تترا هیدرو کانا بنول) که یک ماده توهم‌زای طبیعی به شمار می‌رود. حشیش به عنوان مُسکن و ماده رفع بی‌خوابی که ایجاد آرامش می‌کند، و **THC** و دیگر مشتقات برای درمان برخی از بیماری‌ها از جمله اسم و صرع می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، ولی در حال حاضر، فقط در درمان حالت تهوع و استفراغ ناشی از شیمی‌تراپی در درمان سرطان، استفاده می‌شود.

از نظر طبقه‌بندی فارماکولوژی، تضعیف‌کننده یا محرک سیستم اعصاب مرکزی است. اصطلاحات عامیانه (به جای حشیش): بنگ، گراس، علف، ماری‌جوانا (فرم گیاهی)، سیگاری، جوینت، دوپ و...

بنگ: به سرشاخه‌های گل‌دار یا به میوه‌نشسته و خشک‌شده بوته شاهدانه هم می‌گویند.

چرس: حشیشی که از رزین آماده شده از سرشاخه‌های گل‌دار و به میوه نشسته گیاه بالغ شاهدانه تهیه می‌شود و از انواع دیگر آن، مرغوب‌تر است. اثرات مصرف حشیش، عبارتند از: توهم ذهنی، تغییر در درک رنگ و صدا، افزایش اشتها، سرخی چشم‌ها، گیجی و بی‌توجهی به اطراف، تند شدن ضربان قلب و افزایش اضطراب، احساس تشنگی، خشک شدن و کف کردن بزاق دهان، آسیب حافظه - بلند مدت و حافظه - کوتاه مدت.

اثرات کوتاه مدت: باید دانست که اثرات حشیش با توجه به مقدار و نوع استفاده (کشیدن یا خوردن) متفاوت است. وضعیت جسمی و سلامت فرد، از جمله: وزن، اندازه، خلق و خوی فرد، درجه تحمل و... فرق می‌کند. اثرات کشیدن حشیش، در عرض چند دقیقه، پس از مصرف ظاهر می‌شود و ۲ تا ۴ ساعت باقی می‌ماند. در صورت خوردن، هضم آن به طور بطی و کند صورت می‌گیرد، لذا اثر آن به تدریج و طولانی‌تر می‌گردد، معمولاً

فرد پس از مصرف حشیش، احساس آرامش و راحتی می‌کند، قوه درک و احساس او افزایش می‌یابد، رنگ‌ها به نظرش، شفاف‌تر و روشن‌تر می‌آیند، صداها، به نظر از فاصله دورتر به گوش می‌رسد. به هر حال، در ادراکات حسی، به خصوص بینایی و شنوایی تحریف به وجود می‌آید، اشتها افزایش می‌یابد، مخصوصاً در مورد غذاهای شیرین. از اثرات کوتاه مدت دیگر مصرف حشیش، عبارتند از: خواب آلودگی، قرمز شدن چشم‌ها، افزایش ضربان قلب، خشکی دهان و گلو، گشادگی مردمک چشم، مختل شدن قوه حافظه و تمرکز فکری به طور موقت، اختلال درک زمان و مکان، اضطراب، افسردگی، هیجان، تحرک زیاد، تحریک پذیری، تند مزاجی، بی‌قراری، پر حرفی، خنده‌های بی‌دلیل، احساس طرد شدگی، ترس و وحشت، دگرگونی و تغییر شکل فضا و زمان - اختلال در هماهنگی و تعادل در راه رفتن، احتمالاً آواهام که اغلب توام با حالت پارانوایی به خصوص در مصرف مقدار زیاد آن، همراه است. دوز معمولی آن، مهارت‌های کاربردهای ماشینی را لطمه می‌زند، از این رو، به خصوص رانندگی در حین مصرف حشیش، بسیار خطرناک است، ماده **T. H. C**، که ترکیب فعال حشیش است در بدن افرادی که تصادفات شدید رانندگی داشته‌اند و منجر به جراحات سختی گردیده، دیده شده‌است.

اثرات عمده بلند مدت: تحقیقات نشان می‌دهد که اثرات سوء مصرف حشیش، به خصوص در بین جوانان و بزرگسالان حتمی است، از جمله: از دست دادن انگیزه و علائق، آسیب به حافظه و تمرکز فکر، عدم قابلیت رانندگی، کاهش قوای دفاعی بدن در برابر عفونت‌ها و بیماری‌ها، گیجی و سردرگمی، فقدان انرژی و... در اثر استفاده مرتب و مداوم حشیش پیش می‌آید. هم چنین خطر ابتلا به برونشیت مزمن، سرطان ریه و بیماری‌های دستگاه تنفسی در مصرف‌کنندگان منظم حشیش بیش از دیگر گروه‌هاست. کشیدن سیگار ماری‌جوانا و حشیش، آسیب شدیدی به دستگاه تنفسی می‌زند زیرا تار موجود در آن، دو برابر قوی‌تر از تار موجود در سیگار معمولی است. هم چنین عوامل ایجادکننده سرطان، در تار موجود در حشیش، خیلی بیش از سیگارهای معمولی است.

تریاک شیره الکل‌بیداری است که از تیغ زدن گرز خشخاش و لخته شدن شیره خشخاش نارس به دست می‌آید.

تخمان حاوی دانه‌های خشخاش، بیضی شکل است که گلبرگ‌های صورتی رنگ دارد. وقتی این گلبرگ‌ها رو به پژمردگی می‌رود، با تیغ زدن تخمان نارس، عصاره شیرین رنگی شروع به تراوش می‌کند که در مجاورت هوا به صورت (دلمه) شده و پس از گذشت یک شبانه روز به رنگ قهوه‌ای و گاهی سیاه در می‌آید و به حالت صمغی چسبیده بر جدار خارجی تخمان باقی می‌ماند که آن را تراشیده و جمع‌آوری می‌کنند. این گیاه در انگلیسی ((**Papaver Somniferom**)) و خشخاش را ((**Poppy**)) و در فارسی کونکاز و دانه های خشخاش را به انگلیسی ((**Poppy Seeds**)) و صمغ جمع‌آوری شده را تریاک که از تریاکا (**Theriaca**) یونانی گرفته شده و در عربی افیون، ایون، تریاق دریاق و در انگلیسی ((**Opium**)) می‌نامند، ایون یا افیون نیز از ریشه یونانی ایون ((**Opion**)) اقتباس شده است.

هم‌چنین درباره تریاک گفته‌اند: تریاک از گرز خشخاش تهیه می‌شود و در آب و هوای مختلف کشت و با وافر به طرز خاص و یا به صورت حبه مصرف می‌شود. تریاک معمولاً به رنگ قهوه‌ای سیر و دارای شکل خمیری است و بویی شبیه به ادراک مانده دارد و هنگام سوختن بوی چسب دوقلو را می‌دهد. تریاک بر روی قشر مغز اثر کرده: قوه فهم و ادراک را کم نموده و حالت سستی و رخوت به وجود می‌آورد. مشتقات تریاک عبارت است از: مرین و هرویین

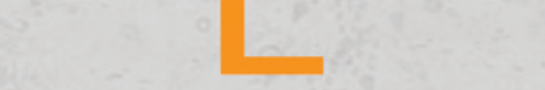
۴. مرین: پودری است سفید رنگ یا به رنگ کرم، و یا گاهی قرمز آجری. تلخ مزه و بی بوست. این ماده در حالت خالص، نرم و ورقه‌ای است، شکل تزریقی هم دارد. بعد از استعمال در فاصله ۱۵ تا ۱۳۰ دقیقه اثرات تخریبی خود را به سیستم عصبی به جا می‌گذارد. معتادین به مرین، نسبت به زندگی بی تفاوت شده و حالت خواب‌آلودگی دارند

۵. هروئین یک داروی خطرناک و غیرقانونی است که پتانسیل بالای اعتیاد دارد. هروئین به خانواده داروهای شبه‌افیونی (اوپیوئیدها) تعلق دارد. این خانواده دارویی، شامل: داروهای، مانند مرین و کدئین است که مشتقات طبیعی تریاک محسوب می‌شوند؛ و نیز شبه‌افیونی‌های «صناعی» از جمله، شامل: دمرول و متادون که به طور شیمیایی ساخته می‌شوند. هروئین یک شبه افیونی «نیمه‌صناعی» است؛ هروئین با پردازش شیمیایی از مرین ساخته می‌شود و دارای اثر قدرتمندتر و فوری‌تری از آن است. هروئین، در مغز به مرین تبدیل می‌شود. هنگامی که هروئین برای اولین بار در انتهای قرن نوزدهم عرضه شد، به عنوان یک مُسکن و مهارکننده سرفه تبلیغ می‌شد. در اوایل قرن بیستم، خطرات هروئین شناسایی شد. قوانینی در اروپا و آمریکا برای محدود کردن تولید، توزیع و استفاده از آن تدوین شد. برای مثال، در انگلیس کنکرها می‌توانند در مواردی هروئین را برای درد شدید تجویز کنند. این درمان، تنها برای بیمارانی که دچار بیماری لاعلاج هستند، قابل تجویز است. در انگلیس، هلند و سوئیس شمار اندکی از معتادان به هروئین که به درمان‌های دیگر پاسخ نمی‌دهند، در برنامه‌های نگهدارنده به دقت تحت نظارت هروئین را با نسخه دریافت می‌کنند.

هروئین، در شکل خالص، به صورتی پودر بلوری سفید و تلخ‌مزای است که در آب حل می‌شود. هنگامی که هروئین در خیابان فروخته می‌شود، بسته به فرآیند تولید و این که چه موادی به آن اضافه شده باشد، رنگ و قوام متفاوتی پیدا می‌کند. هروئین خیابانی ممکن است به شکل پودری سفید، یک ماده قهوه‌ای دانه‌دانه یا یک صمغ تیره چسبنده قهوه‌ای تیره باشد. خلوص هروئین خیابانی از بسته‌های به بسته‌ای دیگر متفاوت است، و ممکن است از دو تا ۹۸ درصد متفاوت باشد.

استفاده مداوم از هروئین چه به صورت تزریقی، استنشاقی یا دود کردن، می‌تواند در طول دو تا سه هفته به وابستگی جسمی و روانی منتهی شود. البته، همه افرادی که هروئین را تجربه می‌کنند، وابسته نمی‌شوند. برخی افراد تنها به طور گاه‌گاهی، مثلاً در آخر هفته‌ها مصرف می‌کنند، بدون این که دوز مصرفی‌شان افزایش یابد. یا مصرف مداوم هروئین، تحمل نسبت به اثرات دارو به وجود می‌آید، و هروئین بیش‌تر و بیش‌تری برای رسیدن به اثر مطلوب لازم است. مصرف مداوم مقادیر فزاینده هروئین، نهایتاً به وابستگی ختم می‌شود. هنگامی که وابستگی به هروئین تثبیت شد، متوقف کردن مصرف آن ممکن است بسیار مشکل باشد. افرادی که برای مدت طولانی از هروئین استفاده کرده‌اند، ممکن است اظهار کنند که دیگر از این دارو لذتی نمی‌برند. آن‌ها تنها برای اجتناب از علائم ترک و کنترل تمناً شدید برای دارو به مصرف هروئین ادامه می‌دهند. تمناً برای هروئین ممکن است تا مدت‌ها پس از قطع مصرف آن باقی بماند، عود کند یا به مصرف دوباره هروئین منجر شود، و اجتناب از دارو را مشکل کند. وابستگی به هروئین، و عوارض پزشکی، اجتماعی و قانونی که از مصرف هروئین ناشی می‌شود، ممکن است برای زندگی افراد مصرف‌کننده آن، مصیبت‌بار باشد.

پژوهش‌ها با استفاده از اسکن‌های مغزی نشان داده است که مصرف درازمدت و مداوم هروئین، به تغییراتی در نحوه عمل مغز می‌انجامد. در حالی که اثر این تغییرات، به درستی درک نشده است، این پژوهش نشان داده است که ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها پس از قطع مصرف هروئین، به طول بینجامد تا مغز به کارکرد طبیعی‌اش بازگردد.



مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهد که رشد طبیعی یک نوزاد به وسیله مصرف مرتب حبشیش یا ماری جوانا به وسیله مادر، در دوران بارداری، می‌تواند به طور جدی آسیب ببیند. آزمایشات بر روی حیوانات نشان داد که نوزادان حیوانات آزمایشگاهی که در دوران بارداری تحت مصرف این ماده قرار گرفته بودند، دارای برخی از ناهنجاری‌ها و رفتار غیر عادی بودند، در اثر مصرف مداوم وابستگی روانی و تحمل ایجاد می‌شود، نشانه‌های ترک، شامل اضطراب، عصبانیت، از دست دادن اشتها و بی‌خوابی و بد خوابی است. از دانشنامه ویکی‌پدیا

۷. که به آن ماری‌جوانا می‌گویند. ماری‌جوانا بیش‌تر از قسمت‌های فوقانی برگ‌ها، گل و تخمک‌های شکفته شده بوته شاهدانه از جنس ماده که بریده و خنک شده، تهیه می‌شود. عنصر روان‌گردان موجود در گیاه شاهدانه دلتا - تتراهیدروکانابینول (THC) است که در رزین این گیاه متمرکز است. غلظت این ماده، در فراوده‌های مختلف این گیاه فرق می‌کند (این غلظت از ۵۰ تا ۱۱ درصد در نوسان است). در حقیقت ماری‌جوانا فراوده برگ‌ها و غنچه‌هاست و در رنگ‌های سبز متمایل به خاکستری و قهوه‌ای وجود دارد.

گیاه شاهدانه به‌عنوان یک سُکرآور در حدود ۶۰۰۰ سال قبل در چین مصرف می‌شده است. در قرن نوزدهم، پزشکان اروپایی گیاه شاهدانه را به‌عنوان تحریک‌اشتها و داروی ضد تشنج و درمان بیماری‌هایی چون میگرن، آسم و قاعدگی دردناک سودمند می‌دانستند.

ماری‌جوانا دارای بوی بسیار تند است، و عموماً برای کشیدن در پیپ یا سیگارهای دست پنج استفاده می‌شود. چون ماری‌جوانا بسیار زبر است، برای پیچیدن آن از چندین دور کاغذهای سفید یا قهوه‌ای رنگ استفاده می‌کنند که آن را ریفر می‌نامند. این سیگار معمولاً به‌کندی می‌سوزد و خیلی زود خاموش می‌شود، به‌همین دلیل معتادان با پک‌های سریع و مداوم، مانع خاموش شدن آن شده، و برای استفاده کامل، از آن در امکان سر بسته مصرف می‌کنند. برخی از افراد ماری‌جوانا را از طریق دهان مصرف می‌کنند. به این منظور آن را در شیرینی‌جات یا کیک‌های شکلاتی می‌پزند و میل می‌کنند.

در صورت کشیدن ماری‌جوانا، آثار روان‌گردان این دارو بعد از چند دقیقه آغاز می‌شود و پس از سی دقیقه به اوج خود می‌رسد. اگر ماری‌جوانا از راه دهان مصرف شود، به دلیل کند بودن جذب معدی - روده‌ای ۲ تا ۳ ساعت آثار آن احساس نخواهد شد. اثر ماری‌جوانا به‌صورت کشیدنی، ۲ تا ۴ ساعت، و در موارد خوردنی، ۵ تا ۱۲ ساعت به‌طول می‌انجامد. THC موجود در ماری‌جوانا در چربی بدن حل شده و در آن ذخیره می‌شود. به همین دلیل THC حتی تا یک ماه پس از مصرف نیز در بدن باقی می‌ماند. ماری‌جوانا، در عین حال که موجب سرخوشی می‌شود، هوشیاری و خودآگاهی فرد را برهم زده و او را دچار تحریف ادراک، عدم هماهنگی و توازن، افزایش ضربان قلب و تنفس و گیجی می‌کند. معمولاً زمانی که ماری‌جوانا در معاشرت با دیگران مصرف می‌شود، افراد تمایل به پرحرفی و خنده‌های بیش از حد دارند، و این آثار، تا چندین ساعت پایدار می‌ماند. بعد از مصرف مقادیر بسیار زیاد THC، توهمات و احساسات پارانویا نیز در فرد ظاهر می‌شود معمولاً در مصرف کنندگان مزمن و طولانی‌مدت ماری‌جوانا، عوارض بسیاری پدید می‌آید که می‌توان به تحریف ادراک حسی، اختلال درک زمان و مکان، افزایش حساسیت به صدا، افزایش تلقین‌پذیری، احساس دارا شدن یک درک عمیق‌تر از معانی اشیاء، احساس قدرت بیش از حد، شوریدگی یا اغتشاش فکری اشاره کرد. سرگردانی و توهمات، از اثرات و خطرات عمده مصرف این ماده است. معمولاً میزان اختلالات عصبی و شخصیتی در افرادی که مصرف ماری‌جوانا در آن‌ها بسیار بالاست، بیش از افرادی عادی است.

در مصرف کنندگان مزمن ماری‌جوانا نسبت به برخی از آثار ماری‌جوانا تحمل ایجاد می‌شود. این تحمل معمولاً نسبت به آثار ماری‌جوانا بر ضربان قلب، آثار ذهنی و آثار مخرب آن بر عملکردهای شناختی و حرکتی، ایجاد می‌شود. احتمال ایجاد وابستگی جسمی به ماری‌جوانا بسیار ضعیف است. حتی کشیدن یک سیگار ماری‌جوانا هر روز برای مدت بیست و هشت روز موجب نشانه‌های ترک دارو نمی‌شود. با این حال پس از توقف ناگهانی مصرف مزمن THC، نشانه‌های ترک چون تحریک‌پذیری، بی‌قراری، کاهش وزن، بی‌خوابی، رعشه و افزایش حرارت بدن اتفاق می‌افتد. برخی از محققان معتقدند که مصرف اجباری و بی‌اختیار ماری‌جوانا به مراتب کم‌تر از کوکائین، الکل و دیگر اقیون‌ها است.

چند نکته پیرامون ماری‌جوانا:

- برخی از اسامی خیابانی رایج ماری‌جوانا، گراس، علف و وید است.
- ماری‌جوانا در دروازه ورود به مواد اعتیادآور قوی می‌دانند.
- ماری‌جوانا علاوه بر یک ماده اعتیادآور سبک، یک ماده توهم‌زا نیز به حساب می‌آید.
- فردی که کشیدن ماری‌جوانا را به‌طور منظم شروع می‌کند، تغییرات چشم‌گیری در سبک زندگی، شخصیت و اهداف او ایجاد می‌شود.
- توقف مصرف ماری‌جوانا ظرف چند هفته یا چند ماه به بهبودی تدریجی می‌انجامد.

۸. کوکائین، آلکالوئید اصلی برگ کوکا است که از برگ‌های بوته‌ای به نام **Ergethrogloom**

Coca) به دست می‌آید که مرکز اصلی رویش آن آمریکای جنوبی است. کوکائین به‌عنوان ماده موثر در سال‌های ۶۰-۱۸۵۶ م. از برگ کوکا مجزا و استحصال شد. کراک را نیز از کوکائین تهیه و در اواخر تابستان و اوایل پاییز سال ۱۹۸۵ م. به بازار شهر نیویورک عرضه کردند. کراک خطرناک‌ترین ماده اعتیادآوری است که تا کنون به بازار آمده و به‌حدی وابستگی‌آور است که یک بار مصرف آن، فرد را معتاد می‌کند. از نظر طبقه‌بندی فارماکولوژی، محرک سیستم اعصاب مرکزی است. کوکائین، پودر سفید نرم شفاف کریستالی یا طعمی تلخ است که اغلب با پودر تالک، یا ملین‌ها یا شکر مخلوط می‌شود و معمولاً به‌صورت استنشاق، تزریقی، خوراکی یا دود کردن و گاهی هم به طریق پاشیدن روی دستگاه تناسلی مصرف می‌کنند. دود معمولی آن برای انقباض و استنشاق ۳۰ تا ۱۰۰ میلی گرم است و ۱۰ تا ۲ میلی گرم آن برای تزریق استفاده می‌گردد. کوکائین بی‌حس‌کننده موضعی است و به ندرت برای برخی از اعمال جراحی استفاده می‌شود. نام‌های خیابانی آن **Coke** مخفف کلمه کوکائین (**Cocaine Candy** (شیرینی)، **Nose** (بینی)، **Snow** (برف)، **Happy** (خوشحال، خوشبخت) و **Dust** (مواد گردی) است. استعمال کوکا قرن‌ها است در کشورهای هند، پرو و بولیوی معمول بوده، برگ‌های رنگ کوکا را برای لذت و خوش بودن می‌چوند، مردم این کشورها برای قادر شدن به انجام کارهای سخت و جدی و راه رفتن و تحمل گرسنگی و تشنگی از جویدن کوکا برای می‌گیرند تا آن‌جا که به تاربخچه کوکا مربوط می‌شود، این عادت در میان ساکنان کوه‌های آند رایج بوده است. در تابوت‌های (**Huacas**) باستانی پرو، مجسمه‌های در حال استعمال کوکا کشف شده‌اند. روشن‌ترین علامتی که بر چهره معتادان کوکا دیده می‌شود، فرو رفتگی گونه‌هاست که در اثر مکیدن برگ کوکا به وجود می‌آید.

۹. نامی است اسپانیولی که از زبان بومیان آرژانتینی گرفته شده است. درختچه‌ای است از گیاهان بومی پرو که از آن کوکائین تهیه می‌کنند. مدخل استخراج شده از برگ این گیاه را هم نامند. (از لاروس). درختچه‌ای است به ارتفاع بین یک تا سه متر از تیره کتانیا، دارای ریشه‌های منعمب و ساقه صاف و به رنگ مایل به سفید و شاخه‌های راست و متعدد. برگ‌های آن، متناوب و ساده و کامل و بیضی و نوک تیز به درازی ۴ تا ۸ سانتی‌متر و به رنگ سبز شفاف در سطح فوقانی پهنک است. برگ‌های این گیاه دارای بوی چای و طعم تلخ و قابض است. گل‌های آن کوچک و منظم و به رنگ زرد مایل به سفید می‌باشد و شامل ۵ کاسبرگ و ۵ گلبرگ آزاد و ۱۰ پرچم متصل به هم در قاعده است. در برگ کوکا، یک تانن به نام اسیدکوکانتیک و سه آلکالوئید به نام کوکائین و تروکزیلین و سینامیل کوکائین وجود دارد. (فرهنگ فارسی معین). کوکا، برگ خشک شده درخت کوچکی است به نام آتسیرو کسلیوم کوکا. این درخت بومی کشورهای پرو و بولیوی است، ولی از پنجاه سال قبل، در ممالک آمریکای جنوبی و جزایر سیلان و جاوه زراعت می‌شود و امروزه چهل درصد صادرات این محصول از جاوه است. هندوهای ممالک بولیوی و پرو و مکزیک و نواحی آمریکای جنوبی از قدیم الایام برگ‌های این نبات را برای تخفیف گرسنگی و تحریک قوا می‌جویند و به استعمال آن اعتیاد داشتند. هندوها پس از جویدن این برگ‌ها، برای تحمل کارهای سخت، طاققت مخصوص پیدا می‌کنند. اروپاییان پس از کشف قاره آمریکا کوکا را شناختند و لیکن تا نیمه دوم قرن گذشته آن را استعمال نمی‌کردند. از سال ۱۸۵۹ م. تحقیقات و مطالعات درباره این درخت شروع شد و به‌خصوص موارد استعمال آن معرفت حاصل گردید. برگ کوکا حاوی آلکالوئیدهای متعددی است که مهم‌ترین آن‌ها کوکائین است. (از درماتشناسی تالیف محمدعلی غربی: ج ۱، ص ۱۰۵). رجوع به مدخل بعد، کارآموزی داروسازی، ص ۱۹۰ و درماتشناسی: تالیف عطایی، ج ۲، ص ۸۰۳. شود. لغتنامه دهخدا

۱۰. درخت کولا بومی غرب آفریقا، جامائیکا، برزیل و هند است. دانه‌های آن حاوی کافئین می‌باشند و از عصاره آن به‌عنوان نوعی طعم‌دهنده در تولید کaramel، شکلات، بستنی، دسرهای منجمد، محصولات نانوائی و نوشابه‌ها استفاده می‌شود. در ایام گذشته از عصاره دانه کولا برای درمان صرع استفاده می‌شده است. این دانه‌ها، علاوه بر کافئین، حاوی کولانین **Kolanin** (نوعی محرک قلب) نیز هستند و در مناطقی که این گیاه می‌روید، مردم دانه‌های آن را برای رفع خستگی و گرسنگی می‌چوند. در سایت مستندی الحمیمه للجمع هم آورده که این درخت درخت مرتفعی است که دارای شاخه‌های ایستاده است.

۱۱. اولین نویسنده با طعم کولا در سال ۱۸۸۱ ساخته شد ولی واژه کولا به دنبال اختراع کوکاکولا در ۸ می ۱۸۸۶ توسط دکتر جانز پمبرتون وارد لغات روزمره شد. در ساخت نوشابه از مواد مختلفی استفاده می‌شود که خوردن آن‌ها به‌صورت جداگانه کمی وحشتناک به نظر می‌رسد. از جمله مهم‌ترین مواد تشکیل‌دهنده نوشابه به‌موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

- دی‌اکسید کربن: احتمالاً نام آب گازدار را روی بطری‌های نوشابه دیده‌اید. این گازی که از آن نام برده می‌شود، اغلب دی‌اکسید کربن (همان گاز کربنیک خودمان) است که با فشار وارد بطری می‌شود و وقتی در بطری را باز می‌کنید، فشار برداشته می‌شود و به‌صورت حباب خارج می‌شود.

- اسید: معروف‌ترین اسیدهای به کار رفته در نوشابه اسید سیتریک و اسید فسفریک هستند. مزه تیزی که به دنبال نوشیدن کولا احساس می‌کنید، ناشی از همین اسیدها است.

حالی که نمی‌داند او نسبت به خود و سیستم گوارشش بدی بزرگی کرده است؛ برای این که بی‌کربنات موجب می‌شود که معده، اسیدهای خود را از دست بدهد، و این گونه، معده، فاقد عنصر فعالش گردد، و معروف است که مواد پروتئینی، مانند: گوشت‌ها، جز در میان اسیدکننده‌های معده هضم نخواهد شد و هنگامی که شخص در سنین بالا این نوشیدنی‌ها مصرف می‌کند، به طور کلی توان معده برای هضم غذا از بین می‌برد؛ چون ترشحات اسیدی معده با گذشت زمان کم می‌گردد و این امر کار معده را در هضم غذا دشوار می‌کند، جوری که چنین افرادی بعد از مصرف هر غذا، نفخ موجود در معده را و نقل را در شکم احساس می‌نمایند و بنابراین، او قاشقی بی‌کربنات مصرف می‌کند، به گمان این که درمان گمشده خود را یافته است، و نتیجه این خواهد بود که بی‌کربنات با اسیدهای کم مانده معده، متحد شده و نمک تشکیل می‌دهد و این افراد عنصر فثال در هضم معده را به طور کلی از دست می‌دهند. گزیده‌ای از مقاله دکتر محمد نبیه عبدالرحیم مجله «التأفلة الأُسُوبیة» که به تاریخ ۱۵ محرم ۱۴۲۴ هجری منتشر شده است.

۱۳. این سخن شهید صدر، ناظر به زمان حکومت بعثی‌ها در عراق است.

۱۴. اشاره به این روایت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَّرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَيَّ قَدْرَ عَقُولِهِمْ» (کافی، ج ۱، ص ۲۴، حدیث ۱۵).

۱۶. متن کتاب: «وسيلة النجاة» چنین است: هر گاه به طور مثال، مصرف ماده خوراکی یکبار و دوبار مضر نبود، و لکن اعتیاد به آن و زیاد تکرار کردن، مضر بود، تنها تکرار کردن مضر آن، حرام خواهد بود، از آن خوراکی‌ها، مصرف تریاک است، با بلعیدنش، و یا با کشیدنش؛ چون مصرف آن برای یکبار یا دو بار، مضر نیست، و لکن مداومت بر آن و عادت نمودن به آن، چنان که امروزه در برخی از سرزمین‌های ما متداول شده، به ویژه در برخی از فرآورده‌هایش که نزد اهلس معروف است، در نهایت اضرار قرار دارد و در آن فساد است و چه فساد! بلکه آن بالا است و چه بالایی! آن، بیماری بزرگ، بلایی تاور، خطری مخاطراتانگیز و فسادی پدیده است. خداوند مسلمین را از ضرر و خطر در پناه خود محفوظ نگه دارد، پس کسی برای رسیدن به هدفی از اهداف، خواست آن را مصرف کند، پس باید این توجه داشته باشد که مصرفش زیاد نباشد و آن را تکرار نکند تا حدی که به آن معتاد گردد، و به این بالا دچار شود، و هر کس هم که به آن معتاد شده، بر او، کوشش در ترکش، کف نفس از آن و علاج نمودن خود به گونه‌ای که از او، این اعتیاد رخت بر کند، لازم است. وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام الخنینی)، ص ۶۲۲، امام قس الله سره و آیت الله گلپایگانی قس الله سره در حاشیه‌های خود لزوم کوشش در ترک آن را مشروط کرده‌اند. به این که در ترک آن، ضرر بزرگ‌تری نباشد. آیت الله سید الاعلی سبزواری قس الله سره پس تأیید این فتوا، هرویین و سایر مواد مخدر را به تریاک افزوده است (مذهب الأحکام، ج ۳، ص ۱۵۷). آیت الله سیستانی سخن وسیله و حاشیه‌های آن را پذیرفته است، و لکن صراحت بیش‌تری در پیش گرفته و گفته است که: مصرف تریاک، مشتقاتش و سایر انواع مواد مخدر، اگر ضرر عمیقی به شخص وارد کند، چه از نظر زیاد بودن مقدار مصرف، و چه از نظر اعتیاد به آن، حرام است؛ بلکه احتیاط واجب، اجتناب مطلق از آن است، جز در حال ضرورت، به مقداری که ضرورت خواهان آن است (منهاج الصالحین: ج ۳، ص ۳۰۲).

۱۷. البته، عوارض خطرناک ترک مواد مخدر، جدا از این که این عوارض نسبت به نوع مواد مخدر مصرفی متفاوت است، مربوط به ترک دفعی مواد مخدر و به اصطلاح به روش سقوط آزاد است؛ چنان که گفته شده: سقوط آزاد، یا ترک در منزل به صورت کامل غیر علمی و بدون نظارت پزشک، یکی از روش‌های بسیار خطرناک درمان و ترک اعتیاد است که عوارض روحی و جسمی شدیدی برای معتاد به همراه دارد؛ قطع دفعه‌ای مصرف مواد مخدر، فعالیت آدرنژیک دستگاه عصبی مرکزی مغز را به شدت افزایش می‌دهد و درصد بالایی از مرگ و میرها در حوزه اعتیاد، مربوط به معتادانی است که از طریق سقوط آزاد اقدام به ترک اعتیاد می‌کنند.

البته، باید متذکر شد که با این نوع ترک، امکان بازگشت اعتیاد وجود دارد؛ چنان که گفته شده: ۴۷،۲ درصد معتادان با روش سقوط آزاد، اقدام به ترک و درمان اعتیاد می‌کنند که این روش درمانی بدون شک باعث عود اعتیاد می‌شود. حدود ۷۰ درصد معتادانی که با سقوط آزاد اقدام به ترک می‌کنند، حداکثر ۶ ماه پاک می‌مانند. با توجه به این که در این روش از هیچ دارویی از جمله: داروهای نگهدارنده یا مسکن استفاده نمی‌شود، خطر عود اعتیاد بسیار بالاست، به طوری که می‌توان اعلام کرد: این روش از نظر قطع وابستگی به مواد مخدر اصلاً موفق نیست (مصاحبه مدیر کل درمان و بازپروری ستاد مبارزه با مواد مخدر، روزنامه الکترونیکی پیام همدان: ۱۳۸۶/۱۲/۰۵).

کافئین: این ماده که در بسیاری از نوشابه‌ها وجود دارد، به عنوان یک عامل محرک روی قلب و سیستم اعصاب مرکزی اثر می‌گذارد و باعث افزایش تمرکز و هوشیاری می‌شود. کافئین، به طور موقت، فشار خون را بالا می‌برد، ولی در مورد اثرات درازمدت آن روی فشار خون هنوز یافته قابل استنادی وجود ندارد. اضطراب، احساس ناراحتی در شکم، اختلال خواب و... از سایر عوارض کافئین هستند.

از دیگر عوارض مهم کافئین، ایجاد وابستگی است، به طوری که بیش از ۵۰ درصد کسانی که به طور مرتب کافئین مصرف می‌کنند، در صورت عدم مصرف آن، دچار سردرد می‌شوند. سایر عوارضی که در اثر محرومیت از کافئین ناشی می‌شوند، عبارتند از: احساس خستگی، کاهش انرژی، کاهش تمرکز و هوشیاری، تغییرات خلق و... با توجه به موارد فوق، پزشکان اصرار دارند که افراد دچار پرفشاری خون، خانم‌های باردار و کودکان تا حد امکان، مصرف کافئین را کاهش دهند. به هر حال، کافئین خود مقوله مفصلی است که باید جداگانه به آن پرداخته شود.

در کنار این مواد اصلی، از مواد رنگی، مانند: رنگ کارامل، طعم‌دهنده‌ها و نیز نگهدارنده‌ها هم در تولید نوشابه استفاده می‌شود. البته، بگذریم از این که بعضی از انواع نوشابه‌ها، حاوی مواد غیرمجاز سرطان‌زایی، نظیر: بنزن هستند که چون وجود این مواد، غیر مجاز است، حتماً مسئولین امر به آن توجه کافی دارند. بهتر است این را هم بدانید که نوشابه‌ها دارای مقادیر جزئی و یا فاقد ویتامین‌ها، مواد معدنی، فیبر، پروتئین و سایر مواد مغذی ضروری هستند.

تحقیقات اخیر ثابت می‌کند که مصرف کولا، خطر ابتلا به پوکی استخوان را افزایش می‌دهد. بر پایه تحقیقاتی که نتیجه آن در شماره اکتبر ۲۰۰۹ نشریه انجمن تغذیه بالینی آمریکا به چاپ رسیده است، بین میزان مصرف نوشابه، و کاهش تراکم استخوان (یعنی همان پوکی استخوان) ارتباط مستقیمی وجود دارد.

در این پژوهش، محققان تراکم استخوان را در نواحی مختلفی از استخوان‌های لگن و ستون فقرات ۲۵۰۰ خانم مورد ارزیابی قرار دادند و متوجه شدند که صرف‌نظر از مسائلی همچون سن، یایسگی، میزان مصرف کلسیم و ویتامین D، مصرف سیگار و... مصرف کولا، به تنهایی، تراکم استخوان در خانم‌ها را ۴ درصد کاهش می‌دهد. در این مطالعه هم تفاوتی بین نوشابه‌های رژیمی و غیررژیمی دیده نشد، ولی معلوم شد که نوشابه‌های فاقد کافئین، خطر کم‌تری دارند. با توجه به این یافته‌ها، دانشمندان، دو عامل را در ایجاد پوکی استخوان در مصرف‌کنندگان نوشابه دخیل می‌دانند: یکی کافئین، و دیگری اسید فسفریک. به گفته دانشمندان، کافئین باعث تداخل در جذب کلسیم توسط بدن می‌شود و اسید فسفریک (با فسفات) که می‌تواند نام آن را روی بسیاری از بطری‌های نوشابه ببینید، وقتی وارد بدن می‌شود، باعث خروج کلسیم از استخوان و در نتیجه، پوکی استخوان می‌شود.

اکثریت قریب به اتفاق نوشابه‌ها، دارای مقادیر فراوانی کربوهیدرات و اسید (به ویژه اسید فسفریک) هستند که هر دو، از دشمنان شناخته شده دندان‌ها به شمار می‌روند.

برای بررسی تاثیر مصرف نوشابه بر پوسیدگی دندان، پژوهشگران دانشگاه آیوا آمریکا در یک مطالعه جالبه ۵ بطری از انواع مختلف نوشابه را در نظر گرفتند و در هر بطری ۴ دندان را به مدت ۲۵ ساعت قرار دادند.

این پژوهش که نتایج آن در کنگره سالانه انجمن پژوهشگران دندان آمریکا ارایه شد، نشان داد که قرار دادن دندان به مدت ۲۵ ساعت در یک بطری کوکاکولا، باعث می‌شود مینای دندان تا عمق ۹۲ میکرومتر (یعنی ۹۲ هزارم متر) تخریب شود. این میزان، برای کوکاکولای رژیمی ۶۱ میکرومتر بود. البته، این پژوهش اعتراض شرکت‌های نوشابه‌سازی را به دنبال داشته که معتقدند: نوشیدن نوشابه با قرار دادن دندان در نوشابه خیلی فرق دارد!

به هر حال، با توجه به این که کم‌تر کسی حاضر است برای حفظ دندان‌هایش از مصرف نوشابه صرف‌نظر کند، دندان‌پزشکان به این توصیه‌ها قناعت کرده‌اند: برای کاهش تاثیر مصرف نوشابه روی دندان‌ها، نوشابه را همراه با غذا میل کنید؛ ترجیحاً از نی استفاده کنید؛ نوشابه را در دهان‌تان نگه ندارید، و لاقط، ششها از خیر مصرف نوشابه بگذرید. در ضمن، بهتر است بدانید که مصرف نوشابه، برای دندان‌های کودکان آثار سوء بسیار بیش‌تری دارد و اگر کودک شما به خوردن نوشابه عادت کرده، تنها و تنها خود شما مقصر هستید که این عادت را در او ایجاد کرده‌اید. منبع: دکتر محمدعلی شهاب‌الدین، سایته بیان.

۱۲. در رد این شایعه که نوشابه پیبسی و نوشابه‌های مشابه آن، به هضم غذا کمک می‌کنند، دکتر محمد نبیه عبدالرحیم چنین نوشته است:

بی‌کربنات ماده قلیایی است که سدیم در ترکیب آن وجود دارد، پس وقتی که در معده داخل می‌شود و با اسیدهایی که در معده وجود دارند، یکی می‌شود، از این واکنش شیمیایی، نمک و گاز به دست می‌آید. نمک همان کلریدسدیم همان نمک معروف غذا بوده، و گاز هم گسترش یافته و با چیره شدن در پیچه‌های معده را باز می‌کند و غذا را قبل از تمام شدن هضم آن در معده، با فشار به روده‌ها می‌برد، پس از انسان حس پر شدن معده را می‌گیرد و او گمان می‌کند که هضم غذا تمام شده است، در

خانواده
اولین واحد اجتماعی است
که با پیوند زن و مرد
تشکیل می‌شود و با تولد
فرزندان بر تعداد اعضای
آن افزوده می‌گردد. این
واحد اجتماعی به طور
طبیعی دارای غایت و
هدف است و سرمایه و
توان انسانی اعضای آن
برای رسیدن به هدف
صرف می‌گردد. هدف
خانواده ایجاد محیط
انس، لذت، آرامش و
صمیمیت برای همسران
است تا کاستی‌های
یکدیگر را رفع کنند و
نیازهای طبیعی یکدیگر
را برآورده سازند؛



خانواده مدیریت



زهرا افروغ
(دانش آموخته جامعه‌الزهره)

ضرورت وجود مدیر

خانواده اولین واحد اجتماعی است که با پیوند زن و مرد تشکیل می‌شود و با تولد فرزندان بر تعداد اعضای آن افزوده می‌گردد. این واحد اجتماعی به طور طبیعی دارای غایت و هدف است و سرمایه و توان انسانی اعضای آن برای رسیدن به هدف صرف می‌گردد. هدف خانواده ایجاد محیط انس، لذت، آرامش و صمیمیت برای همسران است تا کاستی‌های یکدیگر را رفع کنند و نیازهای طبیعی یکدیگر را برآورده سازند؛ نیز زمینه رشد و تعالی مادی و معنوی برای دو طرف ایجاد گردد و بتوانند نسلی پاک تولید و تربیت کنند.

هر مجموعه‌ای اگر دارای نظام، سازماندهی و مدیریت باشد، بهتر می‌تواند به اهداف خود برسد و با صرف هزینه کمتر، نتایج بهتری به دست آورد. با به کارگیری مدیریت، از هرج و مرج و هدر رفتن نیروها و سرمایه‌های هر مجموعه جلوگیری خواهد شد. مدیر در هر مجموعه با هماهنگ کردن اجزا، برنامه‌ریزی، هدایت و کارکرد صحیح مجموعه را تضمین می‌کند اما نبودن مدیر به هرج رفتن، ناهمگونی و هرج و مرج می‌انجامد و در نهایت از هم‌پاشیدگی مجموعه را در پی دارد.

اعمال مدیریت یک اصل عقلایی و پذیرفته شده در همه مجموعه‌های کوچک و بزرگ است و در ضرورت آن تردیدی وجود ندارد. مجموعه‌هایی که مدیریت و اصول آن را پذیرفته و بدان گردن نهاده‌اند، موفق بوده و کارنامه‌های درخشان ارائه داده‌اند. در روایتی از رسول خدا (ص) دستور داده شده که اگر در یک مسافرت سه نفر همراه شدند، یکی از آنها باید مسئولیت و مدیریت جمع را عهده‌دار گردد. (کنز العمال، ج ۶ ص ۱۷۷، حدیث ۱۷۵۵۰)

ضرورت مدیریت در خانواده هم جزئی از ضرورت مدیریت هر مجموعه هدفدار می‌باشد که باید اعضای خانواده بدان پای‌بند باشند تا در سلوک و پیشرفت مادی و معنوی موفق‌تر گردند. اگر خانواده مدیر نداشته باشد و زن و مرد در اداره امور آن برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر مورد به دادگاه مراجعه کنند، یعنی ریاست فردی خارج از مجموعه را بپذیرند که به آسانی در دسترس نیست. این وضع سبب کند شدن حل امور خانواده می‌گردد.

مدیریت مرد اصل و قاعده عقلایی

اصل عقلایی در تعیین مدیر، گماردن اصلاح و فرد شایسته‌تر بدین مسئولیت می‌باشد. در هر جمعی باید توانمندترین، صالح‌ترین و عالم‌ترین آنان مسئولیت اداره جمع را به عهده بگیرد. با وجود فرد اصلاح، گماردن دیگری بدین مسئولیت صحیح نیست. در جمع خانواده که در ابتدا از زن و مرد تشکیل می‌شود نیز باید آن که برای به عهده گرفتن مدیریت شایستگی بیشتری دارد، معین شود. از آنجا که در بیشتر موارد امتیاز و توانمندی مرد برای به عهده گرفتن مسئولیت خانواده بیشتر است، به طور کلی مردان به عنوان سرپرست خانواده، معرفی شده‌اند.

قرآن در یک اصل کلی می‌فرماید:

«المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؛

مردان و زنان مؤمن، بعضی از آنان ولی برخی دیگرند که به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند.» (توبه، آیه ۷۱)

این آیه ناظر به ارتباط اجتماعی افراد مؤمن می‌باشد که زن و مرد مؤمن نسبت به یکدیگر وظیفه و تعهد دارند و باید همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند و بی‌اعتنایی را کنار بگذارند. در این آیه مردان ولی زنان یا بالعکس شمرده نشده بلکه تعهد و مسئولیت متقابل برای همه افراد مؤمن (زن و مرد) تعیین شده است اما در خانواده با اینکه این رابطه ولایی بین زن و مرد به عنوان دو مؤمن وجود دارد و هر کدام از آنان در برابر دیگری وظیفه و مسئولیت دارد، با این وجود تعیین یک مدیر و سرپرست و اداره‌کننده از بین آن دو لازم است. قرآن و اسلام مرد را برای این مسئولیت معین کرده‌اند:

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم؛ (نساء، آیه ۳۴) مردان سرپرست زنان هستند به خاطر مزیت‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر آنکه از اموالشان برای آنان هزینه می‌نمایند.»

در آیه بالا برای سرپرست قرار دادن مردان دو دلیل ذکر شده است: ۱. مردان از جهت تدبیر اقتصادی و اجتماعی برای خانواده، نیز قدرت دفاع و برنامه‌ریزی، اغلب بر زنان برتری دارند. البته این برتری دلیل فضیلت ذاتی نیست، زیرا ذات زن و مرد در انسانیت شریکند و در جهت تقرب به خدا هم آنچه ملاک می‌باشد، تقوا و بندگی است که بسته به عمل، عقیده و اخلاق افراد است و جنسیت در آن دخیل نیست.

گر چه مردان در تدبیر اقتصادی و اجتماعی و در دفاع بر زنان برتری دارند، زنان هم در جهاتی دیگر بر مردان برتری دارند، از این رو در آیه فوق نفرمود: به خاطر آنکه مردان بر زنان برتری دارند، بلکه فرمود: «بعضی بر برخی دیگر برتری دارند» و این بیان توانمندی‌هایی است که گاه در مرد بیشتر است و برخی وقت‌ها در زن، که تفاضل (برتری) متقابل می‌باشد، نه فاضل و مفضولی مطلق.

در مورد بحث که مدیریت خانواده است، توانایی اقتصادی و اجتماعی و دفاعی مؤثر است و در این زمینه غالباً مردان بر زنان برتری دارند. ۲. جهت دومی که آیه برای تعیین مرد در سمت مدیریت بیان کرده، تعهدات مالی وی نسبت به همسرش می‌باشد. چون مرد وظیفه تأمین هزینه زندگی را دارد، تدبیر کلی امر خانواده به او سپرده شده است. شهید مطهری در این زمینه می‌گوید:

«ازدواج یک شرکت سهامی است که مرد در آن بیشتر سرمایه‌گذاری کرده است (و در شرکت سهامی اگر کسی سهم بیشتر دارد، مدیریت با اوست). درست است که زن و مرد هر دو در سرمایه‌گذاری جسمی و روحی به طور متساوی سهیم هستند، ولی مرد از نظر مالی هم سرمایه‌گذاری کرده است، علاوه که مرد از نظر ویژگی‌های جسمی برای مدیریت مناسب‌تر است و با فطرت و طبیعت او سازگارتر است.» (مجله زن روز، اسفند ۱۳۶۶، شماره ۱۱۵۸)

علاوه بر این مدیریت با مشغولیت ذهنی، خستگی روحی و گرفتاری اجتماعی همراه است، چنان که تلاش فراوان می‌طلبد و سبب فرسودگی

ریاست به معنای دنیوی، نوعی قدرت و سلطه بر دیگران داشتن است که مطیع و فرمانبر باشند. دستیابی بر ریاست جز برای افراد دارای شرایط، در محدوده شرعی و برای برپایی قسط و عدل و خدمت به دیگران، نكوهیده می باشد.

زودرس می‌گردد و در نظام خانوادگی اسلام، مصلحت زن و مرد بر این است که بانوان تا حد ممکن از چنین صحنه‌هایی دور باشند تا بتوانند آسوده‌خاطر وظایف همسری و مادری را به خوبی ادا کنند و سرزندگی، شادابی و بالندگی کانون خانواده حفظ گردد.

روحیات طبیعی زن و مرد هم اقتضای همین حکم را دارد، زیرا روحیات آن دو را این گونه توصیف کرده‌اند: زنان دارای لطافت جسمی، حس انقیاد و تسلیم و علاقه بیشتر به خانه هستند. (شخصیت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی، ص ۲۰۵، به نقل از: «المرأة فی الفكر الاسلامی») مردان خشن‌تر، عضلانی و قوی‌ترند. احساسات مرد مبارزانه و جنگی است. احساسات زن مادرانه است و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار می‌شود. علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است. مرد می‌خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می‌خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل بر او مسلط شود. مرد می‌خواهد از بالای سر زن بر او مسلط شود و زن می‌خواهد از درون قلب مرد بر او نفوذ کند. مرد می‌خواهد زن را بگیرد و زن می‌خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن دلربایی و زیبایی. زن حمایت مرد را گران‌بهاترین چیزها برای خود می‌شمارد. (همان)، به نقل از نظام حقوق زن در اسلام، ص ۲۰۷ - ۲۰۵)

قدرت خلاقیت و ابتکار مردان بیش از زنان است (نسبت قدرت مدیریت در مردان به زن، نه به پنج است) و مردان بهتر از عهده کارهای صنعتی، تجاری، کشاورزی، سیاسی و جنگی برمی‌آیند. (همان، به نقل از الحجاب فی الاسلام، قوام‌الدین و شونوی، ص ۴۰ - ۳۷) با توجه به مجموعه روحیات برشمرده - خواه آنها را نتیجه اوضاع اجتماعی بدانیم یا فطری و طبیعی بشماریم - مرد برای تصدی مدیریت خانواده مناسب‌تر است و اسلام مرد را عهده‌دار امور خانواده شمرده است.

قوامت نه قیمومت یا سلطنت

قوام یا «قیم» به یک معنا نیست، زیرا «قیم» در باره یتیم و محجور (کسی که از دخل و تصرف در دارایی‌اش ممنوع و بازنگه داشته شده است) مطرح است. قیم کسی است که امور یتیم صغیر یا سفیه و محجور را بر عهده دارد، زیرا آنها از لحاظ عقلی توانایی اداره خود را ندارند و واگذار کردن امور به آنها صحیح نیست، پس افراد دارای شرایط اداره امور زندگی آنان را عهده‌دار می‌شوند. در اصطلاح فقهی این عهده‌داران را «قیم» گویند اما

زن، صغیر و سفیه و محجور نیست که نتواند امور خود را عهده‌دار گردد. او از همه حقوق انسانی همچون مرد برخوردار است. آنچه مطرح است مدیریت خانواده است که با ازدواج زن و مرد شکل گرفته، همان گونه که اجتماع، سرپرست و مدیر می‌خواهد (که ارشاد، مدیریت، برنامه‌ریزی و سازماندهی امور را به عهده بگیرد) در خانواده نیز مرد قیم نیست، بلکه مدیریت، سرپرستی، سازماندهی و برنامه‌ریزی را به عهده دارد.

«ریاست» در نگاه دینی به معنای خدمتگزاری است نه ریاست.

در ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مرد به عنوان رئیس خانواده معین شده است. یک حقوقدان و مدرس دانشگاه در تبیین و تفسیر کلمه ریاست در این ماده می‌گوید:

« در بادی امر برای ریاست دو تفسیر جداگانه می‌توان در نظر گرفت: یکی ریاست را به معنای مطلقه دانستن، یعنی دستورات زوج بدون هیچ شرطی، از طرف زن باید به مورد اجرا گذاشته شود. در این صورت اطاعت زن از فرمان شوهر واجب است و در صورت سرپیچی از فرمان شوهر در هر مورد، مثل آن است که زن معصیتی انجام داده است و علاوه بر مجازات حقوقی و عرفی (که مثلاً می‌تواند عدم استحقاق زوج به نفقه باشد که ضمانت اجرای مادی و دنیوی محسوب می‌شود) از نظر شرعی و اخروی نیز قابل مؤاخذه است. معنی دیگر ریاست، ریاست اداری و مدیریت خانه است به این معنا که مرد سرپرست و مدیر خانواده است.

اینکه در ماده فوق گفته شده «ریاست از خصایص شوهر است»، در واقع با ذکر این کلمه تکلیف اداره و سرپرستی منزل و تأمین معیشت به او واگذار شده و این مسئله حق حاکمیت نسبت به زن و خانواده را به شوهر نمی‌دهد.

این ماده حاوی بار تکلیفی برای شوهر است و جنبه ریاستی و حاکمیتی ندارد، به این دلیل واضح که قاعده فقهی مهمی (۱) با این مضمون «بنده کسی مباش، که خداوند تو را آزاد آفریده است» وجود دارد که اگر برای مرد جایگاهی به عنوان رئیس به معنای عام کلمه در نظر بگیریم، این امر از یک طرف با قاعده فقهی فوق‌الذکر منافات پیدا می‌کند و از طرف دیگر مخالف هم‌طرز بودن زن و شوهر در رابطه زناشویی می‌گردد. رابطه زن و شوهر با ذکر این کلمه به رابطه حاکم و محکوم یا رئیس و مرئوس تبدیل نمی‌شود، بلکه این کلمه تکلیف اداره زندگی و تأمین مخارج را به عهده

مرد قرار می‌دهد.» (شخصیت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی، ص ۲۳۰)

ریاست به معنای دنیوی، نوعی قدرت و سلطه بر دیگران داشتن است که مطیع و فرمانبر باشند. دستیابی بر ریاست جز برای افراد دارای شرایط، در محدوده شرعی و برای برپایی قسط و عدل و خدمت به دیگران، نکوهیده می‌باشد. در روایت آمده است: «لمعون من ترأس؛ کسی که [به ناحق] ریاست‌طلبی کند [و خواهان تسلط و چیرگی بر دیگران برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی‌اش باشد] مورد لعن و نفرین خداوند است.» (بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۱)

بنا بر بینش دنیاگرایانه، رئیس از ویژگی‌ها و امتیازات بیشتری برخوردار است، اما در بینش دینی چنین نیست.

مردسالاری، زن‌سالاری یا دین‌سالاری؟

در گذشته و حال سه نوع مدیریت خانواده تصور شده یا وجود پیدا کرده:

الف) نشانه‌های مردسالاری

۱- به کارگیری انواع خشونت توسط مرد بر ضد زن و دیگر افراد خانواده.

۲- محصور کردن زن در خانه و جلوگیری از بیرون رفتن منطقی و مشروع او.

۳- جهت‌دهی اجبارگونه نوع خوراک و رفتار و منش زن و فرزندان مطابق میل و خواست مرد گرچه غیر منطقی یا حتی غیر مشروع باشد.

۴- تحمیل کارهای دشوار و طاقت‌فرسا بر زن و وظیفه دانستن رسیدگی بی‌عیب و نقص و بی‌کم و کاست به امور مختلف منزل برای زن.

۵- جلوگیری غیر معقولانه و مستبدانه از اشتغال سالم و مورد نیاز و مشروع زن در بیرون از خانه.

۶- بی‌توجهی به حقوق مالی زن و قائل نشدن حق حاکمیت برای او و خودداری از پرداختن حقوق او حتی مهریه‌اش به رغم درخواست وی. (مجله پیام زن، مقاله «عدالت‌سالاری در خانواده»، سیدمهدی کاشمیری، شماره ۱۲۳، ص ۴۰)

تعالیم اسلامی پر از آموزه‌ها و فرآیندهایی است که بر عکس مشخصه‌های برشمرده در بالا است. با کمی توجه به طور یقین به نکوهیده و ناروا بودن این شیوه مدیریت در اسلام حکم می‌شود. در آیات و روایات هیچ گاه به مرد اجازه تنبیه بدنی زن و توسل به قهر و زور برای وا داشتن او به اطاعت داده نشده است. تنها در مورد نشوز و سرپیچی زن از ادای وظایف زناشویی (آن هم بعد از بی‌اثر بودن اندرز و قهر، به فتوای مشهور فقیهان با استناد به آیه ۳۴ سوره بقره) اجازه تنبیه بدنی داده شده که با محدودیت و قیدهای فراوانی همراه است.

اطاعت زن از شوهر گرچه لازم و پسندیده است، ولی فقط در حوزه

امور شرعی و مباحات است و هیچ گاه به زن اجازه داده نشده و موظف نگردیده دستور خلاف شرع شوهر را اطاعت کند. سرپیچی زن از انجام دستورها و خواسته‌های غیرشرعی، نکوهیده نیست. این اصل کلی در همه اطاعت‌هاست که:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق؛ اطاعت از مخلوق اگر معصیت آفریدگار باشد، جایز نیست.» (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۷)

در روایات به زنان توصیه شده که برای بیرون رفتن از خانه جهت کارهای مباح و مشروع از شوهر خود اجازه بگیرند، البته مردها تنها در دو مورد حق دارند به زن اجازه بیرون رفتن از منزل را ندهند:

۱- اگر بیرون رفتن زن با حق استمتاع مرد منافات داشته باشد، مثلاً در ساعاتی که مرد آسوده از کار است و برای استراحت به منزل می‌آید و می‌خواهد کنار همسرش باشد، اگر زن تقاضای بیرون رفتن در آن ساعت را داشته باشد، شوهر حق منع کردن دارد. (۲)

۲- اگر خارج شدن زن سبب فتنه و انحراف خودش یا دیگران گردد و به کرامت و شخصیت همسرش خدشه وارد کند.

در روایتی زنان بد این گونه معرفی شده‌اند:

«و امرأة ولاجة و هی المتبرجة التي لا تستر عن الرجال و لا تلزم بیتها متی ما طلبها زوجها کانت خارجة؛ زن‌های «ولاج» یعنی زنانی متظاهر و خودنما که از مردان نامحرم خود را نمی‌پوشانند و پای‌بند خانه نیستند، به گونه‌ای که هر گاه شوهر آنان را بخواهد، بیرون از منزل می‌باشند.» (ینابیع الفقهیه، ج ۱۸، ص ۱۲)

در غیر این دو صورت گرچه زن باید از شوهر اجازه بگیرد، ولی شوهر حق منع او را ندارد و نباید بدون دلیل معقول و مشروع از اجازه دادن خودداری ورزد. در این موارد اجازه گرفتن زن از شوهر جهت برای استحکام نظام خانوادگی مفید و مؤثر است:

اول اینکه حرمت و کرامت مرد (که عنوان ریاست و مدیریت خانواده را دارد) محفوظ می‌ماند؛

دوم اینکه مرد این امکان را پیدا می‌کند که زن را از خارج شدن در موارد مشکوک منع نماید و از پیش آمدن اختلاف و خطر جلوگیری کند. (حقوق الزوجیه، محمد مهدی شمس‌الدین، ص ۹۱)

بنابراین مرد حق ندارد زن را از دیدار با خویشاوندان، صله رحم،

رفتن به زیارت‌های مستحیی و .. در صورتی که مصداق دو مورد بالا نباشد، منع کند.

همان گونه که پیشتر یادآوری شد، اسلام به رعایت «خودمیزانی» در معاشرت با دیگران از جمله همسر دستور داده است. کسی که به همسرش دستوری می‌دهد یا او را از کاری منع می‌کند، باید خود را جای همسرش بگذارد و ببیند اگر چنین دستوری به او داده می‌شد یا این گونه از کاری منع می‌گردید، اطاعت می‌کرد. به یک نمونه توجه کنید:

- من در سال ۷۶ در رشته زبان انگلیسی دانشگاه آزاد قبول شدم. .. قبول شدنم همزمان بود با نامزد شدن من و آقای. .. و چون او با رفتن من به دانشگاه مخالف بود، با وجود علاقه بسیاری که به ادامه تحصیل داشتم، از یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایم چشم‌پوشی کردم.

- علت مخالفت ایشان چه بود؟

- دقیقاً نمی‌دانم. حتماً برای خودش دلایل قانع‌کننده‌ای داشته که در باره آن با من صحبت نکرد. تنها چیزی که گفت این بود که دوست ندارد من به دانشگاه بروم.

- شما هم قبول کردید؟

- با نظر او مخالفتی نکردم تا روزهای نخستین زندگی مشترک‌مان با کشمکش همراه نشود.

در مورد بالا گرچه همسر پیروی و اطاعت کرده و برای استواری نظام خانواده، از خواسته و علاقه قلبی خود چشم پوشیده، ولی آیا این شرط انصاف است؟ اگر مرد به جای همسرش بود، از چنین دستوری راضی بود؟ آیا انتظار نداشت دست کم یک توجیه منطقی برای این نهمی ارائه گردد؟ آیا این که زن همیشه در دل خود نسبت به این رفتار شوهر مسأله داشته و تا آخر عمر مسأله دار بماند، به مصلحت خانواده است؟

در نمونه‌ای دیگر خانمی اظهار می‌کند: شوهرم به مدت پنج سال مرا از ملاقات با خانواده‌ام محروم کرد و حق ملاقات با آنها را به من نداد. ده سال در منزل شوهرم، بیست و هفت تخته فرش بافتم، با تنی خسته و مریض، ولی از این زحمات ریالی نصیبم نشد!

مرد باید مدیر خانواده باشد (و خواسته‌هایش توسط افراد خانواده به

ویژه همسرش اطاعت گردد، چنان که در روایات به اطاعت زن از شوهر بسیار توصیه شده) ولی روشن است که دستورهای مرد هم باید از روی عقل، دین و مصلحت‌سنجی عاقلانه باشد. زورگویی مرد در خانه نسبت به همسر و فرزندانش، مردی و توان نیست، بلکه نشانه ضعف اراده در برابر شیطان است. قرآن می‌فرماید:

«و اصبر علی ما اصابک انّ ذلک من عزم الأُمور؛ (لقمان، آیه ۱۷) بر سختی‌ها و خلاف خواسته‌ها تحمل کن که این از کارهایی است که عزم قوی لازم دارد.»

رسول خدا(ص) فرمود: «شجاع و قوی کسی است که در مقابل خشم و غضب یا هوا و هوس خود، ایستادگی و مقاومت کند و از جاده عدل و انصاف بیرون نرود.» (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۶)

وقتی آیه «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً؛ خود و خانواده‌تان را از آتش جهنم نگه دارید.» نازل شد، جمعی خدمت رسول خدا رسیدند و عرض کردند: چگونه اهل و عیال خود را حفظ کنیم؟ حضرت فرمود: «آنان را امر و نهی کنید. هر گاه آنان را [به واجبات و وظایف] امر کنید و [از محرمات و ناپسندها] نهی نمایید، وظیفه خود را انجام داده‌اید.» (وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۷)

حتی دستور داده شده مرد خانه در خوراک، مطابق میل اهل خانه رفتار کند، نه مطابق میل خودش. (المؤمن یا کل بشهوة عیاله؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۲)

با توجه به روایات فراوان، مردسالاری با مشخصه‌های پیش گفته، کاملاً ناپسند و مردود است.

ب) نشانه‌های زن‌سالاری

- ۱- نادیده گرفتن حقوق و مدیریت کلی مرد.
- ۲- وا داشتن مرد به کار اضافی و اشتغال طاق‌فرتسا و گاهی غیر قانونی و جرم‌آلود برای کسب درآمد بیشتر و رفاه افزون‌تر.
- ۳- وادار شدن مرد به خرید و تهیه اسباب و لوازم زندگی که چندان به مصلحت یا ضرورت یا در توان مالی او نیست، به صرف اینکه خانم دستور تهیه آن را داده است!

موکول می‌گردد، (آل عمران، آیه ۱۵۹) «و شاورهم فی الامر فإذا عزمت فتوکل علی الله» تکلیف دیگران کاملاً روشن است.

امام رضا (ع) می‌فرماید:

پدرم امام کاظم (ع) به رغم خردی که داشت (که با عقل دیگران قابل قیاس نبود) با غلامان سیاه خود مشورت می‌کرد و در جواب اعتراض دیگران می‌فرمود: چه بسا خدای متعال فتح و گشایش را در زبان این شخص قرار داده باشد! (مکارم‌الاخلاق، ص ۳۱۹)

امام علی (ع) خطاب به مالک می‌فرماید:

هرگز مباد که با خود بگویی من فرمانده و فرمانروایم و فرمان می‌دهم و باید اطاعت شود که این فکر، سیاه‌کننده دل، ویران‌کننده دین و عامل نزدیکی به دگرگونی‌ها و انفجارهاست. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

جلسات مشاوره و درد دل با همسر و اهل خانه

با توجه به این مطلب که مردها مدیران خانواده هستند، توصیه اکید می‌شود با همسر و اهل خانه به مشورت بنشینند و به آنها اجازه اظهار نظر، مخالفت و درد دل بدهند. جلسات گفت و شنود اثرات مثبت فراوان دارد از جمله:

۱- تفاهم و همسویی زن و مرد؛ درد دل کردن و خواسته‌ها و نیازهای خود را به شنونده انتقال دادن و حرف‌های او را شنیدن، اقدامی جهت از بین بردن مقدمات اختلاف است. در ضمن جلسات درد دل و گفت و شنود است که طرفین همدیگر را به خوبی خواهند شناخت و از زیر و بم روحيات یکدیگر آگاه می‌شوند و متوجه می‌گردند چه اقداماتی همسرشان را شاد یا ناراحت، دلگرم یا دل‌سرد و امیدوار یا ناامید می‌گرداند و بهتر می‌توانند راه تفاهم را بیابند و بپویند.

تفرقه، جدایی و دوری از هم‌صحبتی مقدمه اختلاف است. قرآن در

سوره آل عمران، آیه ۱۰۵ می‌فرماید:

«و لا تکنوا کالذین تفرقوا و اختلفوا و...»

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: علت اینکه ابتدا تفرقه و بعد اختلاف ذکر شده این است که تفرقه و جدایی بدن‌ها مقدمه پیدا

شدن اختلاف در فکر و عقیده و برداشت است. اگر یک

قوم یا افراد یک جمع به هم نزدیک و همدل باشند،

عقایدشان به یکدیگر نزدیک می‌گردد و در آخر

از راه تماس و تأثیر دوسویه متحد می‌شوند و

اختلاف عقیدتی در بین‌شان رخنه نمی‌کند،

ولی وقتی افراد جدا و بریده از هم باشند،

اختلاف و جدایی بدن‌ها باعث اختلاف راه

و مسلک می‌گردد. (ترجمه المیزان، ج ۳،

ص ۵۷۹)

وقتی جدایی و نبودن ارتباط و

همنشینی صمیمی بین افراد یک قوم و

ملت سبب اختلاف فکری و عقیدتی گردد،

معلوم است که این پیامد ناگوار هنگام نبود

ارتباط صمیمی و پیوسته بین افراد خانواده

۴- تأثیرگذاری شدید در روابط اجتماعی حتی قطع رابطه با کسانی که زن بدان رضایت نمی‌دهد، گرچه از خویشاوندان نزدیک شوهر باشد. (پیام زن، شماره ۱۲۳، ص ۴۰)

روایات معصومین (علیهم‌السلام) ردکننده زن‌سالاری نیز می‌باشد. رسول خدا (ص) فرمود: «هر زنی که با همسرش همراهی نکند و او را بر بیش از توان وا دارد، خداوند حسنات او را نمی‌پذیرد و در حالی خدا را ملاقات می‌کند که بر او خشمناک است.» (بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۵)

در وصف زنان صالح و ارزشمند آمده است:

«زنی که فرزند بیاورد، دوستدار شوهر باشد و همسرش را در برابر روزگار [و سختی‌های آن] یاور باشد، نه اینکه با روزگار بر ضد شوهرش همدست شود!» (همان، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲) چون هزینه زندگی و مدیریت خانواده به عهده مرد است، بنابراین زمانه به اندازه کافی برای او مشکل به بار می‌آورد و درست نیست زن نیز بر مشکلات بیفزاید!

پ (نشانه‌های دین‌سالاری

۱- تنظیم برخوردها، روابط و مناسبات عمومی و خصوصی هر یک از زوجین با یکدیگر بر اساس آموزه‌ها و تعالیم و حقوق تعیین شده دینی بر مقتضای عدالت.

۲- رجوع به داور حکم مقبول دینی برای رفع اختلافات و رضایت عملی و قلبی طرفین به نتیجه و رأی آن و تلاش در بهبود روابط بر پایه آن.

۳- ایجاد فضایی مناسب برای تربیت دینی و اخلاقی اعضای خانواده. (مجله پیام زن، ش ۱۲۳، ص ۴۰)

گرچه مدیریت خانواده به عهده مرد است، ولی نباید هیچ کدام از ویژگی‌های منفی مردسالاری در آن دیده شود، بلکه باید مطابق اصول دین‌سالاری باشد. دستور کلی دین به مردان در مورد رفتار با همسر این گونه است:

«و عاشروهنَّ بمعروفٍ نیکو و پسندیده با آنان معاشرت کنید.»

(نساء، آیه ۱۹)

مرد باید بر مبنای موازین انسانی - اسلامی با همسرش رفتار پسندیده و شایسته داشته باشد یا پسندیده و شایسته او را طلاق دهد:

«فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف.» و رفتار شایسته

و پسندیده با ویژگی‌های دین‌سالاری سازگار است نه مردسالاری یا زن‌سالاری. (طلاق، آیه ۲)

مدیریت استبدادی ممنوع

مدیریت مرد در خانه اگر بر مبنای صحیح، رعایت اصل مشورت، تبادل نظر، تصمیم‌گیری جمعی و ارزش دادن به اعضای خانواده باشد، نه تنها مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد، بلکه به طور جدی و قاطعانه توسط همسر و فرزندان پشتیبانی می‌شود. آنچه مدیریت را نپذیرفتنی کرده و اعتراضات را برمی‌انگیزاند، خودکامگی، خودرأیی و تحمیل است که از نگاه اسلام به شدت منع شده است. وقتی پیامبر عظیم‌الشان اسلام با آن مقام و جایگاه و عقل و تدبیر و پشتیبانی و خُیانی در مدیریت بر جامعه، موظف به مشورت و نظرخواهی شده، تصمیم‌گیری او به پس از مشورت

هم رخ می‌نماید، ولی چنانچه زن و مرد با هم ساعتی را به درد دل، مشورت و انتقاد از یکدیگر بگذرانند، نتیجه آن تفاهم و نزدیکی فکری و روحی خواهد بود. در این درد دل‌های دوستانه است که بسیاری از برداشت‌های غلط، ناآگاهی‌ها و بدگمانی‌ها تصحیح می‌گردد و عشق و علاقه‌ها شکوفا می‌شود.

۲- افراد خانواده احساس شخصیت، احترام و ارزش می‌کنند و خود را شریک، همفکر و همراه سرپرست خانواده می‌یابند و تصمیم‌های زندگی را برآیند تدبیر جمعی می‌شمارند و در موفقیت‌ها و شکست‌ها خود را سهیم می‌شمرند. اگر ناکامی حاصل گردد، مرد را سرزنش نمی‌کنند و اگر موفقیت نصیب گردد، خود را سهیم می‌دانند و شاد می‌شوند.

۳- حرف‌های گفته نشده‌ای نیست که به عقده تبدیل گردد و به یکباره منفجر شود و بنای خانواده را ویران کند. نبودن جلسات مشورت و درد دل سبب می‌شود زن یا مرد (که از همسرش رنجشی پیدا کرده) آن را مدت‌ها در دل نگه دارد و در یک زمان حساس آشکار سازد. کدورت جای گرفته در دل مانند خَس و خاشاکی است که کنار آب جاری جای گرفته و تدریجاً خس‌های دیگر را جذب می‌کند و بزرگ می‌شود و راه آب را می‌بندد، که به ناگاه از جا کنده شده و آب جمع شده در پس آن، سیل‌وار به حرکت در آمده و ویران می‌سازد. نباید اجازه داد رنجش‌های جزئی به وضع وخیم برسد، بلکه در همان وهله اول باید آن را دوستانه مطرح کرد و به طرف مقابل اجازه داد دلیل و توجیه خود را بگوید و زخم را مداوا نماید. (نقش دین در خانواده، ص ۱۷۲)

متأسفانه بعضی از زن و مردها درونگرا هستند و به سختی و به ندرت درد دل می‌کنند و ناراحتی‌های درونی خود را کمتر فاش می‌سازند، که حالت روحی خطرناکی است، زیرا سبب انباشته شدن عقده‌ها و انفجار ویرانگر آنها می‌گردد.

در مقابل این عده، بعضی از زن و مردها بسیار برونگرا هستند و درد دل‌ها و ناراحتی‌های خود را نه برای همسر بلکه برای دیگران اعم از افراد دور و نزدیک مطرح می‌سازند! این افراد نیز در اشتباه‌اند و خود و خانواده‌شان را در معرض خطر قرار می‌دهند. زن و مرد فقط باید در دو جا درد دل کنند:

اول، در مناجات‌ها با رب‌العالمین و قادر مطلق تا به یمن توجه حضرت حق، نابسامانی‌ها برطرف گردد. اظهار شکایت و مطرح ساختن دردها و مصیبت‌ها و رنج‌ها در محضر حق تعالی و تقاضای رفع و دفع آنها نه تنها پسندیده، بلکه لازم و ضروری است و بهترین نمود عبودیت و عرض حاجت می‌باشد، چه اینکه او تنها قادر مطلق است که بر رفع هر نابسامانی توانا می‌باشد. یعقوب پیامبر(ع) می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ شکایت درد و غم را فقط به پیشگاه خدا می‌برم و از [عنايات او] می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.» (یوسف، آیه ۸۶)

دوم، نزد همدیگر و با هم برای رفع نابسامانی‌ها، چه اینکه زن و مرد مؤمن به حساب ایمان‌شان، ولی و یاور یکدیگرند و باید همدیگر را به نیکی و خوبی، امر کنند و از بدی باز دارند: «المؤمنون و المؤمنات بعضهم

اولیاء بعضی یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر.» (توبه، آیه ۷۱) غیر از این دو جا، شکایت و درد دل نه تنها پسندیده نیست، بلکه در بیشتر اوقات، پیامدهای ناگواری می‌آورد. اگر افراد دیگر درد دل‌ها را بشنوند، به ویژه افراد فتنه‌گر، سخن چین و آتش افروز، نه تنها نتیجه مثبتی نخواهد داشت بلکه مشکلات فراوان به بار خواهد آورد. صحبت رویاروی، صمیمی، بی‌واسطه و دوستانه خیلی سرنوشت‌ساز است اما مهم‌تر آن است که پای بیگانگان حتی اقوام نزدیک که اغلب کاری از آنها ساخته نیست، بلکه به خاطر عواطف تند مشکل‌زا هم هستند، به میان کشیده نشود. پخش درد دل، خطر رسوایی، بی‌آبرویی و عمیق‌تر شدن فاصله را در پی دارد.

اگر جلسات درد دل و مشورت و گفت و شنود در رفع اختلاف و ایجاد تفاهم مفید نبود و کار به وخامت گرایید، زن و شوهر باید فرد سوم را (که صلاحیت‌های لازم را داشته و مورد اعتماد طرفین باشد) به حکمیت بپذیرند و درد دل خود را پیش او مطرح کنند و به قضاوت او تن دهند.

نکته مهم دیگر

زن و شوهر باید به هنگام درد دل و انتقاد از طرف دیگر به او بیاورند که درد دل فقط در راستای اصلاح امور و ایجاد همدلی و صمیمیت و استحکام زندگی زناشویی است و به هیچ وجه قصد تخریب، تحقیر و سرزنش ندارند و نمی‌خواهند بر زخم نمک بپاشند، بلکه می‌خواهند مرهمی بگذارند تا تسلیبخش و بهبوددهنده باشد. در این صورت است که جلسات درد دل و گفتگو، حلال مشکلات و رفع‌کننده کدورت‌ها و ایجادکننده صلح و سازش و صفا خواهد بود.

به زنان توصیه می‌شود به صورت فعال در جلسات و نشست‌های مشورتی و درد دل با همسر خود شرکت کنند و خواسته‌هایشان را روشن مطرح کنند و دلایل خود را ابراز نمایند، نیز به توجیه‌ها یا علل مخالفت همسر توجه کرده، در صورت منطقی و معقول بودن، تسلیم گردند. مبدا زنان خود را به تسلیم در برابر خواست و اراده همسر بدون توجیه منطقی و عقلانی وادار ساخته، فکر و اراده خود را سرکوب کنند و خود را «کم‌ارزش‌تر از ابراز وجود و اظهار نظر» بدانند که این نوعی بیماری است و پیامدهای وخیمی دارد. یکی از کارشناسان در مورد زنان خودکم‌بین که آنان را بیمار می‌داند، می‌گوید:

این بیماران خواسته‌هایشان را صریح بیان نمی‌کنند، با این وجود از اینکه شوهرشان خواسته‌های آنان را درک نمی‌کند، دچار خشم و عصبانیت و خودخوری می‌شوند. همین سرکوب عقاید، خواسته‌ها و اراده‌ها و تسلیم شدن در برابر اراده شوهر، کم‌کم روح آنان را مضطرب و پریشان می‌کند. (مجله جامعه سالم، شماره ۱، سال اول، مقاله خانم «الکساندرا سیمونز»، عضو هیئت علمی مؤسسه روانکاوای آمریکا)

وعده دادن به همسر

نکته قابل توجه این که در جلسات گفتگو و درد دل طرفینی، هر کدام باید به حرف دیگری، خوب گوش دهد و با «بله گفتن» او را به ادامه درد دل و تخلیه روانی و روحی تشویق کند. این جلسات و درد دل‌ها

برخورد نوع اول، تعهد قطعی در پی می‌آورد و با عمل نکردن به آن، مرد گرفتار خُلف وعده می‌شود که هم اخلاقاً ناپسند است و هم اثرات بدی بر روح و روان اعضای خانواده و زن می‌گذارد.

اما برخورد نوع دوم راه صحیح و عاقلانه‌ای است. مرد در آن لحظه پس از شنیدن تقاضای همسر، وقتی آن را ناهمگون با عقل و شرع ندید، وعده انجام آن را می‌دهد و مثلاً می‌گوید: «به خواست خداوند اگر شد آن را انجام خواهم داد.» با این وعده همسرش را شاد می‌گرداند و پس از گذشت مدتی هر چند کم و آرامش یافتن و فروکش کردن هیجانات روحی همسر، چه بسا خود او از تقاضایش برگردد و آن را بی‌جا بشمرد و یا با کمی توضیح قانع گردد که تقاضایش حداقل اکنون صحیح نیست یا اینکه با وجود صحیح و به جا بودن تقاضا، همسرش توان انجام آن را ندارد.

بنابراین به مردها توصیه می‌شود به درد دل خانم‌هایشان به خوبی توجه کنند و از مخالفت فوری با تقاضاهای همسرشان خودداری ورزند، بلکه سر بسته و با وعده دادن با آنها موافقت نمایند، تا هیجان‌های روحی همسر فروکش کند، آنگاه با توضیح او را از بی‌گیری خواسته‌اش منصرف سازند. چنین موافقتی در لحظات ابتدایی، مصداق وعده دادن به همسر است، که بسیار پسندیده و کارساز می‌باشد.

مدیریت مطلوب

مرد به عنوان مدیر منزل باید در پی شناخت شیوه‌های مدیریت و برگزیدن بهترین شیوه باشد. معمولاً برای مدیریت چهار شیوه برشمرده‌اند (روان‌درمانی خانواده، چی هی لی، مترجم دکتر باقر ثنائی، ص ۱۸۰ به بعد، چ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵) که به شرح زیر می‌باشد:

۱- آموزش مدار؛ بنا بر این شیوه انسان‌ها فطرتاً حق‌خواه، حق‌جو و حق‌شناس هستند و اگر در جهت بیدار کردن و شکوفا ساختن فطرت آنان سرمایه‌گذاری گردد و راه‌های درست و نادرست و پیامدهای آن برایشان روشن شود، به سوی حق و راه صحیح متمایل شده و از باطل و انحراف دوری خواهند کرد. ویکتور هوگو می‌گوید:

یک مدرسه باز کنید، در یک زندان بسته می‌شود.

۲- کنترل مدار؛ بنا بر این دیدگاه عرصه زندگی پُر از وسوسه، نیرنگ و فریب است و زمینه و شرایط برای رفتارهای ناپه‌نجان آماده می‌باشد و برای پیشگیری و مدیریت صحیح باید با نظارت‌های رسمی و غیر رسمی، بیرونی و درونی، مستقیم و غیر مستقیم افراد را کنترل کرد و هر چه مدیر در این زمینه فعالیت بیشتری داشته باشد، موفق‌تر خواهد بود.

۳- عاطفی مدار؛ این نظریه مبتنی بر نیاز عاطفی انسان است و نیاز انسان به مهر، محبت، و علاقه دیگران را اصل قرار داده، رابطه مدیر با زیرمجموعه را پیرامون این اصل سامان می‌دهد. مطابق این نظریه چنانچه مدیر به افراد زیرمجموعه محبت کافی کند، آنان را مطیع و پیرو خود ساخته و اهدافش را به آسانی پیاده می‌کند اما اگر افراد زیرمجموعه مثلاً زن از شوهر، محبت کافی دریافت نکند، ممکن است برای جبران، در صدد انتقام برآید و کارشکنی کند و اعمال خلاف هنجار و خواست مدیر بروز دهد.

حتی اگر اقدام عملی در پی نداشته باشد به ویژه برای خانم‌ها، بسیاری از مشکلات را حل می‌کند و عقده‌ها را باز کرده و گره‌های روحی و روانی را حل می‌نماید، زیرا زنان با درد دل و تخلیه روحی آرام می‌شوند و غالباً از پیگیری‌های بعدی منصرف می‌گردند. از این رو مردها باید در این جلسات با توجه به مسئولیت و مدیریتی که دارند، از زنان‌شان درخواست کنند درد دل خود را مطرح سازند و آنان را در انتقاد کردن تشویق کنند، نیز با پذیرش انتقادات و وعده اصلاح، زمینه حل عقده‌ها و از بین رفتن کدورت‌ها را فراهم سازند. همراهی با زن در جلسات و گوش دادن به درد دل او و پذیرفتن آنها حتی برای کوتاه‌مدت و مقطعی اثرات بسیار مثبتی دارد.

در بعضی روایات وارد شده که وعده دادن، گرچه اطمینانی به عملی کردن آن نباشد در چند جا جایز است، از جمله به همسر، زیرا باعث آرامش و دلگرمی و اصلاح می‌گردد. (بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۸ و ج ۶۹، ص ۲۴۴)

این روایت در راستای گوش دادن به درد دل همسر و پذیرفتن خواست او در جلسات خانوادگی و مانند آن می‌باشد. توضیحی در این مورد راهگشا است:

وعده دروغ، کار خوب و پسندیده‌ای نیست و در هیچ جا نمی‌توان بدان توصیه کرد. کسی که قصد انجام کاری را ندارد و انجام آن را صحیح یا مشروع یا در توان خود نمی‌بیند، نباید به دروغ وعده انجام آن را بدهد، در حالی که انجام آن را صحیح یا ممکن ندانسته و اصلاً در ذهنش در صدد انجام آن نمی‌باشد؛ ولی یک نوع وعده دادن است که نه راست می‌باشد و نه دروغ و زشتی هم ندارد، بلکه برای تداوم زندگی، رفع کدورت و پیدایش علاقه به زندگی مؤثر است. معمولاً افراد خانواده و بخصوص همسر تقاضاهای فراوانی دارد که بیشتر آنها مشروع و به جا می‌باشند. گاه خواسته‌ای به ذهنش خطور می‌کند و برآورده شدن آن را می‌طلبد و از اینکه همسرش بدان بی‌توجه است، ناراحت می‌گردد. هنگام اظهار درخواست، چند نوع برخورد از طرف شوهر ممکن است صورت پذیرد:

۱. وعده قطعی انجام آن را بدهد، در حالی که اصلاً تصمیمی بر انجام آن ندارد.
 ۲. وعده انجام آن را بدهد، مثلاً بگوید به خواست خدا این کار را خواهم کرد، در حالی که واقعاً و صد در صد مصمم بر انجام آن نیست، بلکه حتی انجام آن را به مصلحت نمی‌داند.
 ۳. اصلاً به تقاضای همسرش توجه نکند و با سکوت از آن بگذرد.
 ۴. با قاطعیت انجام خواسته همسرش را نفی کند.
- برخورد نوع چهارم قطعاً سبب ناراحتی و آزرده‌خاطری همسر می‌گردد مگر اینکه خواسته‌ی وی خلاف شرع روشن یا خواسته غیر ممکن باشد و شوهر بتواند او را به صحیح نبودن خواسته‌اش قانع کند.
- برخورد نوع سوم شاید به ناپسندی نوع چهارم نباشد، ولی قطعاً ناپسند است، زیرا به معنای بی‌توجهی به همسر و تقاضاهای اوست که آزرده‌خاطر وی را در پی خواهد داشت.

۴- قدرت‌مدار؛ در شیوه قبلی پیام‌های کلامی مدیر دارای جنبه‌های عاطفی بود، ولی در شیوه قدرت‌مدار شیوه اعمال مدیریت، بر دستور و قدرت مبتنی است و مدیر به دنبال توجیه و استدلال و تشویق برای اجرای برنامه‌هایش نمی‌باشد، بلکه ایجاد ترس، وحشت و تنبیه، عامل اجرایی اراده او می‌گردد. یکی از دانشمندان آلمانی طرفدار این نظریه می‌گوید:

انقیاد با قدرت حاصل می‌شود و قدرت باید به اندازه کافی وجود داشته باشد و مکرر ظاهر شود تا قبل از اینکه در فرد زیرمجموعه نشانه‌های نافرمانی ظاهر شود، موفقیت کامل حاصل گردد. (همان به نقل از گریگور، آ.ا.)

مدیریت مرد در خانه باید شیوه‌ای تلفیقی از راه‌های چهارگانه باشد که ترتیب و تلفیق آنها بسیار اهمیت دارد. در مدیریت مرد باید اصل بر آموزش‌مداری باشد، زیرا از نگاه اسلام فطرت حق‌خواه، حق‌جو و حق‌شناس انسان‌ها این زمینه را در آنان ایجاد کرده که با آموزش و شناخت حق بدان متمایل گردند و از انحراف و بدی‌گریزان باشند. به کارگیری عنصر عاطفه در مدیریت هم باید پررنگ باشد، زیرا «انسان بنده احسان است» و از طرف دیگر هر فردی سعی می‌کند هم‌رنگ محبوبش باشد و رضایت او را جلب کند، بنابراین اگر مرد با احسان، عاطفه و محبت، موفق گردد خود را محبوب زن و فرزند کند، آنها هم به طور طبیعی مطیع و پیرو او بوده، در جلب توجه و اطاعت از او، جدیت تمام به خرج خواهند داد.

اما به خاطر مسئولیتی که مدیر نسبت به زیرمجموعه دارد، کنترل نیز لازم است، البته در کمترین حد و خیلی کم‌رنگ به گونه‌ای که حساسیت‌برانگیز نباشد. دوری از بدگمانی یعنی کنترل‌مداری در کمترین حد؛ اما قدرت‌مداری آخرین مؤلفه‌ای است که باید در مدیریت مرد بخصوص نسبت به همسر عمل شود. مردود بودن مدیریت استبدادی از نگاه اسلام بیانگر آن است که قدرت‌مداری جز در موارد بسیار محدود، ناپسند می‌باشد.

رهنمودهایی به مدیران خانواده

اول: ریاست در حقیقت شأن خدمتگزاری و تکلیفی بر دوش مرد برای برنامه‌ریزی و اداره صحیح خانواده است. اگر «مردها» در اولین وهله

این موضوع را باور کنند و شأنی جز خدمتگزاری برای خود قائل نباشند و انتظار فرمانبری بی‌چون و چرا و اطاعت محض از همسر و دیگر افراد خانواده نداشته باشند، نیز مدیریت خود را بر اساس مشورت‌مداری سامان دهند، نه تنها با مشکل و دردسر روبه‌رو نخواهند شد، بلکه شاهد موفقیت فراوان در اداره خانواده و صمیمیت اعضا نسبت به خود خواهند بود.

دوم: از اصول مدیریت اسلامی، حضور پیشروانه مدیر در فعالیت‌ها است. مدیر نباید فقط خود را طراح، برنامه‌ریز و دستوردهنده دانسته، دیگران را مجری اراده خود تصور کند، بلکه باید همیشه پیشقدم و پیشرو باشد، در این صورت اعضای خانواده با عشق و علاقه و با تمام توان همراه و یاور او خواهند شد. رسول خدا(ص) به عنوان الگوی مدیریت صحیح در منزل و جامعه همیشه در انجام کارها پیشقدم بود. خُلف صالح آن حضرت، سیدالشهدا(ع) نیز هنگام دعوت به هجرت و قیام خطاب به شیعیان فرمود:

«هر کس حاضر است خون خود را در راه ما بریزد و آماده ملاقات پروردگار است، با ما کوچ کند که من فردا کوچ خواهم کرد.» (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، ص ۸۰، بوستان کتاب قم، چ اول)

سوم: دلسوزی، خیرخواهی و فداکاری مدیر مجموعه باید برای افراد زیرمجموعه، روشن و ثابت و قطعی باشد تا آنان با تمام توان همراه او باشند. اگر زن و فرزندان به دلسوزی و خیرخواهی و فداکاری شوهر و پدر، باور و اعتماد نداشته باشند، بلکه او را خودخواه و منفعت‌طلب بدانند، در اطاعت و همراهی با او خیر و مصلحت خود را نبینند، پیرو او نخواهند شد و ساز اختلاف کوک خواهند کرد.

چهارم: مدیر باید از خطاها و لغزش‌های افراد زیرمجموعه بخصوص همسرش چشم‌پوشی کند، بالاتر از آن خود را به تغافل و متوجه نشدن بزند. روایت‌های زیر ارزش چشم‌پوشی و نادیده انگاشتن لغزش زیردستان را گوشزد می‌کند:

«من اشرف اعمال الکریم غفلته عما یعلم؛ خود را از آنچه می‌داند غافل نشان دادن، از بهترین اعمال شخص کریم است.» (میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۲۲۸۷)

«ما استقصی کریم قفا؛ انسان‌های بزرگ



مهم مدیریتی است. مدیر موفق کسی است که مسئولیت و وظیفه افراد زیرمجموعه‌اش را بر دوش آنان بگذارد و از دخالت در حوزه آنها و به عهده گرفتن همه مسائل ریز و درشت خودداری ورزد. مرد، مدیر اول خانواده است که باید تصمیم‌های کلی و اصولی را بگیرد؛ زن «رب‌البيت» و «صاحبخانه» و مسئول امور داخلی است. در این حوزه مرد باید فقط نظارت و هدایت داشته باشد، نه دخالت و اجرا.

اگر زن، خود را در حوزه امور داخلی منزل مسئول و مدیر یافت، احساس ارزش و مسئولیت و وظیفه می‌کند و به زندگی دلبستگی پیدا می‌نماید، ولی چنانچه مرد در تمام مسائل دخالت داشته باشد، زن احساس پوچی، بی‌ارزشی، آلت دست شدن و... می‌نماید و به زندگی امید و دلبستگی پیدا نمی‌کند! روایات بیانگر آن است که اهل بیت (ع) همسران خود را «رب‌البيت» و صاحبخانه می‌دانستند و انتخاب نوع و رنگ وسایل و چیدمان آنها را به همسران‌شان واگذار کرده بودند. حتی به منزل که وارد می‌شدند، مطابق خواست و سلیقه آنان لباس می‌پوشیدند. بسیاری از اوقات افرادی به محضر امامان می‌رسیدند و مشاهده می‌کردند امام لباس‌های رنگی و شیک پوشیده، در منزل تکیه‌های رنگی و پستی و فرش وجود دارد. مشاهده این اوضاع برای آنان تعجب‌آور می‌نمود، امامان در توجیه و برای رفع تعجب می‌فرمودند که منزل همسرشان است و اثاثیه متعلق به او و مطابق سلیقه او است و این نوع لباس پوشیدن و آرایش را دوست دارد. (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۹ و ۳۳۶؛ کافی، ج ۶، ص ۴۴۸ - ۴۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲)

پانوشت‌ها :

۱. در فقه چنین قاعده‌ای نداریم که مورد استناد فقها باشد. آنچه هست این روایت شریف است که «لا تکن عبد غیرک، فقد جعلک الله حراً؛ بنده دیگری نباش، چرا که خداوند تو را آزاد آفریده و قرار داده است.» اینکه از این جمله، یک قاعده فقهی استخراج شود نیاز به بحث و بررسی دارد.
۲. البته مشهور فقهاء اجازه گرفتن زن را تکلیف وی و حتی مطلق برای مرد می‌دانند. البته لزوم خروج برای انجام واجبات مثل حج شرعاً مشروط به اذن شوهر نیست. به یک نگاه تکلیف به اجازه بدون داشتن حق منع به صورت مطلق بی معنا است ولی این نگاه تحقیقی نبوده و برای این اجازه هم فایده‌های عقلایی وجود دارد.

هیچ گاه لغزش‌های دیگران را شمارش نمی‌کنند.» (شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۴، حکمت ۸۶)

«من استقصی فقد اساء؛ هر کس لغزش‌های دیگران را شماره کند، بدی کرده است.» (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۸۹؛ کافی، ج ۵، ص ۱۰۰)

«ثلاث لا یزید الله بهن المرء المسلم الا عزاً: الصّبح عمّن ظلمه. ... سه چیز جز بر عزت شخص مؤمن نمی‌افزاید: چشم‌پوشی از ظلم کسی که به او ستم کرده است و...» (میزان‌الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۳)

راوی از امام صادق (ع) پرسید: کدام حق زن بر مرد است که اگر مرد آن را انجام دهد، جزو نیکوکاران به حساب می‌آید؟ امام فرمود: «زن را سیر کند و بیوشاند [هزینه خوراک و پوشاک او را به خوبی تأمین کند] و اگر نادانی کرد، او را ببخشد.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰)

در روایتی رسول خدا (ص) مسلمانان را به رفتار اهل کتاب با همسران خود توجه می‌دهد که به ازدواج و همسری پای‌بند می‌باشند و وقتی با زنی ازدواج می‌کنند حتی اگر زن پیشتر نخ و سوزن به دست نگرفته باشد، یعنی خیاطی و دیگر کارهای خانه را انجام نداده و یاد نگرفته باشد، با این وجود او را با احترام نگاه می‌دارند و طلاق رخ نمی‌دهد. (زناشویی، حسن مصطفوی، ص ۸۲، تهران، انتشارات گلی، به نقل از البیان و التعریف، ج ۱، ص ۱۹۳)

پنجم: گشاده‌دستی برای اهل و عیال از مهم‌ترین مؤلفه‌های پیدا شدن صفا و صمیمیت بین اهل خانه بخصوص زن و شوهر می‌باشد. با توجه به اینکه تأمین هزینه زندگی به عهده شوهر و مدیر خانه است، چنانچه مرد با کوشش بیشتر و با دست دهنده‌تر هزینه خانواده را بپردازد، علاقه اهل خانه به خود را جلب کرده و استحکام نظام و رشته خانواده را افزایش داده است. رسول خدا (ص) فرمود:

«خداوند از کسی راضی‌تر است که بر عیال خود بیشترین آسایش و راحتی را بدهد.» (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۳۲)

«کسی که توان مالی داشته باشد، ولی در روزی بر اهل خانواده‌اش تنگ بگیرد، از ما نیست.» (مستدرک‌الوسائل، ج ۲، ص ۶۴۳)

یکی از بدترین صفات مردان این است که با بخل ورزیدن و تأمین نکردن هزینه خانواده [با اینکه توان دارند] آنان را به تقاضا از دیگران مجبور سازند. (تهذیب، ج ۲، ص ۲۲۶)

ششم: مدیر دارای حالات روحی و نفسانی مختلف است. گاهی خشمگین و گاهی شاداب می‌باشد. از توصیه‌های مهم به همه انسان‌ها بخصوص مدیران این است که از تصمیم‌گیری هنگام خشم و عصبانیت خودداری ورزند، زیرا انسان در هنگام خشم نمی‌تواند تصمیمی حکیمانه و عاقلانه بگیرد، بلکه در آن لحظات وجودش را خشم و غضب فرا گرفته است که از قوای شیطانی می‌باشد و تصمیم در این حالت، تصمیمی شیطانی است. حتی نصیحت در زمانی که خشمگین است، صحیح نیست، چون قطعاً انگیزه اصلاحی نداشته، بلکه برای تحقیر و سرکوب می‌باشد. بهترین عمل در هنگام خشم، سکوت و نشستن است تا خشم فروکش کند، آنگاه با تدبیر و تعقل تصمیم بگیرد و انجام دهد.

هفتم: رعایت حوزه اختصاصی و مدیریتی افراد زیرمجموعه از اصول

محور و انگیزه ازدواج



حسنعلی بنکدار
(نویسنده و پژوهشگر دینی)

در پی دارد. سبک ازدواج در اقوام و ملل و ادیان متفاوت است، اما روح آن و علت غایی در تمام اقوام حتی در انسان‌های اولیه و اقوام بدوی یک چیز بیش نیست. ازدواج از ادراکات بدیهی و اولیه انسان‌ها با سبک‌ها و مسلک‌های متفاوت است اما هدف و اساس یکی است. همان هدف و علتی که انسان‌های اولیه و جنگل‌نشین را در میلیون‌ها سال پیش وادار به این پیوند می‌کرده همان علت هم اکنون انسان‌ها را وادار به این پیوند می‌کند. لذا عقلاً نکاح هر قومی و ملتی برای دیگر اقوام و ملل قابل قبول و احترام است؛ اسلام نیز نکاح اقوام مختلف را پذیرفته «لکل قوم نکاح».

هدف از ازدواج چیست؟

هر حرکت و فعلی که انجام می‌شود - غیر از علت فاعلی و سایر علل - علت غایی و هدفی را در پی دارد. حال سؤال این است که هدف و علت غایی از ازدواج چیست؟ اندیشمندان در اقوام مختلف بنابر ذهنیت و پیش‌فرض‌هایی که داشته‌اند هر کدام هدف یا اهدافی را ترسیم کرده و بر اساس همان اهداف، قوانینی را جعل نموده‌اند تا مبنای این ارتباط و پیوند باشد. معمولاً این قوانین بعضاً مدون و بعضاً نانوشته به خصوص در اقوام گذشته نیز به صورت عادات و رسوم مختلف به چشم می‌خورد. بنابراین هدف‌گذاری و تعریف ازدواج بسیار مهم است زیرا قوانین مقرر بر اساس همین اهداف است؛ لذا می‌توان از این قوانین یا آداب و رسوم اقوام و ملل به اهداف و زیربنای فکری و میزان ارزشی که برای این پیوند قائل‌اند پی برد. همچنین میزان ارزش زن و شخصیت و حقوقی که برای زن قائل‌اند از همین راه معلوم می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت: قوانین وضع‌شده و آداب و رسوم مبتنی بر تلقی و نوع برداشت از پدیده ازدواج و شخصیت و ارزش زن نزد قانون‌گذار و یا اقوام است. (۱)

پس جا دارد نظرات مختلف در این خصوص بیان و بررسی شوند که آیا هدف از ازدواج دفع شهوات، لذت و ارضای غریزه جنسی است؟ آیا ازدواج برای جلوگیری از بی‌بندوباری است؟ آیا برای آرامش و سکون و انس است؟ آیا ناشی از حس اختصاص و تصاحب است؟ آیا نوعی استخدام است؟ آیا به جهت مشارکت داشتن در حیات مادی و معنوی است؟ آیا برای تولید و بقای نسل است؟ آیا برای عشق‌ورزی است؟ آیا برای تربیت نسل و فرزندان و نیز جبران کمبودها است؟ آیا در پی احساس ضعف و نقص است؟

اینها مواردی است که در میان کلمات و نوشته‌ها به چشم می‌خورد. و نیز مواردی دیگر که در لابه‌لای کلمات محققان و اندیشمندان یافت می‌شود. که بعضی به شهوت اصالت داده‌اند. بعضی عشق و بعضی اقتصاد و بعضی تولید نسل و بعضی انس و دیگر موارد. سخن ما در چارچوب قرارداد ازدواج و پیوند است که بنیان خانواده است نه صرف ارتباط جنسی خارج از این پیوند، چرا که ارتباط جنسی و خاموش شدن آتش شهوت ممکن است از راه‌های دیگری مثل روسپی‌گری، ارتباط با همجنس مثل قوم لوط، خودارضایی، ارتباط با حیوانات یا احتلام در خواب و غیره صورت بگیرد. ازدواج تن دادن و تمهد به آداب و رسوم و قوانین مدون و آثاری که در پی دارد می‌باشد.

خانواده نخستین و کوچکترین نهاد اجتماعی است که با گسترش آن جامعه به وجود می‌آید. جامعه عشائری، جامعه روستایی و شهری که در نهایت سبب ایجاد تمدن بزرگ بشری می‌شود. کارآمدترین نهاد در میان نهادهای جامعه نهاد خانواده است. خانواده کانون اصلی هویت اخلاقی سیاسی و اقتصادی جامعه است زیرا در فضای خانه و خانواده است که شخصیت و هویت افراد از کودکی شکل می‌گیرد و فرزندان با روحیه لطیف و اخلاق نیکو یا با روحیه خشن و پرخاشگر به وجود می‌آیند. روحیاتی که زمینه ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود. همان طوری که فرزندان در قیافه و صفات ذاتی در پرتو قانون علیت وارث پدر و مادر هستند بخش اعظم صفات عرضی نیز در خانه و خانواده به آنها القاء می‌شود.

خانواده در پرتو ازدواج متحقق می‌شود. قبل از ازدواج، زن و مرد دو انسان مستقل و آزاد و هر کدام دارای حقوق خاص انسانی می‌باشند، ولی در پرتو ازدواج و تشکیل خانواده، حقوق خانواده، حقوق زن و مرد و حقوق فرزندان و والدین و مسائلی چون اخلاق و تربیت و سایر اهدافی که در پرتو ازدواج تعریف می‌شود پیش می‌آید.

همچنین طلاق، آثار و احکام آن از فروعات و زیر مجموعه‌های ازدواج هستند و اگر ازدواج و تولید نسل نبود، «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَدْكُوراً» [انسان/۱]

بر این اساس خانواده را این گونه تعریف می‌کنیم: «به گروهی از افراد که در پرتو ازدواج و ارتباط سببی و نسبی با هم زندگی می‌کنند یا با هم مرتبط هستند خانواده گفته می‌شود.» تمام حقوق و احکام بر اساس همین ارتباط است. لذا به افرادی که بدون ارتباط سببی یا نسبی در مکانی جمع شوند یا با هم مرتبط باشند خانواده گفته نمی‌شود. هر چند ممکن است بعضی از نهادها مثل نهاد سرشماری و یا در فرهنگ خاصی به این گروه خانواده اطلاق کنند. ولی هیچ کدام از احکام و حقوق خاص خانواده را ندارند و به همین جهت است که فرزندخوانده اگر چه عرفاً جزو خانواده محسوب می‌شود ولی چون ارتباط او در خانواده سببی و نسبی نیست ذاتاً از افراد خانواده محسوب نمی‌شود، بلکه بالعرض و بالتبع جزو افراد خانواده به حساب می‌آید. لذا احکام و حقوق او با افراد نسبی و سببی خانواده متفاوت است. لذا خداوند متعال در قرآن به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» [احزاب/۴]؛ و پسر خواندگان شما را پسران واقعی شما قرار نداده است این گفتار شما به زبان شما است ولی خداوند حقیقت را می‌گوید و اوست که به راه راست هدایت می‌کند.

بنابراین چون ازدواج پایه و اساس خانواده است، قصد داریم در این مقاله نگاهی اجمالی به زوجیت و اهداف آن و همچنین فلسفه جعل بعضی از احکام و حقوق آن از نظر قرآن داشته باشیم.

تعریف ازدواج

ازدواج یک پیوند و قرارداد حقوقی است که بین زن و مرد بر اساس مقررات قانونی، دینی یا عرفی یا قبیله‌ای بسته می‌شود و آثاری را هم

هدف ازدواج در زبان قرآن

خداوند متعال مسئله زوجیت را به طور عام در تمام موجودات جاری می‌داند و اساس تکثر و بقای نوع را در پرتو زوجیت می‌داند. با بررسی آیاتی که در رابطه با زوجیت است سرّ زوج خلق کردن انسان و هدف از ازدواج از زبان قرآن روشن خواهد شد.

زوجیت عام در قرآن

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمَنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» [یس/۳۶]؛ منزّه است خدایی که همه زوج‌ها را آفرید زوج‌هایی که از زمین می‌رویند و آن زوج‌هایی که از خود شماست و آن زوج‌هایی که شما نمی‌دانید. پس زوجیت اختصاص به انسان و حیوان ندارد که مشهود است، بلکه آنچه از زمین می‌روید و آنچه شما نمی‌دانید، مخلوقاتی که هنوز شما از وجود آنها یا کیفیت تکثیر و پیدایش آنها خبر ندارید همه زوج‌اند. در این آیه کریمه حیوان را به طور خاص ذکر نکرد، شاید آنچه از زمین می‌روید شامل حیوان هم بشود چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَنْتَبَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» [نوح/۱۷]؛ پس خداوند موجودات این عالم مشهود را از راه زوجیت تنظیم و تکثیر نموده است. البته در این عالم دو نیروی مثبت و منفی، دو موجود فاعل و منفعل متجلی است که در انسان و حیوان به این زوج مذكر و مؤنث، (نر و ماده) گفته می‌شود و در دیگر علوم مختلف اصطلاحات خاص خودش را دارد.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رِكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» [نور/۴۳]؛ آیا نمی‌بینی که خداوند ابری را به حرکت در می‌آورد پس بین آنها پیوستگی می‌دهد سپس آنها را متراکم می‌کند سپس دانه‌های باران را می‌بینی که از ابرها خارج می‌شوند. منظور از تألیف که باعث خروج باران می‌شود همان بار الکتریسته مثبت و منفی است که نقش مهمی در بارور شدن ابر و نزول باران دارد. چنانچه امروزه ابرها را بطور مصنوعی نیز بارور می‌کنند.

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» [حجر/۲۲]؛ بادها را فرستادیم تا باردار کنند. سپس آب را از آسمان فرستادیم که شما را با آن سیراب کنیم و شما ذخیره‌کننده آن نیستید. پس کار لقا و بارور کردن ابرها به دست باد است که دو نیروی مثبت و منفی را به هم می‌رساند.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [الذاریات/۴۹]؛ و هر چیزی را جفت آفریدیم باشد که متذکر شوید. این زوجیت عام است که در این آیات اشاره شده و در آیه ۳۶ سوره یس می‌فرماید: «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، اکنون بین ذراتی که گرد هسته اتم چرخش دارند دو بار مثبت و منفی را کشف کرده که باعث این حرکت و زایش است. کل عالم چنین است کل هم در حکم جزء است. پس در کوچک‌ترین موجودات عالم که به اتم نام نهاده شده زوجیت و جفت بودن وجود دارد تا برسد به انواع نبات و حیوان و انسان. لذا در همه جا زوجیت و دو نیروی مثبت و منفی جریان دارد که البته جای بحث و تحقیق این

مسئله در این مقاله نیست.

آیات زوجیت نباتات

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» [شعراء/۷]؛ آیا به زمین توجه نمی‌کنند چقدر رویدادیم در آن از هر زوج کریمی.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» [القمان/۱۰]؛ و از آسمان آبی فرستادیم و از هر نوع گیاهی زوجی نیکو و با ارزش خلق کردیم.

«فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتُ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ» [حج/۵]؛ چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویداند.

«جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» [رعد/۳]؛ در زمین از هر چیزی دو جفت قرار دادیم.

آیات زوجیت انسان

«وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» [نبا/۸]؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» [حجرات/۱۳]؛ «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ نَرْبَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا» [فاطر/۱۷]؛ «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ» [قیامت/۳۹]؛ «وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ» [نجم/۴۵]

آیاتی که هدف از زوجیت انسان را بیان می‌کند

«فَاطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» [شوری/۱۷]؛ آفریننده زمین و آسمان از جنس خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد و از چارپایان هم ازواجی قرار داد تا با این تدبیر شما را زیاد کند چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست. در این آیه علت زوجیت را از دیداد و تکثیر نسل معرفی می‌کند.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفْدَةً» [نحل/۲۲]؛ خداوند برای شما از جنس خودتان ازواجی را قرار داد و از ازدواج شما فرزندان و نوادگان قرار داد. در این آیه نیز از دیداد نسل به عنوان هدف ذکر شده است.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» [روم/۲۱]؛ از آیات خداوند این است که از جنس خودتان برای شما ازواجی را خلق کرد تا محل آرامش شما باشد و بین شما مودت و رحمت قرار داد. در این آیه سه مطلب را در کنار زوجیت ذکر می‌کند تسکین، مودت و رحمت.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لِنِ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّكْرِينِ» [اعراف/۱۸۹]؛ در این آیه نیز تسکین و حمل و صاحب فرزند شدن ذکر شده، همچنین انتقال نطفه. تغشاهای بر گرفتن و کنایه از انتقال نطفه به رحم زن است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» [نساء/۷]؛ در این آیه نیز

مَنْ مَاتَ وَلَهُ خَلْفٌ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَمُتْ.» (۸) و قَالَ (ص): «أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَ لَهَا ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ كَانُوا لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ» (۹)

از این آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که در تکوین و نفس الامر هدف از زوجیت چه زوجیت عام و چه زوجیت خاص مثل زوجیت حیوان و انسان چیزی نیست مگر تکثیر و بقای نوع. اما لازمه دو جنس بودن یک نوع (مثل نر و ماده بودن انسان) از نظر تکوین و طبیعت، صفات و نیازهایی است که این نیازها و کاستی‌ها در همراهی و در کنار جنس مخالف برآورده شود. برآورده شدن این نیازها و کاستی‌ها را نباید به عنوان هدف اصلی بلکه به عنوان لازمه آن هدف اصلی قلمداد می‌کنیم. مثلاً تسکین و آرامش یا عشق و محبت و یا لذت و دفع شهوت و ارضای غریزه جنسی و یا تأمین نیازهای مادی و معنوی فرزندان اینها همه لازمه زوجیت است که تأمین می‌شود. خالق حکیم از بعضی از این امور به عنوان ابزار رسیدن به آن هدف اصلی که تکثیر

و بقای نوع است استفاده کرده است. بعضی خیال کرده‌اند که آن چیزی که زوجین را به یکدیگر پیوند می‌دهد منحصرآطمع و شهوت یا حسن استخدام و بهره‌وری است. اینها گمان کرده‌اند که زن و مرد همیشه به چشم شهوت و لذت به همدیگر نگاه می‌کنند در حالی که قرآن مودت و رحمت و سکون و آرامش را از آیات خود در خلقت زوج می‌داند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم/۲۱)؛ چطور است وقتی که شهوت نباشد و یا یکی از همسران دچار بیماری و گرفتاری می‌شود دیگری هر آنچه دارد فدای او می‌کند. اگر شهوت و بهره‌وری ملاک بود باید او را رها کند. کسانی که مسئله ازدواج را از این زاویه یعنی هدف‌گذاری بررسی کرده‌اند - بعضاً یک هدف و بعضاً چند هدف را موضوع قرار داده‌اند- اینها از آن هدف اصلی و حقیقت امر غافل مانده‌اند. مثلاً عشق را اصل و هدف اصلی قرار داده‌اند و گفته‌اند در پرتو عشق شهوت دفع می‌شود یا سکون و آرامش حاصل می‌شود و نسل تکثیر می‌شود. یا هدف را هم عشق، هم تکثیر نسل و هم سکونت و آرامش و ارضای غریزه جنسی دانسته‌اند؛ یعنی هر کدام از اینها را مستقلاً جزو اغراض و اهداف دانسته‌اند در

حالی که این اغراض در مرحله بعدی قرار دارند. همان طور که اشاره شد در واقع و نفس الامر از زوجیت و ازدواج یک هدف دنبال می‌شود و آن تکثیر و بقای نوع است و مابقی صفات و نیازها لازمه تکثیر و بقای نسل است و چون برای رسیدن به این هدف تشریح و ارشاد کارساز نیست خداوند حکیم ساختار وجودی و تکوین نبات، حیوان و انسان را به گونه‌ای ترسیم کرده تا تکثیر و بقای نوع به طور طبیعی و غریزی حاصل شود. در حیوان برای بقا و سلامت نسل غریزه را حاکم کرد و در

تکثیر نسل و بقا نوع مد نظر است.

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» [زمر/۶]؛ در این آیه نیز تکثیر نسل مورد اشاره است که در بطون و شکم مادران حاصل می‌شود: يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ. «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» [انعام/۹۷]؛ در این آیه تکثیر و انشاء انسان از یک نفس ذکر شده که بعضی در رحم‌ها مستقر و بعضی از رحم‌ها خارج شده‌اند.

«قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» [هود/۴۰]؛ به حضرت نوح گفتیم از هر زوجی دو نفر (نر و ماده) در کشتی قرار بده تا نسل اینها منقرض نشود.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» [فرقان/۵۴]؛ ابتدای خلقت انسان آب است و تکثیر و ازدیاد از طریق ازدواج است، یعنی نسبت نسبی پیدا می‌کنند مانند پدر و فرزند و بعضی هم داماد از طریق ازدواج خانواده می‌شود. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَمَّاكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» [نور/۳۲]؛ در این آیه ترغیب به ازدواج می‌شود و می‌گوید فقر نباید مانع ازدواج باشد چرا که خدا فقیران را غنی می‌کند.

«فَلَا تَعْضَلُوهُمْ أَنْ يَبْتِخِنَ أَزْوَاجَهُنَّ» [بقره/۲۳۲]؛ نباید زنان را از ازدواج (دوباره) با همسران خود منع کرد. «نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْتُكُمْ أَنْتِي سِتْمْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ» [بقره/۲۳۳]؛ زنان را حرث و مزرعه‌ای برای تکثیر نسل می‌داند. عبارت «وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ» تشویق به ازدیاد اولاد است.

«وَإِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ» [تکویر/۷]؛ قسم به نفوس است آن هنگامی که در قیامت نفوس مؤمن با حورالعین تزویج می‌کنند، چنانچه: و لهم فیها ازواج مطهرة. روایات فراوانی هم داریم که هم ترغیب به ازدواج می‌کند و هم هدف ازدواج که ازدیاد نسل است را ذکر می‌کند.

قال رسول الله (ص): «النكاح سنتی فمن رغب فقد رغب عن سنتی فلیس منی» (۲) و قَالَ (ص): «تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَبُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ». (۳) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) إِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) يَقُولُ - إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». کسی که از ترس فقر ازدواج نکند به خداوند بدبین است خداوند فرموده: اگر فقیر باشند خداوند از فضل خودش آنها را بی‌نیاز می‌کند. (۴) یا «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النَّصْفِ الْبَاقِي» (۵)

همچنین بعضی از روایاتی که در مورد زن ولود است:

و قَالَ (ص): «الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزِيبِ.» (۶) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ، الْوُدُودُ، الْعَفِيفَةُ.» (۷) قَالَ (ص): «وَرُويَ أَنَّ مَنْ مَاتَ بِلَا خَلْفٍ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي النَّاسِ وَ

خداوند

موجودات این عالم

مشهود را از

راه زوجیت تنظیم و

تکثیر نموده است. البته

در این عالم

دو نیروی مثبت

و منفی، دو موجود

فاعل و منفعل

متجلی است که در

انسان و حیوان به این

زوج مذکر و مؤنث،

(نر و ماده) گفته

می‌شود و در

دیگر علوم مختلف

اصطلاحات خاص

خودش را دارد.

انسان که عقل و اختیار وجود دارد تشریح و تشویق را در کنار عقل و میل جنسی قرار داد. گزینه جنسی در طالب و مطلوب یکی از این صفاتی است که به عنوان ابزار در تأمین آن هدف اصلی از آن استفاده شده است. (۱۰) چنان چه اشاره کردیم اساس حرکت و تکثیر در ریزترین جزو ماده که اتم باشد تا حرکات و کنش و واکنش همه کائنات در گرو دو نیروی مثبت و منفی است: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [ذاریات/۴۹]؛ پس زوج بودن جزو قوانین و ضوابط دائمی و اساسی این نظام مادی است. این دو نیروی مثبت و منفی در موجودات زنده مثل حیوان و انسان به صورت دو جنس مخالف مذکر و مؤنث متجلی شده است. خداوند ابتدا یک فرد از نوعی را مثل انسان ایجاد کرد و حیات بخشید و موت را نیز بر او مسلط کرد. حکمت اقتضا می‌کند برای بقاء و تکثیر این نوع چاره‌ای اندیشیده شود و تنها زوجیت و تولد است که این هدف را تأمین می‌کند. لذا فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» [نساء/۷]. بر همین اساس است که گفتیم هدف و علت غایی از زوجیت و ازدواج در واقع و نفس الامر فقط تکثیر و بقای نوع است و دیگر گزینه‌ها مثل شهوت، عشق، مودت، تسکین و غیره همه ابزاری است برای رسیدن به همین هدف و تقدس ازدواج در اسلام ناشی از همین هدف است. اما در ظاهر، ملاک احکام چیزی دیگر است. البته اینکه گفتیم هدف و علت غایی در واقع و نفس الامر از زوجیت و ازدواج، تولید و بقای نسل است باعث این برداشت نشود که راقم این سطور فقط با این دید و زاویه به ازدواج نگاه می‌کند و نسبت به این مسئله یک دیدگاه تک بعدی دارد، مثل بعضی که فقط شهوت یا عشق یا اقتصاد را هدف قرار داده‌اند. بلکه درست است که تولید و بقای نسل علت غایی است و شهوت، تسکین، مودت، عشق وسیله است اما این هدف‌گذاری در اصل خلقت و تکامل و در پس پرده این تکوین است ولی در ظاهر آنچه سبب کنش و واکنش می‌شود شهوت است که عشق، مودت، تسکین و... از فروعات آن است. لذا در ظاهر، گزینه جنسی محور قرارداد ازدواج قرار گرفته است. به همین جهت است که در قرآن و احادیث این عناوین نفی و یا نادیده گرفته نشده است، بلکه در تشریح چه در احکام و چه در اخلاق این عناوین مورد توجه بوده و در مواردی هم تأکید شده است. وجود این صفات شیرینی و کمال ثانوی حیات است مثلاً در بعضی از آیات به عناوینی مثل عشق و محبت، مودت، رحمت یا سکون و آرامش به عنوان یکی از نیازهایی که در کنار زوج

تأمین می‌شود اشاره شده است که قبلاً اشاره شد.

امام سجاد (ع) در ضمن دعا و بیان فلسفه خلقت شب و روز چنین می‌فرماید: «فخلق لهم الليل ليسكنوا من حركات التعب و نهضات النصب و حيله لباساً ليليسوا من راحتة و منامه فيكون ذلك لهم جماعاً و قوّة و لينالوا به لذة الشهوة»؛ (۱۱) خداوند شب را برای مردم خلق کرد تا در شب از تعب و سختی‌های روز به آرامش برسند و شب را لباس قرار داد تا از لباس راحتی و آرامش و خواب آن را به خود ببوشانند تا با این استراحت قوای آن‌ها به نشاط و راحتی برسد تا بتوانند به لذت و شهوت برسند.

و لذا اگر به قرارداد عقد نکاح و الزامات آن برای طرفین نگاه کنیم لذت و جماع و دفع شهوت از حقوق اصلی مرد به حساب آمده است و همین حق را مفاد و ملاک قرار داده است و هر شرطی که خلاف این حق باشد باطل است. حتی کثیری از روایات اخلاقی که شامل توصیه‌هایی اخلاقی برای زنان است به رعایت همین جهت باز می‌گردد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْعَفِيفَةُ الْعَلِمَةُ» (۱۲)؛ قال الصادق (ع): «أَنَّه قَالَ: خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْعَفِيفَةُ الْعَلِمَةُ عَفِيفَةٌ فِي نَفْسِهَا وَ فُرْجِهَا عَلِمَةٌ عَلَى زَوْجِهَا» (۱۳)؛ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لَا يَجِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تَنَامَ حَتَّى تَعْرِضَ نَفْسَهَا عَلَى زَوْجِهَا- تَخْلَعُ قِيَابَهَا وَ تَدْخُلُ مَعَهُ فِي لِحَافِهِ- فَتَلْزِقُ جِلْدَهَا بِجِلْدِهِ فَإِذَا فَعَلَتْ ذَلِكَ فَقَدْ عَرَضَتْ.» (۱۴)

در تمام احکام، تشریح بر اساس تکوین است و به همین جهت است که در قوانین و احکام و مقرراتی که برای ازدواج ارائه شده است این جنبه یعنی شهوت، نقش اصلی را دارد. لذا در قرارداد ازدواج هر عملی که با این حق در تضاد باشد منوط به اجازه شوهر است و زن در کلیه افعالی که با این حق مرد اصطکاک داشته باشد باید از شوهر خود اذن بگیرد. فقط چند مورد واجب الهی است که حق خداوند مقدم بر این حق شوهر است مثل نماز، روزه و حج واجب. حتی زن می‌تواند شرط کند که من بچه‌دار نشوم ولی نمی‌تواند عدم التذاذ و یا عدم مجامعت را شرط کند چون چنین شرطی با مفاد قرارداد ازدواج مخالف است. زن نباید بدون اجازه مرد کارهایی که متضاد با این حق است را انجام دهد. تنها موردی که در شریعت اسلامی به عنوان وظیفه زن در قبال همسر قید شده است که با امضای قرارداد ازدواج متعهد می‌شود همین حق است و زن در قبال کارهای خانه و فرزندداری وظیفه‌ای ندارد و می‌تواند طلب مزد کند؛ تنها این مورد است که اگر تمکین نکند آثار و تبعاتی برای زن به همراه دارد. البته اشتباه نشود و چنین برداشت نگردد که پس اسلام به زن تنها به عنوان موجودی که برای دفع شهوت مرد است نگاه می‌کند. زیرا همین مطلب را در رابطه با فلسفه زوجیت که تکثیر و بقای نسل است گوشزد کردیم که این معنا از مفاد قرارداد ازدواج است که در مقابل این کار، تمام نیازهای مادی و معنوی زن تأمین می‌گردد. زن می‌تواند چنین قراردادی را قبول نکند و اصلاً ازدواج ننماید. از مطالبی که اجمالاً بیان شد پاسخ سؤالی که ممکن است به ذهن بعضی خطور کند داده می‌شود. ولی به جهت اهمیت این اشکال و به جهت تشحیذ و توجه دادن اذهان، اشکال را بیان می‌کنم.

مرحوم علامه طباطبایی فلسفه اصلی زوجیت و نکاح را تکثیر و بقای نسل دانسته و می‌فرماید: اصلاً اگر به کیفیت خلقت زن و مرد و جهاز آنها نگاه کنی می‌فهمی که این جهاز فقط برای تولید و ازدیاد نسل است و خداوند برای تأمین این هدف، شهوت را در دو طرف مسلط نمود تا به طور طبیعی این هدف تأمین شود.

وسيله جبران مرگ قرار داده است تا آنان را آگاه کند که دریای مقدرات او از لحاظ سود و زیان، خیر و شر دشوار و آسان پیچیده و گسترده بر جهانیان فیض بخش است.»

مرحوم علامه طباطبایی فلسفه اصلی زوجیت و نکاح را تکثیر و بقای نسل دانسته و می‌فرماید: اصلاً اگر به کیفیت خلقت زن و مرد و جهاز آنها نگاه کنی می‌فهمی که این جهاز فقط برای تولید و ازدیاد نسل است و خداوند برای تأمین این هدف، شهوت را در دو طرف مسلط نمود تا به طور طبیعی این هدف تأمین شود: «و من الحوائج الاولیة الانسانیة حاجة کل من صنفیه الذکور و الاناث الی الآخر بالنکاح و المباشرة و لا ریب ان المطلوب بالنظر الی الصنع و الایجاد بذلک بقاء النسل و قد جهّز الانسان بغریزة شهوة النکاح للتوسل به الی ذلک... فلم یضمن بقاء الغسل الا الازدواج» (۱۸)؛ یکی از حوائج اولیه انسان احتیاج هر یک از دو جنس نر و ماده به جنس مخالف است که با او در آمیزد و عمل جنسی انجام دهد و شکی نیست که مطلوب از این صنع و ایجاد جهاز بقای نسل است لذا خداوند انسان را مجهز کرد به غریزه شهوت تا این مطلوب حاصل شود و بقای نسل را هیچ چیزی غیر از ازدواج تضمین نمی‌کند.

همچنین: «عمل النکاح من اصول الاعمال الاجتماعیه و البشر منذ اول تکونه و تکثره حتی الیوم لم یخل هذا العمل الاجتماعی و قد عرفت ان هذه الاعمال لابد لها من اصل طبیعی ترجع الیه ابتداءً و بالآخره و قد وضع الاسلام هذا العمل عند تقنینه علی اساس خلقه الفحوله و الاناس اذ من البین ان هذا التجحیز المتقابل الموجود فی الرجل و المرثة و هو تجحیز دقیق یستوعب جمیع بدن الذکور و الاناث لم یوضع هبائاً باطلاً و من البین عند کل من اجاد التامل ان الطبعة الانسان الذکور فی تجحیزها لا ترید الا الاناث و کذا العکس و ان هذا التجحیز لا غایة له الا تولید المثل و ابقاء النوع بذلک فعمل النکاح بینی علی هذه الحقیقة و جمیع الاحکام المتعلقة به تدور مدارها و لذلك وضع التشريع علی ذلک ای علی البضع و وضع علیه احکام الفقه و المواقفه و اختصاص الزوجة بالزوج و احکام الطلاق و العده و الاولاد و الارث و نحو ذلک.» (۱۹)

عمل نکاح یکی از اصول اعمال اجتماعی بشر است و بشر از همان آغاز پیدایش و ازدیاد خود تا به امروز دست از این عمل اجتماعی نکشیده و قبلاً هم گفته بودیم که این اعمال باید ریشه‌ای در طبیعت داشته باشد تا با آغاز و انجامش به آن ریشه برگشت کند. اسلام وقتی می‌خواهد این عمل جنسی را با قانون خود نظام بخشد اساس تقنین خود را بر اساس خلقت دو آلت تناسلی نری و مادگی نهاده است چون دو جهاز تناسلی متقابل که در مرد و زن است هر دو در کمال دقت ساخته شده و همه بدن آنها را شامل می‌شود و بیهوده و عبث خلق نشده است و هر متفکری که در این باره خوب دقت کند به روشنی خواهد دید که طبیعت مرد در مجهز شدن به جهاز نری چیزی به جز جهاز طرف مقابل را نمی‌طلبد همچنین طبیعت زن در تجهیزش در آلات مادگی چیزی جز جهاز طرف مقابل را نمی‌جوید و این دو جذب در کشش طرفینی خود هدفی به جز تولید مثل و بقای نوع بشر را دنبال

اگر کسی اشکال کند که شما گفتید از آیات چنین به دست می‌آید که هدف و غایت زوجیت و ازدواج در نفس الامر تولید و بقای نوع است ولی وقتی ما احکام و قوانین مقرر در قرارداد ازدواج و باب نکاح و تعریف نکاح و ازدواج را ملاحظه می‌کنیم خلاف آن برداشت است، گویی که محور اصلی شهوت است، و این نوعی تناقض است در حالی که علی القاعده باید محور تمام احکام، تولید مثل و پرورش فرزندان باشد نه غریزه جنسی. در صورتی که نظر خاصی داشته باشید از آن استقبال می‌کنیم.

برای تأیید اصل مطلب (هدف نهایی از ازدواج، بقای نسل است) دیدگاه تنی چند از بزرگان را بیان می‌کنیم. مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، هدف اصلی از ازدواج را تولید مثل شمرده: «الفائدة الأولى الولد و هو الأصل و له وضع النکاح و المقصود بقاء النسل و أن لا یخلو العالم عن جنس الإنسان و إنما الشهوة خلقت باعثة مستحثة کالموکل بالفحل فی إخراج البذر و بالانثی فی التمکین من الحرث تلطفاً بهما فی السیاقه الی اقتناص الولد بسبب الوفاق» (۱۵)

فایده اول از ازدواج، فرزند است که پایه و اصل است و ازدواج برای آن تشریح شده و هدف نهایی از ازدواج، بقای نسل است و اینکه این عالم خالی از جنس بشر نشود و شهوت از آن رو آفریده شده که محرکی برای بقای نسل باشد...

مولف، خطبه این فصل از کتاب را به نحوی زیبا در قالب براعت استهلال (۱۶) تنظیم نموده که هدف از ازدواج از آن فهمیده می‌شود به جهت زیبایی این خطبه قسمتی از آن را ذکر می‌کنیم: «و من بدائع أطفاه أن خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و سلط علی الخلق شهوة اضطرهم بها الی الحرثه جبراً و استبقی بها نسلهم إقهاراً و قسراً، ثم عظم أمر الأنساب و جعل لها قدراً فحرم بسببه السفاح و بالغ فی تقبیحه ردعاً و زجراً و جعل اقتحامه جریمة فاحشة و أمراً إمرأه و ندب الی النکاح و حث علیہ استجاباً و أمراً فسبحان من کتب الموت علی العباد فأذلهم به هدماً و کسراً، ثم بئ بذور النطف فی أراضی الأرحام و أنشأ منها خلقاً و جعله لکسر الموت جبراً، تنبیهاً علی أن بحار المقادیر فیاضة علی العالمین نفعاً و ضرراً و خیراً و شرراً، و عسراً و یسراً، و طیباً و نشراً.» (۱۷)؛ از جمله الطاف زیباییش آن است که از آب بشری را آفرید و او را وابسته خویشاوند قرار داد و بر مخلوقات شهوت را مسلط کرد تا بدان وسیله ناخواسته وادار به تولید مثل شوند و از این راه به حکم جبر بدون اختیار نسل‌شان باقی بماند و انگهی مسأله انساب را مهم شمرده و به آن ارج نهاده است و به همین جهت زنا را حرام شمرده و به جهت منع و جلوگیری از آن این عمل را سخت زشت شمرده و ارتکاب آن را هرزگی و کار زشت دانسته است و مردم را به ازدواج دعوت کرده و به صورت امری مستحب و فرمان الهی بر آن تشویق کرده است. پاک و منزه است خداوندی که مرگ را بر بندگان مقرر فرموده و بدان وسیله آنان را محکوم به مرگ و در هم شکستگی کرده و از طرفی بذر نطفه‌ها را در زمین رحم‌ها پراکنده ساخته و افراد جدید از آن به وجود آورده و آن را

حسب آن هدف اصلی و با توجه به آثار و تبعات که ازدواج برای زن و مرد در پی دارد می‌باشد.

آثار و تبعات ازدواج

آثار و تبعاتی که ازدواج برای هر کدام از زوجین دارد بسیار مهم است، چون همین آثار و تبعات است که مبنای ملاک حقوق طرفین و مبنای جعل احکام و قوانین در مرحله عمل قرار می‌گیرد. اشاره شد که در اسلام تشریح و قانونگذاری بر اساس تکوین است. احکام و قوانین پیشنهاد شده در قرآن و سنت صحیح بر اساس آثار و تبعاتی که پیوند ازدواج بر هر کدام از زوجین به دنبال دارد می‌باشد. بنا بر این، این آثار و تبعات یا فیزیکی و ارگانیکی است یا تعهدی. ازدواج برای مرد تبعات فیزیکی و ارگانیکی ندارد فرض این است که مرد قبل از ازدواج شهوت، نعوظ، نطفه و خروج منی را دارد. در اینگونه امور با ازدواج و همبستر شدن هیچگونه تغییری در او حاصل نمی‌شود و چیزی را از دست نمی‌دهد. ولی با امضا و تعهد کردن عقد ازدواج ملزم به احکام و قوانینی می‌شود که ناشی از ازدواج است یعنی تأمین تمام نیازهای زن. اما ازدواج برای زنان هم تبعات فیزیکی و ارگانیکی دارد و هم تبعات تعهدی. تبعات تعهدی زن مانند مرد است تعهد نسبت به مفاد قوانین و احکام و آداب و رسوم و اخلاق است که هر قوم و قبیله و هر دین و آیینی به نحو خاص برای این پیوند در نظر گرفته است. اما تبعات فیزیکی و ارگانیکی ازدواج برای زن بسیار زیاد است زن با اولین خلوت و تماس جنسی و با در اختیار مرد قرار دادن مهبل خود، بکارت خود را از دست می‌دهد. مرحله بعدی آستن شدن است از مرحله اول که انتقال نطفه داخل رحم است تا وضع حمل و بعد از آن مراحل متعددی که هر کدام از این مراحل یک حالت فیزیکی و ارگانیکی خاصی را برای زن به دنبال دارد که بعضی از این آثار تا آخر عمر برای زن باقی می‌ماند. خداوند همه این حالاتی که برای زنان پیش می‌آید را ملاحظه کرده و طبق این حالات احکام خاصی و برنامه حقوقی خاصی را ارائه داده است تا عدالت در بین زوجین جاری شده باشد. (۲۲) از نظر قرآن و سنت صحیح اسلامی زن و مرد همان طوری که قبل از ازدواج از نظر حقیقی و حقوقی کاملاً برابر و آزادند بعد از ازدواج نیز کاملاً آزادند. هر دو بالغ، عاقل و مختارند و می‌توانند این پیوند و قرارداد را امضا کنند و به مفاد آن متعهد شوند و یا می‌توانند بطور کلی ازدواج نکنند و تا آخر عمر مجرد بمانند و چنین قراردادی را امضا نکنند همچنین در انتخاب همسر کاملاً آزاد و با هر کسی که بخواهند می‌توانند ازدواج کنند حتی پدر و مادر هم نمی‌توانند آن‌ها را وادار به انتخاب شخص خاصی بکنند. اما اگر قرارداد ازدواج را امضا کردند و به ازدواج متعهد شدند (مانند تمام قراردادها) تا آخر باید متعهد باشند مگر اینکه قرارداد ازدواج را فسخ کنند و در فسخ قرارداد نیز هر کدام از زوجین کاملاً آزاد و مختارند. ممکن است این اشکال به ذهن شما خطور کند که پس چرا طلاق به دست مرد است. این مطلب را در جای خودش بحث شده است. از اقسام طلاق یک قسم آن به دست مرد است که می‌تواند به طلاق رضایت ندهد و آن طلاق است که هزینه آن را مرد باید پرداخت کند ولی اقسام

نمی‌کنند پس عمل نکاح اساسش بر همین حقیقت طبیعی است و تمام احکامی که از اسلام در رابطه با این عمل است همه پیرامون همین حقیقت یعنی تولید مثل دور می‌زند و می‌خواهد این عمل به صورت بازپچه انجام شود. و خلاصه همه احکام مربوط به حفظ عفت و چگونگی انجام عمل همخوابگی و اینکه هر زن مختص به شوهر خویش است و نیز احکام طلاق و عده و اولاد و ارث و امثال آن همه برای همین است که این دو جهاز در راهی به کار بیفتد که برای آن خلق شده‌اند یعنی بقاء نوع بشر.

شهید مطهری نیز به این مسئله توجه داشته و درباره تفاوت‌های مرد و زن تحت عنوان شاهکار خلقت می‌نویسد: «این مسئله از عجیب ترین شاهکارهای خلقت است. درس توحید و خداشناسی است، آیت و نشانه‌ای است از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان، نمونه بارزی است از اینکه جریان خلقت تصادفی نیست، طبیعت جریانات خود را کورمال کورمال طی نمی‌کند دلیل روشنی است از اینکه بدون دخالت دادن اصل «علت غایی» نمی‌توان پدیده‌های جهان را تفسیر کرد. دستگاه عظیم خلقت برای اینکه به هدف خود برسد و نوع را حفظ کند جهاز عظیم تولید نسل را به وجود آورده است... برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وادار طرح وحدت و اتحاد آن‌ها را ریخته است کاری کرده است که خودخواهی و منفعت‌طلبی که لازمه هر ذی‌حیاتی است تبدیل به خدمت و گذشت و ایثار گردد آن‌ها را طالب همزیستی با یکدیگر قرار داده است و برای اینکه طرح کاملاً عملی شود و جسم و جان آن‌ها به هم پیوند تفاوت‌های عجیب جسمی و روحی در میان آن‌ها قرار داده است و همین تفاوت‌هاست که آن‌ها را بیشتر به یکدیگر جذب می‌کند عاشق و خواهان یکدیگر قرار می‌دهد اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود محال بود که بتواند مرد را به خدمت خود وادار و مرد را شایسته وصال خود کند. و اگر مرد همان صفات جسمی روانی زن را می‌داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی‌ترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او به حساب آورد، مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است.» (۲۰)

خلاصه اینکه زن و مرد نقص‌هایی دارند که با در کنار هم قرار گرفتن این نقص‌ها مرتفع می‌شود اصلاً به جهت همین کمبودها و نقص‌ها است که هر کدام به دیگری میل دارد و هر کدام کمال خود را در دیگری می‌یابد. اولین و اصلی‌ترین نیاز آن‌ها که در پس پرده پنهان است و ممکن است ابتداً به آن توجهی هم نداشته باشند بقای نسل و استمرار وجودشان هست که در به دست آوردن فرزند حاصل می‌شود. این کشش و اتحاد در طول تاریخ بشریت در اقوام و ملل مختلف (چنانچه در تعریف ازدواج اشاره شد) به سبک‌های مختلفی اجرا شده است. (۱-۲) بنابراین هر قوم و ملتی بنابر نگاه و زیربنای فکری خودشان سنت و قوانینی را تنظیم و اجرا می‌کنند. آنچه را خداوند در ارتباط با این اتحاد و ازدواج جعل و پیشنهاد کرده اصول و کلیاتی است که با اجرای صحیح آن عدالت و حقوق طرفین کاملاً رعایت می‌شود. در همه احکام و حقوق تشریح بر اساس تکوین است. لذا تقنین بر

دیگر طلاق که هزینه آن را زن پرداخت می‌کند در اختیار زن است. اما فسخ قرارداد ازدواج و اجرای طلاق آثار و هزینه‌هایی دارد و باعث متضرر شدن هر کدام از زوجین یا فرزندان است لذا هر کسی اقدام به طلاق کرد هزینه آن را باید پرداخت کند. اما اینکه چرا مرد باید طلاق را جاری کند چون در عقد ایجاب به دست زن است و مرد قبول می‌کند و در طلاق مرد باید آنچه را قبول کرده را رد کند. حضرت آیت الله صانعی در خصوص این طلاق می‌فرماید: اگر زن هزینه را پرداخت، بر مرد واجب است طلاق بدهد و اگر طلاق نداد حاکم شرع آن را مجبور می‌کند طلاق بدهد. ایشان چنین می‌فرماید: الطلاق بید من اخذ بالساق یک روایت نبوی عامی است که می‌گوید مرد اختیار دارد زن را طلاق بدهد قبول هم داریم که او اختیار دارد زن را طلاق بدهد فرض کنید زن در مشکلاتی قرار گیرد که نمی‌تواند با این مرد زندگی کند اگر زن به مرد بگوید که مرا طلاق بده مهریه‌ام را هم پرداخت کن این ظلم به شوهر است نمی‌توانیم که بگوییم زن حق دارد بگوید چون من اذیت می‌شوم مرد باید هم طلاق بدهد و هم مهریه را بدهد. .. این ظلم به مرد است قطعاً چنین اجازه‌ای به زن داده نمی‌شود. اگر مشکل دارد باید آن را جوری دیگری رفع کند. اما اگر بگوید مهری را که از تو گرفته‌ام، پس می‌دهم من را طلاق بده. .. در این صورت اگر بگوییم که زن این حق ندارد و الطلاق بید من اخذ بالساق _ را داریم و مرد حق دارد که به او بگوید که چندین میلیون هم به آن اضافه کن و به من بده تا تو را طلاق بدهم. آیا این کار ظلم است یا ظلم نیست آیا می‌توانیم بگوییم که این طلاق تا به اینجا هم ادامه می‌یابد و یا آیه (و ما ربک بظلام للعبد) فصلت ۴۶ و آیه (و عاشروهون بالمعروف) نساء ۱۹. و آیات دیگر جلوی آن را می‌گیرد. و لذا بنده در موافقت با قدمای اصحاب گفته‌ام که اگر زن طلاق خلع می‌خواهد و زندگی با شوهر برای او خوش آیند نیست و حاضر است که مهریه اش را بدهد و طلاق بگیرد مرد باید او را طلاق بدهد فقهای مانند شیخ طوسی و دیگران شاید هزار یا نهصد سال قبل فتوا داده‌اند که در این صورت مرد باید او را طلاق بدهد. بنده می‌گویم که موظف است آن را طلاق بدهد و اگر طلاق نداد محکمه او را به طلاق دادن مجبور می‌کند. برای اینکه الطلاق بید من اخذ بالساق دیگر این موارد را شامل نمی‌شود. (۲۳)

پانویسها:

۱. در کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا بخش دوم فصل اول، حسن صدر، ۲۷ نوع ازدواج را نام می‌برد که در اقوام مختلف مرسوم بوده است.
۲. جامع الاحادیث الشیعه ج ۲۵ ص ۷۸.
۳. جامع الاخبار ص ۱۰۱.
۴. کافی ج ۵ ص ۳۳۱.
۵. الفقیه ج ۳ باب فضل الترویج.
۶. بحار ج ۱۰۰ ص ۲۲۱.
۷. کافی ج ۱۰ ص ۵۷۰.
۸. وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۳۵۷.

۹. کنز ج ۱۶ ص ۴۰۷.
۱۰. برای تولید نسلی سالم و کامل در حیوانات غریزه حاکم است به این شکل که مثلاً نرها با هم مبارزه می‌کنند و قوی‌ترین نر، ماده را برای جفت‌گیری تصاحب می‌کند و برای اینکه نسل انسان سالم و عاقل و توانا باشد راهکارهایی دیگر ارائه شده مثل انتخاب همسر لایق، نوع غذا و غیره که این خود یک باب وسیعی است و روایات فراوانی در این باب وجود دارد. رک: کتاب همسر گزینی آیت الله ابراهیم امینی و اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، دکتر پاک نژاد پیداشت نسل.
۱۱. صحیفه سجاده، ص ۴۸ دعای شماره ۴.
۱۲. کافی ج ۵ ص ۳۳۴. «الغلمة» بکسر اللام: من غلبت علیه شهوة النکاح: من الغلمة، وهو هیجان شهوة النکاح من المرأة والرجل وغیرهما.
۱۳. دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۹۷.
۱۴. وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۷۶.
۱۵. محجة البیضاء ج ۳ ص ۵۸. محجة البیضاء تهذیب کتاب احیاء العلوم غزالی است
۱۶. علمای برجسته مخصوصاً کسانی که از ذوق ادبی برخوردارند وقتی که دست بپلم می‌شوند و کتاب می‌نویسند معمولاً خطبه کتاب را طوری تنظیم می‌کنند که حاکی از مطالب و مقاصد کتاب باشد کانه خلاصه ای موجز را در طلیعه کتاب ارائه می‌دهند. اصطلاحاً به این کار براعت استهلال گفته می‌شود. آخرین فصل مطول در براعت استهلال است. آنجا می‌گوید و احسن الابتداء ما ناسب المقصود و یسمى براعة استهلال بهترین ابتدا آن است که مناسب مقصود باشد که به آن براعة الاستهلال گفته می‌شود. مصدر باب استفعال از ماده هلال است به معنای طلب وجستجو کردن از هلال ماه است. همچنین نوزاد که به دنیا می‌آید اولین صدایی که از او شنیده می‌شود می‌گویند استهل الصبی. براعة با عین از برع به معنی تفوق و برتری در فضل و برجستگی است. برع الرجل اذا فاق علی أقرانه فی العلم و نحو ذلك. بعد این کلمه عاریتاً در اول هر کاری بکار برده شد. پس براعة استهلال در اصطلاح آنست که متکلم در اول سخن خود و یا نویسنده در مقدمه کتاب خود مطالبی را ذکر کند که بفهماند در چه مطالبی بحث می‌کند و مخاطب مقصود گوینده را از طلیعه سخن در یابد یا بگوید: طلیعه کتاب یک تفوق و برجستگی دارد که می‌فهماند این کتاب در چه چیزهایی بحث می‌کند مثلاً کتابی که در نحو باشد در خطبه کلماتی از قبیل کلمه و کلام و رفع و نصب و جر و این چیزها آورده می‌شود چنانچه خطبه صدیه شیخ بهایی - ره - یا سایر کتب ادبی مشاهده می‌کنیم و مثل سوره حمد که براعة استهلال برای تمام قرآن است.
۱۷. محجة البیضاء ج ۳ ص ۵۱.
۱۸. المیزان ج ۱۵ ص ۱۷.
۱۹. المیزان ج ۲ ص ۲۷۷.
۲۰. مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۸۱.
۲۱. حسن صدر در کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا به بعضی از این سبک‌ها اشاره کرده است. در بخش دوم فصل اول ۲۷ نوع ازدواج را فهرست می‌کند.
۲۲. مرحوم مطهری در علت وجوب نفقه می‌نویسد: علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است این است که مسؤلیت و رنج و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت به عهده زن گذاشته شده است. آنچه در این کار از نظر طبیعی به عهده مرد است یک عمل لذت بخش آنی بیش نیست. این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیری) تحمل کند. سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را به عهده بگیرد، سختی زایمان و عوارض آن را تحمل نماید، کودک را شیر بدهد و پرستاری کند. اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن می‌کاهد، توانایی او را در کار و کسب کاهش می‌دهد. اینهاست که اگر بنا بشود قانون، زن و مرد را از لحاظ تأمین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن بر نخیزد، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد. و همینها سبب شده که در جاندارانی که به صورت جفت زندگی می‌کنند، جنس نر همواره به حمایت جنس ماده برخیزد، او را در مدت گرفتاری تولید نسل در خوراک و آذوقه کمک کند. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص: ۲۲۲)
۲۳. قاعده عدالت و نفی ظلم، هادی قابل ص ۱۹۱.

شناسایی
عشق پاک و ناب از
هوس شعله‌ور



احمد حیدری
(پژوهشگر دینی)

بنیانی بر اساس عشق

ازدواج و تشکیل زندگی مشترک، برای فرد تکالیف و مسئولیت‌های متعددی ایجاد می‌کند. «تکلیف» هم، چنان که از نامش پیداست، با سختی و کُلفت همراه است. ما باید راهی بیابیم تا بدان «کُلفت و سختی» انجام وظایف خانوادگی را بزداييم و تنها چیزی که «سختی و کُلفت»ها را به «شیرینی و لذت» بدل می‌کند، «کیمیای محبت» است. اگر بین زن و مرد محبت وجود داشته باشد و هر کدام از صمیم قلب دیگری را بخواهد، انجام تکالیفی که در قبال او به عهده دارد، نه تنها برایش مشکل و سخت نخواهد بود، بلکه لذیذ و شیرین است.

معمولاً همه ما شنیده‌ایم که محبت کیمیا است و مس‌های سختی را به طلای خوشبختی بدل می‌کند ولی به نظر می‌رسد هنوز راجع به آثار این کیمیای مهم دقت نکرده‌ایم و از آن استفاده ننموده‌ایم.

اگر زن و مرد همدیگر را پسندیده و اختیار کرده و به هم علاقه داشته باشند، دیگر انجام وظایف همسری، وقت گذاشتن، سرمایه نهادن و هزینه کردن برای اداره صحیح زندگی خانوادگی نه تنها تکلیف نیست و مشقت نداشته بلکه لذیذ و شیرین خواهد شد.

یکی از محققان امر خانواده می‌گوید: زن و شوهرهایی که همدیگر را دوست دارند، اصلاً این سؤال را ندارند که در خانه، رئیس کیست؟ اگر در خانواده‌ای این سؤال مطرح باشد که رئیس کیست؟ آن خانواده خودبه‌خود محکوم به شکست است. در خانواده‌ای که محبت، محور و ریسمان الفت است، مرد می‌گوید: من چه کار کنم که شما خسته نشوید [و همچنین زن]. (دکتر میرمحمدولی مجدتموری، مجله حقوق زنان، شماره اول، سال اول، فروردین ۷۷، ص ۱۰)

دکتر باقر ساروخانی در تبیین ازدواج‌های خالی از عشق آگاهانه و بنیان نهاده شده بر هوس و لذت‌طلبی فردی می‌نویسد:

«وقتی ارزش‌های اساسی بر اساس لذت‌طلبی، تمعّ آنی، مصلحت‌گرایی فردی، سودگرایی، ماده‌گرایی و ابزارگرایی استوار می‌شود، انسان‌ها صرفاً به مصالح خود می‌اندیشند و همه چیز در چارچوب امور مادی، ملموس و حتی جسمانی خلاصه می‌شود. روابط انسانی از جمله روابط زوجیت از بُعد معنوی تهی می‌شود و صرفاً در راه التذاذ آنی قرار می‌گیرد. در این شرایط روابط زوجیت نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و آمار طلاق روز به روز افزایش می‌یابد.» (پیام زن، شماره ۱۴۶، ص ۹، به نقل از کتاب «پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن»)

زوج جوان باید قبل از ازدواج با مطالعه و آگاهی و رعایت ملاک‌های صحیح، همدیگر را بیابند و پسندند و اختیار کنند و هر کدام علاقه به طرف مقابل را در خود بیابد و آنگاه به هم جواب مثبت دهند و ازدواج کنند. بنیانشان بر این باشد که با کسی ازدواج کنند که به او علاقه و محبت آگاهانه داشته و او را صاحب کمالات اعتقادی، اخلاقی، شخصیتی، خانوادگی و... یافته باشند و از ازدواج با کسی که او را نشناخته و علاقه آگاهانه به او در وجودشان جوانه نزده، پرهیز کنند و خود یا خانواده‌شان فقط به این امید نباشند که بعد از ازدواج محبت حاصل می‌شود زیرا گرچه این مطلب ممکن است، ولی صحیح نیست در اقدام

مهمی چون ازدواج چنین ریسکی کرد و بر امید محتمل، بنیانی را نهاد که هر آن در معرض ریزش باشد.

آنچه ازدواج‌ها را از لذت‌طلبی، مصلحت‌گرایی فردی، سودگرایی و ابزارگرایی نجات می‌دهد و اینار و کمال‌جویی و فداکاری و دیگرخواهی را جایگزین آن می‌گرداند، فقط ملاط عشق و محبت است.

گرچه بدیهی است ولی تذکر آن مفید به نظر می‌رسد که «محبت یک‌سویه» در ازدواج کارساز نیست. منظور از ازدواج و تشکیل خانواده، ایجاد چاردیواری و فضای مادی خانه نیست بلکه منظور، ایجاد فضای احساسی و عاطفی است و فرق است بین این دو؛ اولی همان ساختن خانه و مسکن یا House و دومی مأوا، پناهگاه یا Home است که فرد با پناه بردن به آن از رنج‌ها و سختی‌ها، خود را رها می‌سازد و ساختن مأوا فقط با عشق دوسویه ممکن است و بدون آن حداکثر خانه ساخته می‌شود نه مأوا.

اگر جوانی دلداه دختری است ولی آن دختر نسبت به این جوان علاقه‌ای ندارد، این جوان باید با این علاقه مبارزه کند و تا زمانی که آن دختر را با معرفی خود و وجوه مثبت شخصیتی‌اش به خود علاقه‌مند ساخته، به دنبال ازدواج با او نباشد زیرا این ازدواج اگر هم واقع شود، چون علاقه‌مند شدن طرف مقابل معلوم نیست، هر لحظه در معرض زوال و فروریختن است و بنیان با اهمیت ازدواج را نباید بر زمینه سست نهاد. چنین دلدادگان یک‌سویه‌ای باید به این ضرب‌المثل مشهور، خود را تذکر دهند که:

برای کسی بمیر که برای تو غش کند

و به این شعر باباطاهر توجه کنند که:

چه خوش بی‌مهربانی از دو سر بی

که یک سر مهربانی، در دسر بی

هوس شعله‌ور و غریزه سرکش جنسی

هر کدام از ما دارای غریزه‌ها و خواهش‌های نفسانی و غریزی قوی هستیم که بعد از بلوغ با قوت و شدت زیاد ظهور می‌کند. دیدن اندام جنس مخالف، لباس او، استشمام بوی خوش او، لمس حرارت بدن او، خواندن نامه او، گره خوردن نگاهمان در نگاه او، شنیدن صدای او حتی از طریق تلفن، گرفتن پیام الکترونیکی و اینترنتی از او برای هر کدام از ما بخصوص برای آنان که در سن جوانی هستند و تازه به بلوغ جنسی رسیده‌اند، چنان شورانگیز و طوفان‌زاست که اگر کنترل نشود، مشکلات فراوان به بار می‌آورد.

اگر در دستورهای دینی قواعد و ضوابط فراوانی برای ارتباط دو جنس مخالف وضع شده، همه و همه به جهت جلوگیری از طغیان و شعله‌ور شدن غرایز است. وقتی نشستن بر جای زنی که تازه از روی صندلی برخاسته و هنوز حرارت بدن او در صندلی موجود است، مکروه شمرده می‌شود، از آن‌روست که حتی همین گرمای بدن او که در صندلی مانده برای جنس مخالف چه بسا طوفان‌زاست و با قیاس به این مورد، طوفان‌زایی نگاه‌های حریصانه، گفت و شنودهای شهوت‌آمیز و با ناز و غمزه، نامه‌های عاشقانه و پیام‌های ارادت‌مندانه به وضوح آشکار می‌گردد.

همین که طوفان غرایز و شهوت‌ها هیجان کند، چشم، از دیدن و گوش، از شنیدن حقیقت، کر و کور می‌گردد و توهم و خیال به کمک غریزه و شهوت برمی‌خیزد و طرف مقابل را در ذهن صاحب خیال به یوسف و سلیمان یا زلیخا و فرخ‌لقا تبدیل می‌کند. با دوام یافتن این آشنایی‌های هوس‌آلود، روز به روز این شخصیت فرهمند ذهنی، فرهمندتر می‌گردد، به طوری که دیگر به هیچ وجه نمی‌توان جوان را به اشتباهش توجه داد و قانع کرد.

چنین جوانانی اسیر دام غریزه‌ها و کشمکش‌های سرکش، واله، شیدا و مجنون می‌گردند و ادعای عشق آنان گوش فلک را کر می‌کند و حال آنکه این، نه عشق پاک و بالنده و تعالی‌بخش، بلکه غریزه شعله‌ور و هوس‌پرافروخته است.

این خیال‌پروری در دختران بسیار شدیدتر است. به قول شهید مطهری:

«مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت و آن چیزی که زن را از پای در می‌آورد و اسیر می‌کند، این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان مردی بشنود. خوش‌باوری زنان، بخصوص دختران جوان و بدون تجربه، در همین جاست. زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده، زمزمه‌های محبت مردان را به سهولت باور می‌کند.» (شهید مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۴، انتشارات صدرا، چهاردهم، ۶۹)

به دو عامل «نیاز به محبت» و «خوش‌باوری» در زنان جوان، عامل سوم: «قهرمان‌پروری» را هم باید اضافه کرد. نوجوانی، اوج قهرمان‌پروری است و این قهرمان‌پروری در دخترانی که در خانواده‌های تنش‌دار زندگی می‌کنند و پدر توجه چندانی به دختر ندارد، شدت بیشتر دارد. این دختران با مشاهده رفتار ناخوشایند پدر، شروع به ساختن مردی مطابق آرمان‌ها و الگوهای خود می‌کنند و به زودی همه آنها را در جوانی که در ذهن او - شوهر خوبی خواهد بود - متجلی می‌بینند و یقین دارند که پایان همه شب‌ها، سپید سپید است. به همین جهت است که اغلب دختران بخصوص در خانواده‌هایی که پدر محبت کافی ندارد، میلی مهارناپذیر به شوهر کردن دارند و متأسفانه با پایان یافتن این مرحله و رویارویی با واقعیت‌های گریزناپذیر زندگی، پرده‌های پر نقش و نگار کنار می‌رود و چهره‌های ناکامل آدم‌ها آشکار می‌گردد.

مرد جوانی که خواستگار نامیده می‌شود، یا باید شبیه مرد رؤیاهای دخترانه باشد [که غالباً نیست] و یا دختر جوان طی فرآیندی ناخودآگاه، او را در ذهن خود به موجود خیالی آرمان‌هایش بدل می‌کند. این تبدیل و تبدل ذهنی، راز اکثر ازدواج‌های ناموفق پیش از بلوغ فکری دختران است. شخصیت ناکامل دختر جوان به جهت همان نیاز به محبت، خوش‌باوری و قهرمان‌پروری، قادر نیست واقعیت را از رؤیا، خیال، توهم و صحنه‌سازی دروغین، و عشق را از ابراز ارادت صادقانه تشخیص دهد و زمانی به آن پی می‌برد که گذشته و دیر شده است.

چه خوب است آرزوهای دست‌نیافتنی نوجوانانه را با آرمان‌های واقعی هماهنگ کنیم، واقعیتی که اگر با آن آشتی نکنیم، سرسخت‌ترین

دشمن رؤیاهای قشنگ ما خواهد بود.

نشانه‌های عشق ناب و هوس شعله‌ور

هر کدام از عشق ناب و هوس شعله‌ور را نشانه‌هایی است از جمله:

۱- **عشق، برآیند آگاهی است و هوس برآمده وهم و خیال؛** آن کس که فردی را به صفات کمال و جمال شناخته و کمالات وجودی وی برایش محرز شده و کاستی‌ها و نقص‌هایش را می‌داند و با توجه به رجحان نسبی یا فوق‌العاده نقاط مثبت او بر نقاط منفی‌اش به او دل بسته، عاشق واقعی است. این عشق و علاقه و وابستگی بعد از آگاهی نسبتاً کامل به شخصیت، ویژگی‌ها، کمالات و نقایص فردی، خانوادگی، جسمی و روحی او حاصل شده و مبتنی بر واقعیات است. او وجوه مثبت و منفی فرد مورد نظرش را با هم جمع کرده و مقایسه نموده و در مجموع نمره مثبت متوسط یا بالایی در او دیده لذا به او علاقه‌مند گشته و شور عشق وی قلبش را به تپش انداخته است. این محبت و علاقه، عشق است نه هوس شعله‌ور.

بر عکس کسی که مثلاً فقط با تلفن صدای دختری را شنیده و به او اظهار علاقه کرده و حالا بعد از چند بار صحبت تلفنی و شنیدن حرف‌ها و ایده‌ها و اوصاف آن دختر از زبان خودش یا دیگران، دلبسته او شده و در خیال خود از او فرد گمشده‌اش را ساخته است، دلبستگی وی را نباید و نمی‌توان عشق نامید زیرا بر تخیلات و اوهام استوار است و بنیانی که بر آگاهی استوار نباشد، بسیار سست و بی‌دوام است و به زودی فرو می‌ریزد. چنین افرادی بعد از صحبت تلفنی یا دریافت نامه، ایمیل، پیام الکترونیکی یا شفاهی از طرف مقابل در ذهن و خیال خود از او یک ایده‌آل می‌سازند و به محبوب ساخته ذهن خود عشق می‌ورزند و این عشق و علاقه مفرط که روز به روز شدیدتر هم می‌شود، آنان را از درک، فهم، دیدن و شنیدن حقایق باز می‌دارد. آنچه خودش می‌خواهد در محبوبش می‌بیند و آنچه را نمی‌پسندد، در او انکار می‌کند. اینکه امام علی (ع) می‌فرماید:

«آرزوها چشم دل را نابینا می‌کند.» (نهج البلاغه، حکمت‌ها، شماره ۲۷۵)

«هر کس به چیزی به شدت عشق ورزد، آن محبت و عشق شدیدی، بنیایی‌اش را معیوب و قلبش را مریض می‌کند. از این رو با چشم معیوب می‌نگرد و با گوش ناشنوا استماع می‌کند.» (همان، خطبه ۱۰۹)

چنین عشق و علاقه‌ای اگر مبنای تشکیل خانواده و ازدواج گردد، چون هوس شعله‌ور و محبتی توهمی و خیالی است، سراب است نه حقیقت، لذا به زودی سستی آن آشکار می‌شود و بنیان مبتنی بر آن فرو می‌ریزد و به همین جهت است که بسیاری از ازدواج‌های بنا نهاده شده بر عشق‌های تخیلی تلفنی، نامه‌ای، پارکی، ایمیلی و امثال آن به طلاق منجر می‌گردد و چنین عاشقانی آرزو می‌کنند «کاش برای همیشه در همان مرحله عشق و دوست داشتن و آرزوی وصال می‌ماندند» و آب سرد وصال بر آتش گرم عشق‌شان نمی‌ریخت و کاخ شیشه‌ای و زیبای تخیل‌شان با تلنگر واقعیت در هم نمی‌شکست.

آنان تا با عشق خیالی سرخوش و مشغولند و آرزوی وصال محبوب

د، و در شمارش و تبیین محاسن نیز اغراق نکرد، معلوم می‌شود که عشق او آگاهانه است. وقتی مدعی با علم به واقعیت و حدود محاسن و آگاهی از معایب و نقایص فردی، به او علاقه‌مند گشته باشد، بعد از وصال در یافته‌هایش تخلفی نمی‌بیند و نمی‌یابد که پشیمان گردد. او در محبوب خود محاسنی بیش از آنچه داشت تصور نکرده بود و از معایب او نیز بی‌خبر نبود تا پس از ازدواج خلاف آن را بیابد و ایده‌آل خیالی‌اش را با واقعیت مطابق نبیند بلکه چه بسا وقتی با واقع مواجه شود، او را زیباتر و والاتر از آنچه می‌دانست، بیابد و معایب و نقایصش را کمتر ببیند و علاقه‌اش مستحکم‌تر شود. اگر محبوب از مدعی عشق توصیف و تصویر خود را بخواهد و آن را همه‌جانبه و مطابق با واقع ببیند، می‌تواند به صداقت و واقع‌بینی او اطمینان یافته و به دوام زندگی با او مطمئن شود.

ایده‌آل توهمی را دارند، زندگی‌شان سراسر شور و شوق است ولی همین که به وصال رسیدند و شعله هوس‌شان فروکش کرد و خیال و وهم رخت بر بست، با واقعیت نازیبایی آشنا می‌شوند که تا آن موقع در ذهن‌شان خطور نداشت. روز به روز زوایای بیشتری از زشتی‌های محبوب خیالی دیروز آشکار می‌شود و شیرینی دوست‌داشتن را به تلخی نفرت بدل می‌کند به حدی که بعد از گذشت مدتی کم، جز طلاق و جدایی چاره‌ای نمی‌یابند.

دکتر وودی آلن از کارشناسان خبره خانواده می‌نویسد:

دور نیست از دیدار چهره‌ای زیبا به دمی دل‌بازیم و به ستایش جلالش بپردازیم و یا از ادراک صفات معنوی موجودی، متأثر شویم و به آفرینی لب‌بگشاییم و یا حتی نسبت به کسی در ضمیر خود کشش کهریایی دریایم اما اینها هیچ یک عشق نیست. عشق درخور این نام باید بنایی باشد که بر پایه‌هایی از بصیرت و معرفت حقیقی عاشق و

معشوق به صفات یکدیگر، استوار شود. پس نخست معرفت و شناخت است و از آن پس محبت و اگر این احساس قوت گیرد، به عشق بدل می‌شود. بیشتر اوقات کشش جنسی و جذبه قوی موجود میان زن و مرد را به جای عشق می‌گیرند. این درست نیست زیرا عشق وقتی پدید می‌آید که زن و مرد یکدیگر را نیکو بشناسند و دریابند. این گونه جذبه‌ها و کشش‌ها اغلب موهوم و ناپایاست. عشق باید به تفاهم فکری، توافق اخلاقی و جذبه جسمی [هر سه] در آمیخته باشد. عاشق حقیقی به دنبال شخصیت حقیقی معشوق است نه فقط لذت جسمانی او. (آنچه هر دختر باید بداند، وودی آلن، ترجمه نصرت‌الله قاسمی، انتشارات گویش، ص ۱۷۴ - ۱۸۱ - ۱۷۸)

اگر محبوب از مدعی عشق توصیف و تصویر خود را بخواهد و آن را همه‌جانبه و مطابق با واقع ببیند، می‌تواند به صداقت و واقع‌بینی او اطمینان یافته و به دوام زندگی با او مطمئن شود.



محک تشخیص

چگونه بفهمیم که عاشق مدعی از رهروان عشق آگاهانه است یا هوس‌بازی لذت‌جو و خوش‌خیال که بر اساس توهم و تخیل پیش آمده است؟

اگر مدعی، عاشق آگاهانه باشد، علاوه بر زیبایی‌ها و مزایای محبوب، از معایب و نقایص او هم اطلاع دارد. وقتی از او بخواهیم علت دل‌بستگی و عشقش را بیان کند و ویژگی‌های مثبت و منفی محبوب را بشمارد، از تعریف و بیان او می‌توانیم حقیقی یا تخیلی بودن عشقش را تشخیص دهیم. اگر:

الف، علت‌هایی که ارائه می‌دهد منحصر در مزایای جسمی و جنسی نبود

ب، علاوه بر آن به معنویات هم توجه داشت

ج، و توانست در جنب مزایا و محاسن، معایب چندی هم از محبوب بشمارد

مطلب دیگر اینکه مدعی عشق چنانچه فقط به جنبه‌های جسمی و زیبایی‌های جنسی توجه داشته باشد، این هم عشق نیست بلکه هوس شعله‌ور است و نمی‌تواند مبنای زندگی باشد زیرا عشق و علاقه به جسمانیات کم‌دوام است چون خود زیبایی‌های جسمی کم‌دوامند و بعد از چند سال کمرنگ می‌شوند و از بین می‌روند و عشق مبتنی بر آنها هم به همین منوال. عاشقی می‌تواند مدعی عشق پاک باشد که در جنب ویژگی‌های جسمی و مادی، با آنها یا بیشتر از آنها به ویژگی روحی، اخلاقی و اعتقادی محبوب توجه داشته باشد زیرا این ویژگی‌ها دائم هستند و عشق مبتنی بر آنها نیز دوام می‌یابد. کسی که فقط به چشم و ابروی دختری یا قد و بالای جوانی دل‌بسته باشد، چه بسا با دیدن چشم و ابروی زیباتر و قد و بالای رساتر بدو دل می‌بندد و از اولی دل می‌کند؛ ولی دل‌بسته به روحیات و معنویات، اگر با معنویت بالاتر مواجه شود، از معنویت قبلی دل نمی‌کند بلکه سعی می‌کند او را به این حد ارتقا دهد و

از خداوند تعالی محبوبش را طلب می‌کند.

علاوه بر آن، دل‌بسته به جسم محبوب، اگر اهل ارزش‌های دینی و اخلاقی نباشد، بعد از مدتی وصال، شعله هوسش فروکش می‌کند و دیگر جاذبه و علتی برای تداوم زندگی نمی‌یابد.

اگر تصویری که مدعی عشق ارائه می‌کند، خیالی، موهوم، نامطابق با واقع و تک‌بعدی بود، این عشق موهوم و خیالی است و اگر فقط به ابعاد جسمی و مادی توجه شده بود، این هوس شعله‌ور است و این مدعی را نه عاشق بلکه هوس‌بازی دلداده توهمات و تخیلات باید دانست و دست رد به سینه او زد.

البته باز هم تکرار می‌کنیم که جسم و زیبایی‌های جسمی محبوب به جای خود مهم است و نادیده گرفتن آن مشکل‌زا، اما سخن این است که زیبایی‌های جسمی باید در کنار و حداکثر هم‌اندازه زیبایی‌های روحی، عامل عشق باشد و چنانچه عامل شیدایی فقط ویژگی‌ها و زیبایی‌های جسمی باشد، علامت آن

است که عشق نیست بلکه هوس برافروخته می‌باشد و مانند آتش هیزم‌های ترد و شکننده، شعله‌ور و کم‌دوام است؛ به عکس عشق مبتنی بر واقعیت‌ها، آگاه از نقایص و نشأت گرفته از مزایای جسمی، روحی، اخلاقی و ایمانی که ملایم، بادوام، سازنده و مفید است. در عشق موهوم و هوس شعله‌ور، مدعی به اقتضای کور و کرکنندگی عشق هوسی، چشمش به

زیبایی‌های خیالی و جسمی محبوب است و از دیدن معایب و زشتی‌های وی غافل و بعد از وصال، کم‌کم حجاب‌های غفلت از جلوی چشم کنار می‌رود و واقعیات را می‌بیند.

عاشقی بعد از مدت کمی از وصال، به محبوب گفت: این اثر خراش بر گونه تو از کی افتاده است؟! محبوب وی در جواب گفت: از آن وقت که دل‌بستگی و محبت تو را نقصان حاصل شده، آشکار گشته است! یعنی این اثر از قبل در صورت من بود و چشم تو بدان می‌افتاد ولی چنان شیدا و دل‌بسته به تخیلات و زیبایی‌های جسمی و موهوم من بودی که از دیدن آن غافل گشتی و حالا که شیدایی‌ات نقصان یافته، توجهت فزون گشته و این عیب را دیده‌ای و به مرور که از آن شور سابق کاسته گردد، بر بیبایی‌ات افزوده شود و نقایص و معایب بیشتری متوجه خواهی شد.

۲- عفت‌زایی عشق و آلوده‌دانی هوس؛

عشق پاک عفت‌زاست. عاشق صادق هم خود باحیا، عقیف و پاکدامن است و هم حیا، عفت و پاکدامنی محبوب را می‌طلبد، بر عکس

هوس شعله‌ور که پرده‌در، گستاخ، فحش‌طلب و آلوده‌دامن بار می‌آورد. قرآن داستان عشق‌هایی را بیان می‌کند که بعضی ناب و پاک‌اند و بعضی هوس شعله‌ور تا راهنمای طلبان معرفت عشق از هوس باشد.

دختر شعیب (ع) و موسی (ع)، عاشقان پاکدامن

موسی (ع) جوانی است رعنا، بلندقامت، باحیا، پاکدامن، قوی و نیرومند که با یک ضربه مشت، ظالمی را از صفحه روزگار محو کرده است. این جوان رعنا که مطلوب هر دختر جوانی است، از سرزمین ظلم و ستم فرعونی فرار کرده و به سرزمین شعیب (ع) وارد شده و کنار چاه آب زیر سایه درختی آرمیده است که می‌بیند مردانی چوپان برای آب دادن گوسفندان خود به سوی چاه هجوم آورده و با پر کردن آبشخورها، گوسفندان‌شان را سیراب می‌کنند و آن طرف‌تر دو دختر جوان، باحیا، عقیف و رعنا در کناری جلوی گوسفندان خود را گرفته‌اند و نمی‌گذارند به سوی آبشخورها هجوم آورند. موسی (ع) از این همه عفت و حیا و پاکدامنی در کنار آن رعنایی به تعجب می‌افتد و نزد آنان می‌آید و احوال‌شان را جویا می‌شود. آنان با لحن عقیفانه و معصومانه خود، وی را آگاه می‌کنند که پدرشان شعیب پیامبر، پیر و از کار افتاده است و برادر یا مرد دیگری در خانواده‌شان نیست که چرانند و چوپانی گوسفندان را عهده‌دار شود. از این‌رو خود مجبورند این وظیفه را عهده‌دار شوند و چون نمی‌خواهند از حریم عفاف و پاک‌ی خارج شوند و به همنشینی و اختلاط گناه‌آمیز با مردان تن دهند، در چرانیدن و آب دادن گوسفندان همیشه از چوپانان مرد کناره می‌گیرند و به هنگام آب دادن صبر می‌کنند تا آنان دور شوند آنگاه بر آبشخور وارد می‌شوند. موسای جوان به این همه حیا، عفاف، پاکدامنی و احساس مسئولیت عشق می‌ورزد و فتوت، جوانمردی و ظالم‌ستیزی‌اش او را به دفاع از این دختران مظلوم و می‌دارد.

دختران شعیب هم این جوان رعنا، قوی، بلندبالا، چهارشانه، باحیا، مؤمن و پاکدامن را متفاوت با مردان اطراف خود می‌بینند و مشاهده می‌کنند که چگونه به دفاع از آنان همه چوپانان را از آبشخور کنار می‌زند و دلو سنگینی را به تنهایی از چاه بالا می‌کشد و گوسفندان را سیراب می‌کند.

به طور طبیعی موسای جوان به این دختران ارزشمند علاقه‌مند می‌گردد و آن دختران نیز چنین جوان رعنا، قدرتمند و جوانمردی را همان مرد ایده‌آل رؤیاهای خود می‌یابند ولی هیچ کدام از دو طرف عجله نمی‌کند و حریم عفت و حیا را لکه‌دار نمی‌نماید و علاقه مکنون قلبی خود را آشکار نمی‌سازد اما رسیدن به آرزوی قلبی خود را از خدا می‌طلبند و خداوند هم آن چنان که وعده داده، دعای بندگان مؤمن خود را اجابت کرده و نیازهای طبیعی آنان را به بهترین وجه برآورده می‌سازد.

این سخن موسای جوان بعد از روانه کردن دختران است که متضرعانه به درگاه خدا عرض حاجت می‌برد:

«رَبِّ انِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»

پروردگارم، من به خیری که از جانب تو باشد نیازمندم.» (قصص،

۲۴)

در این کلام نیز او حاجت خود را اجمالاً ذکر می‌کند. دختران شعیب



طول سفر او را زیر نظر داشته و به هنگام بازگشت، به وی گزارش دهد. به هنگام بازگشت کاروان، میسره گزارش‌های شوق‌آفرین فراوانی به خدیجه می‌دهد به طوری که خدیجه را تصمیم قطعی بر ازدواج با پیامبر (ص) حاصل می‌شود. او وقتی جوان برومند، بالیمان، امین و توانمندی چون نواده عبدالمطلب را می‌یابد و با گزارش‌های گوناگون از شایستگی‌های ویژه و منحصر به فرد او مطلع می‌گردد، به پیامبر پیشنهاد ازدواج می‌دهد و خودش و همه اموالش را به او می‌بخشد.

عشق صادقانه خدیجه به رسول خدا (ص) و علاقه متقابل آن حضرت به خدیجه مثال‌زدنی است. خدیجه به مدت بیست و پنج سال نه همسر پیامبر که کنیز او می‌گردد و پیامبر نیز نه تنها در طول عمر وی بلکه تا آخر عمر خود و سال‌ها بعد از وفات خدیجه، هر گاه او را به یاد می‌آورد، در حسرت روزهای خوش با وی، غم و اندوه وجودش را فرا می‌گیرد. این عشق آگاهانه است که جز عفت، پاکدامنی، گذشت، ایثار و همکاری در طریق بندگی ثمری ندارد.

مثال هوس شعله‌ور

عزیز مصر و همسرش در بازار برده‌فروشان نونهالی را دیده و خریدارند به امید آنکه غلامی ارزشمند گردد یا شاید او را به فرزندی بپذیرند. با رشد یوسف و پانهادن وی در سنین جوانی، متأسفانه همسر عزیز مصر از دایره عفت و پاکدامنی تجاوز می‌کند و به هوا و هوس خود اجازه شعله‌ور شدن می‌دهد. او که همسر دارد و باید قلب و عشق خود را به همسرش اختصاص دهد، در پی هوس خود، به یوسف دل می‌بندد و این هوس شعله‌ور، زمام اختیار از کف او می‌ریاید. در اینجا برعکس عشق ناب و پاک، فسادزایی و گستاخی و پرده‌دری رخ می‌دهد. بعد از آنکه زلیخا در جذب و جلب یوسف ناکام می‌شود، نقشه نهایی‌اش را طرح می‌کند و یوسف را به خلوتگاه مطمئنی می‌کشاند و او را به خویش می‌خواند. یوسف (ع) به سنت همیشگی خداوند تصریح می‌کند:

«إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمِينَ.» (یوسف، ۲۳)

سنت خداوند بر آن است که کسانی که از حدود او تجاوز کنند و به ظلم و گناه آلوده گردند، به فلاح و پیروزی نرسند. عشق ورزیدن به زنی که همسر دارد و اجابت دعوت او، ظلم است و ظلم عاقبت ندارد. و بعد، از صحنه گناه فرار می‌کند.

متأسفانه هوس شعله‌ور چنان وجود زلیخا را فراگرفته که جز وصال جسمی محبوب را نمی‌خواهد و حتی رسوا شدن نزد خاص و عام او را از پیگیری خواسته نامشروعش باز نمی‌دارد.

۳. جواز وصال جویی در عشق ناب و وجوب عفت ورزیدن در هوس شعله‌ور

عشق پاک و ناب، عشقی است که کوشش در راه وصال آن پسندیده و ارزشمند است و سزاوار که بنده از خداوند رسیدن به وصال را بطلبد و سعی و کوشش برای وصال، عبادت به حساب آید اما از هوس شعله‌ور باید به خدا پناه برد و اجابت آن، ظلم عظیم و مقاومت در برابر آن، مجاهده بی‌نظیر است.

حدیث زیر ناظر به هوس شعله‌ور است:

نیز آن روز زودتر از همیشه و شاداب و مسرور به خانه باز می‌گردند و پدر پیر، چرایی این زود آمدن را می‌پرسد و از واقعه مطلع می‌گردد. او نیز انتظار جوانی شایسته را می‌کشد تا او را به فرزندی و دامادی بپذیرد و زمام امور خانواده‌اش را به وی بسپرد و با شنیدن اوصاف موسی از دخترش، به دیدار او علاقه‌مند و بی‌تاب شده، دختر را برای دعوت وی روانه می‌گرداند.

حیا، عفت، پاکدامنی و عرض نیاز موسی (ع) و دختر شعیب ثمر داده و مقدمات وصلت، ناخودآگاه دارد آماده می‌شود. دختر که جوانه علاقه به موسی (ع) در قلبش رشد کرده و ریشه زده است، با حیا و عفت قدم برمی‌دارد و به محضر موسای جوان می‌رساند و با لحن محکم بدون اینکه ذره‌ای غمزه، ناز و کرشمه در سخن یا کلام او آشکار گردد، از موسی (ع) می‌خواهد که دعوت پدرش را اجابت کند و موسی (ع) به راه می‌افتد و برای آنکه نگاهش به اندام دختر جوان نیفتد، از دختر می‌خواهد که پشت سر او حرکت کرده و او را راهنمایی کند.

موسی (ع) به محضر شعیب (ع) می‌رسد و دختر جوان شعیب به رمز و راز، علاقه‌مندی خودش به موسی و ازدواج با وی را به اطلاع پدر می‌رساند. او به پدر پیشنهاد می‌دهد که چه مناسب است این جوان برومند و پاک و توانمند برای انجام چوپانی اجیر گردد و اعلام می‌کند که: «إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛ این جوان بهترین کسی است که می‌توانی اجیر کنی چه اینکه او جوانی قدرتمند و پاکدامن است.» (قصص، ۲۶)

پدر با شنیدن این اوصاف از علاقه‌مندی دختر به ازدواج و وصلت با موسی (ع) مطلع می‌شود و به موسی (ع) پیشنهاد ازدواج با دخترش و به عهده گرفتن وظیفه چوپانی را می‌دهد و موسای جوان نیز شاکر درگاه خداوند که آرزوها و خواسته‌های وی را اجابت کرده، به شعیب جواب مثبت می‌دهد و این گونه عشقی پاک، زمینه وصلتی نیکو می‌گردد و این همسر و شوهر عاشق تا پایان عمر به پای هم می‌مانند و با وجود همه سختی‌های زندگی پیامبر عظیمی چون موسی (ع)، در درون خانه آن دو، آرامش و آسایش و عشق و صفا موج می‌زند.

عشق خدیجه و پیامبر (ص) نیز این گونه عشقی است. خدیجه آن بانوی بزرگ و پاکدامن با وجود همه خواستگاران نام و عنوان‌دار، به دنبال جوانی است برازنده، پاک، عقیف و خداباور و در مناجات‌هایش از خداوند چنین همسری را طلب می‌کند. اوصاف جوان برومند هاشمی، در مکه دهان به دهان واگو می‌شود. خدیجه برآورده شدن آمال و آرزوهایش را در کنار محمد (ص) می‌جوید چه اینکه همه آنچه طالب است از ایمان، جوانمردی، فتوت و دلبری در او شنیده است. مدتی طالب دیدار اوست تا اینکه روزی به دیدار نایل می‌گردد و واقعاً محمد (ص) را شایسته همسری بلکه سروری می‌یابد ولی بانویی چون خدیجه، کسی نیست که به یک نظر دل ببازد و زمام اختیار از کف بدهد. او باز هم در پی کسب آگاهی بیشتر از خصوصیات و اخلاق و رفتار نواده عبدالمطلب است و از این‌رو به او پیشنهاد شرکت در تجارت می‌دهد و در سفر تجاری، امین‌ترین و زیرک‌ترین غلام خودش - میسره - را همراه وی می‌فرستد تا در

«مجاهد شهید در راه خدا، اجرش از کسی که امکان اجابت هوس برایش مهیا باشد ولی عفت ورزد، بیشتر نیست. چنین انسان عقیف و پاکدامنی نزدیک است از زمره ملائکه به حساب آید.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۴)

در داستان یوسف و زلیخا، حق تعالی اوچ پرده‌داری، گستاخی و بی‌حیایی اجابت‌کننده هوس شعله‌ور را نشان می‌دهد. در هوس شعله‌ور، مدعی عشق نه تنها طالب عفت و پاکدامنی



محبوب نیست بلکه او را بی‌حریم می‌خواهد. یکی از قربانیان هوس شعله‌ور می‌گوید:

«همیشه با خود می‌گفتم: چرا او دوست ندارد من وقار و سنگینی خود را حفظ کنم و اصرار دارد که با دوستی خارج از ضابطه با او، شخصیت و ارزشم را پایین آورم.» (فریب‌خوردگان، ص ۲۲)

عاشق حقیقی نه خودش برای رسیدن به وصال به ظلم و گناه آلوده می‌گردد و نه محبوب را به سوی ظلم و گناه سوق می‌دهد. مدعیانی که در عشق ورزیدن، حدود الهی را رعایت نمی‌کنند و محبوب را نیز بی‌پروا می‌خواهند، عاشق نیستند بلکه هرزگانی هستند در پی کامجویی و برآوردن هوس‌های شعله‌ورشان.

دختر جوانی که مدتی به دام یکی از این مدعیان عشق افتاده، می‌گوید:

«هفده ساله بودم که نامه‌ای به دستم داد. او را قبلاً دیده بودم ولی احساس خاصی نسبت به او نداشتم اما در نامه‌اش به من اظهار عشق شدید کرده و وعده‌های زیادی داده بود که به من علاقه فراوان دارد و در آرزوی ازدواج با من است. نامه‌های بعد را روزهای بعد، از او دریافت کردم [و بالاخره به او علاقه‌مند شدم و باب رابطه بین ما باز شد] تا اینکه فهمیدم او جوان هرزه‌ای است که ... وقتی به واقعیت پی بردم، او را از انصراف خود آگاه کردم ولی او به پخش شایعه علیه من پرداخت و ... و

حالا تهدید می‌کند که اگر بخواهی با کسی دیگر ازدواج کنی، نامه‌ها و عکس تو را که دارم به او نشان می‌دهم و ...» (مجله خانواده، شماره دوم، سال اول، آذر ۷۰، ص ۳۶)

مدعیانی که دم از عشق می‌زنند ولی با محبوب خود دور از چشم پدر و مادر خود و او رابطه غلط برقرار می‌کنند و محبوب خود را به مجالس مختلط می‌برند و با دیگران آشنا می‌کنند و ... این گونه افراد نه عاشق بلکه هرزه‌های هوس‌بازند. اگر عشق ناب در آنها باشد، با رعایت حرمت و شخصیت طرف مقابل، در اولین قدم با پدر و خانواده او مسئله را مطرح می‌کند و به کسب آگاهی عمیق‌تر از یکدیگر می‌پردازند و چند جلسه خانوادگی و حضوری با هم صحبت می‌کنند و بعد از بررسی همه جوانب، چنانچه همدیگر را مناسب تشخیص دادند، ازدواج می‌کنند. دعوت‌کنندگان به رفاقت‌های نامشروع و آمد و رفت‌های غلط و تهدیدکنندگان و .. هوس‌بازان شیطان صفتند نه عاشقان فرشته‌صفت. کسانی که از انسانیت، شرافت و کرامت بویی برده‌اند، گرچه دنبال لذت هم هستند ولی آنها را با حفظ حرمت و کرامت و شرافت انسانی خود می‌طلبند و حاضر نیستند برای رسیدن به لذت‌های خود، شرافت و حرمت و انسانیت خود را لکه‌دار کنند. این گروه، تحمل گرسنگی جنسی را بر لذت بردن از خوان پهن شده در مزبله ترجیح می‌دهند و به هیچ وجه حاضر نیستند برای لحظه‌ای کنار چنان سفره‌ای بنشینند.

۴- اینثارگری عشق و سلطه‌جویی هوس؛

عشق پاک، عاشق را محبّ معشوق و طالب سعادت، آسایش و کمال او بار می‌آورد و گرچه وصال محبوب غایت آرزوی اوست ولی حاضر است برای رضای محبوب حتی از این وصال چشم‌پوشد و هر چه دارد در راه محبوب اینثار کند و فقط به تمنای وصال بسنده نماید. او محبوب را نه برای خواهش دل خودش، بلکه برای کمالاتی که در او هست، می‌طلبد و می‌خواهد در کنار وی و به کمک او راه بندگی را بیابد و با انس و آرامش حاصل از همسری او، در بندگی کوشا تر باشد؛ ولی هوس‌بازان مدعی عشق، در پی جستن رضای دل و کام خویش هستند نه کام‌دادن به محبوب.

«جوهر عشق، رنج بردن برای چیزی و پروردن آن است. عاشق نسبت به معشوق احساس مسئولیت می‌کند و آماده اینثارگری است ولی مدعی عشق به جای احساس مسئولیت نسبت به معشوق، در پی سلطه‌جویی و تملک اوست. در آنجا که احترام است، استعمار نیست.» (هنر عشق ورزیدن، اریک فروم، ترجمه پوری سلطانی، ص ۴۱)

چه زیبا گفته است شاعر:

ای کاش که معشوق ز عاشق طلب جان می‌کرد

تا که هر بی‌سر و پای نشود یار کسی

داستان زیر می‌تواند معیاری برای شناسایی محبت صادقانه از خواهش نفسانی باشد.

گفته‌اند مردی فقیر و مؤمن به مردی مؤمن و ثروتمند ارادت داشت زیرا او را در ایمان صادق می‌دانست. روزی به حاجت نزد دوست ثروتمندش رفت و دوست ثروتمند که بارها از وی ابراز ارادت دیده بود،

هر عمل صالحی که انسان را به خدا می‌رساند. این سه با هم و در یک راستایند. اگر محبتی در این راستا نیست، عشق ناب نیست بلکه هوس شعله‌ور می‌باشد.

بسیار شنیده‌اید که جوان تنبل، کسل، بداخلاق، فراری از مسئولیت و وظیفه و... عاشق شده و به ناگاه همه آن اخلاقیات و روحیات ناپسند از او رخت برپسته و به عکس آنها متخلق شده است. او صبح زود از خواب برمی‌خیزد، بعد از انجام عبادت صبحگاهی با نشاط و علاقه دنبال کار و کسب می‌رود، حرمت پدر و مادر و اطرافیان را نگه می‌دارد و به دیگران عشق می‌ورزد و... اینها همه نشانه عشق پاک اوست و این عشق پاک آثار مثبت فراوان دیگری در پی خواهد داشت؛ پس مناسب است که هر جوانی در خلوت خود با خدا از او عشق بخواهد، عشق به بندگانی که شایسته محبوب واقع شدن هستند و محبوبی که شایسته عشق‌ورزیدن باشد. تقاضای محبوب رعنا، با کمالات، مؤمن، جوانمرد، پاکدامن، عقیف و... آرزوی ارزشمندی است که شایسته است در قنوت نماز از خدا خواسته شود و در روایات از معصومین رسیده که یکی از مصداق‌های حسنه دنیا در دعای «ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً..» همسر شایسته است. پس ای جوانان عزیز، ای عزیزانی که هنوز سامان نیافته‌اید، در قنوت نمازتان با تضرع و التماس از خداوند معشوقی بخواهید که تا آخر عمر شایسته عشق‌ورزیدن باشد و مونسی که در تمام لحظات زندگی از مصاحبت با او لذت ببرید.

بنابراین عشق ناب بجوید و اگر یافتید، قدر آن را بدانید که عشق در هر حال سازنده و رشددهنده است و معشوق تعالی‌دهنده، عشق ناب، هم آمدنش و هم رفتنش کمال‌زاست؛ آمدنش «مولوی» خلق می‌کند و از دست‌دادنش «شهریار». (مجله پیام زن، شماره ۱۲۶، ص ۵۷) و در آخر آنکه، عشق ناب زیرمجموعه عشق به کمال مطلق است و هیچ گاه بر عشق به کمال مطلق غلبه نمی‌کند.

قرآن می‌فرماید:

«آنان که مؤمن هستند، عشق‌شان به خدا شدیدتر از همه عشق‌های دیگرشان است.» (بقره، ۱۶۵)

اگر به محبوبی دل بسته‌اید و این دلبستگی شما به حدی است که برای وصال حاضرید بندگی خدا را کنار نهدید، این عشق ناب نیست بلکه هوس شیطانی است. عشق ناب در راستای عشق به کمال مطلق و زیرمجموعه آن است.

در مقام امتحان وی برآمد و با اینکه می‌توانست خواسته وی را برآورد، ولی اجابت نیازش را رد کرد. مدتی گذشت و در ارادت مرد فقیر نسبت به خود خللی ندید. دو بار دیگر نیز تقاضا و عرض حاجت دوست فقیرش را به عمد رد کرد ولی در دوستی وی خللی مشاهده نکرد. بعد از بار سوم روزی به او گفت: ای دوست، سه بار به من عرض حاجت کردی و هر سه بار تو را جواب رد دادم با اینکه می‌توانستم خواسته‌ات را برآورده سازم و خودت هم بر توانایی من عالم بودی ولی در این مدت و با وجود این سه بار نامهربانی من، در دوستی تو نسبت به خود خلل و نقصانی نیافتم. علت چه بود؟

مرد فقیر جواب داد: من تو را نه برای خودم بلکه برای صفات متعالی‌ات که می‌شناختم، دوست می‌داشتم و لذا اجابت نکردن تو خواسته‌های مرا، در آن محبت خللی ایجاد نمی‌کرد. اگر تو همین گونه بارها هم مرا رد کنی باز هم تو را به خاطر کمالات وجودی‌ات دوست خواهم داشت.

اگر عشق، ناب و پاک و ناشی از شناخت و مبتنی بر کمالات نفسانی باشد، به هیچ وجه نه از بین می‌رود و نه نقصان می‌یابد هر چند که از محبوب نامهربانی‌ها ببیند و چنین عاشقی ایثار و فداکاری و جلب رضایت محبوب را بسیار بیشتر از وصال وی دوست می‌دارد.

۵- عشق ناب، طریق عشق حقیقی است؛

عشق به کمال مطلق و یگانه بی‌نظیر و جمال جمیل وی در نهاد همه انسان‌ها هست و عشق ناب، مظهری از آن عشق مطلق است. عاشق در عشق ناب و پاک، در محبوب خود رنگ و بوی محبوب مطلق را می‌یابد و بدو عشق می‌ورزد و عشق به او برایش رشدآور است. به او روح تازه می‌دمد و قوت و قدرت او را چندین برابر می‌کند. تنبلی و سستی را از او دور می‌سازد و نشاط و شادابی و کوشش را جایگزین آن می‌گرداند. بینش او را نسبت به جهان تغییر می‌دهد و زیبایی مطلق را در چهره زیبای محبوب می‌بیند.

چنین عاشقی با عشق‌ورزیدن، خود را وسعت می‌بخشد و توانمندتر می‌سازد. این عاشق برای رسیدن به معشوق صبوری می‌کند و همچون فرهاد سال‌ها تیشه به کوه می‌زند. عشق ناب اگر شوریدگی می‌دهد، توان صبوری هم می‌دهد. اگر هیجان زندگی می‌دهد، توان تحمل فراق برای وصال نهایی را هم می‌دهد.

اگر چنان به خاطر این دلدادگی هیجان‌زده‌اید که تاب تحمل و طاقت صبوری را ندارید، این دلدادگی عشق نیست.

ای برادر و خواهر مدعی عشق، در خود بنگر، آیا از آن دم که خود را عاشق یافته‌ای، به خداوند، معنویات، خدمت به خلق، کار و کوشش و تلاش، احترام گذاشتن به اطرافیان، رقت قلب و صفای نفس نزدیک‌تر شده‌ای؟!

این جمله امام سجاد، داستان عشق واقعی را به ما نشان می‌دهد: «اللهم ارزقنی حُبَّک و حبَّ من یُحِبُّک و حبَّ کلِّ عملٍ یُوصلنی الی قریبک» (مناجات محبان)

حبِّ خدا، حب محبوب خدا (مؤمنان و بندگان غیر ظالم خدا) و حب



خانواده در متون ادبی

م- امیدوار

اشاره:

یکی از جذابترین جاهایی که می‌توان در آن از سخنان گوناگون سراغ گرفت متون ادبی و کلام شاعران و نویسندگان است. هر موضوع را به شکلهای گوناگون می‌توان بیان کرد اما در لباس سخن ادبی حلاوت و گیرایی بیشتری دارد.

طبعاً در متون ادبی بویژه متنهای گذشته و سنتی ما نمی‌توان موضوع خانواده را به شکلی یکجا و منسجم دید اما به شکل جداگانه ارکان مختلف خانواده مورد توجه و توصیف شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. پدر، مادر و فرزند سه رکن خانواده هستند که برخی از ادیبان ما با نگاه و دیدگاه خویش به آن پرداخته‌اند. از آنجایی که در جامعه سنتی و گذشته ما با حفظ شأن و احترام به دیگر ارکان خانواده، پدر یا به عبارتی مرد مهمترین رکن و مدیر خانواده است توجه بیشتر به مرد و پدر بیشتر است و اندر زها و توصیه‌ها به مرد نسبت به دیگران بیشتر به چشم می‌خورد اما این اندر زها و توجهات برای دانستن آن است که مرد چگونه خانه و خانواده را اداره کند و زن و فرزند خویش را پاس بدارد.

زن

زن غیر از شخصیت و هویت نوعی و انسانی خود، در زندگی مشترک دو شخصیت دارد: همسر بودن و مادر بودن. در ادبیات ما آنجا که به نقش مادری پرداخته می‌شود عموماً با ستایش و نکوداشت مادر مواجهیم و حریم و حرمت مادر آنچنان والا است که همه، زبان به تکریم او گشوده‌اند؛ اما در پرداختن به نقش همسری نگاه به زن تفاوتی دارد. نگاه شاعرانی که به توصیف زن پرداخته‌اند هم واقع گراست و هم آرمانگرا. آنجا که به واقعیت نگریسته‌اند هم خوبیها را گفته‌اند و هم با توجه به نگاه گذشتگان و موقعیت زن در جامعه قدیم ضعفها را ذکر کرده‌اند. در نگاه آرمانگرا زنی را وصف و ستایش کرده‌اند که موجودی متعالی، مهربان، مری و مردمدار است. ما در اینجا مهمترین صفات و نیکوهای زن را از زبان برخی شاعران بیان می‌کنیم.

سعدی سخنور حکیم قرن هفتم برخی از صفات زن را چنین برمی‌شمارد: فرمانبری از شوهر، پارسایی، موافقت و سازگاری، غمگساری، دوستی با همسر، مستوری و زیبایی، صفا و یکدلی:

زن خوب فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا

برو پنج نوبت بزن بر درت

چو یاری موافق بود در برت

همه روز اگر غم خوری غم مدار

چو شب غمگسارت بود در کنار

کرا خانه آباد و همخوابه دوست

خدا را به رحمت نظر سوی اوست

چو مستور باشد زن و خو بروی

به دیدار او در بهشت است شوی

کسی بر گرفت از جهان کام دل

که یکدل بود با وی آرام دل

انسان طبعاً زیبایی را دوست دارد و در نگاه نخست شاید بیش از هر عاملی دیگر زیبایی زن، مرد را به سوی خود بکشاند اما صفات و عوامل کارساز دیگری هستند که پایداری و آرامش زندگی را سبب می‌شوند؛ زیرا زیبایی نسبی است و کسانی دیگر هم هستند که از کسی که ما او را زیبا می‌دانیم زیباتر باشند. در چنین حالتی آن صفات نیک زن است که باعث قوام و دوام زندگی و خانواده می‌شود:

اگر پارسا باشد و خوش سخن

نگه در نکویی و زشتی مکن

زن خوش منش دل نشان تر که خوب

که آمیز گاری بیوشد عیوب

ببُرد از پری چهره زشت خوی

زن دیو سیمای خوش طبع، گوی

چو حلوا خورد سر که از دست شوی

نه حلوا خورد سر که اندوده روی

بر آن بنده حق نیکویی خواسته است

که با او دل و دست زن راست است

واقعیت زندگی آن است که همه مردم یکسان نیستند و نمی‌توان توقع داشت که همه خوب باشند. این خوبی یا بدی در هر دو نوع زن و مرد وجود دارد. در کنار صفات خوب، کسانی نیز برخی صفات منفی و ناسازگار دارند. این صفات یا ذاتاً در وجود کسی هست یا بر اثر نبود شناخت کافی زن و مرد از یکدیگر و هم‌کفو نبودن به تدریج در زندگی بروز می‌کند و اسباب تلخی و ناآرامی محیط خانواده را فراهم می‌سازد:

دلارام باشد زن نیک خواه

ولیکن زن بد، خدا یا پناه!

چو طوطی کلاغش بود هم نفس

غنیمت شمارد خلاص از قفس

سر اندر جهان نه به آوارگی

وگر نه بنه دل به بیچارگی

تهی پای رفتن به از کفش تنگ

بلای سفر به که در خانه جنگ

به زندان قاضی گرفتار به

که در خانه دیدن بر ابرو گره

در خرمی بر سرایی ببند

که بانگ زن از وی برآید بلند

معمول زندگی بویژه در جامعه ما آن است که مرد در ازدواج پیش قدم می‌شود و به خواستگاری می‌رود؛ به همین سبب در مرحله نخست بیشتر توصیه‌ها برای انتخاب همسر خطاب به مرد است که چگونه زنی را انتخاب کند. البته که اختیار و پذیرش از جانب زن است و در عرف زندگی نیز دیده می‌شود که گاهی جوانی پس از چندین بار رفتن به خواستگاری موفق به ازدواج می‌شود؛ زیرا زن با اختیار خود خواستگاران را نپذیرفته است. زندگی گذشته و تجربه کهن سالان نشان می‌دهد که سازگاری و مدارا در زندگی

مادر

همانطور که در آغاز گفته شد نگاه و بیان نسبت به مادر همیشه مثبت است و حق هم چنین است اما در رفتار آدمیان در سنین مختلف بویژه در نوجوانی یا جوانی گاهی رفتاری سر می‌زند که باعث دل شکستن و نگرانی و غم مادر می‌شود. سعدی در گلستان، علت یکی از این رفتارها و پاسخ مادر را چنین بیان می‌کند:

«وقتی به جهل جوانی، بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟»

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش

چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن

گر از عهد خردیت یاد آمدی

که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در این روز بر من جفا

که تو شیر مردی و من پیرزن»

حکایات فراوانی از رفتار بسیار مؤدبانه و خداپسندانه بزرگان و نامداران در قبال مادر شنیده یا خوانده‌ایم. رفتارهایی که هم درس آموز بوده و هستند و هم اثرگذار بوده‌اند. عطار نیشابوری در کتاب تذکرةالاولیاء که درباره زندگی و احوال گروهی از بزرگان دین و عرفان است درباره بایزید بسطامی صوفی نامدار قرن سوم هجری آورده است: «نقل است که چون مادرش به دبیرستان (= محل تعلیم، مکتب خانه) فرستاد، چون به سوره لقمان رسید، و به این آیت رسید «ان اشکرلی و لوالدیک» خدای می‌گوید مرا خدمت کن و شکر گوی، و مادر و پدر را خدمت کن و شکر گوی. استاد معنی این آیت می‌گفت. بایزید که آن بشنید بر دل او کار کرد. لوح بنهاد و گفت: استاد مرا دستوری (= اجازه) ده تا به خانه روم و سخنی با مادر بگویم. استاد دستوری داد. بایزید به خانه آمد. مادر گفت: یا طیفور به چه آمدی؟ مگر هدیه‌ای آورده‌اند، یا عذری افتاده‌ست؟ گفت: نه که به آیتی رسیدم که حق می‌فرماید، ما را به خدمت خویش و خدمت تو. من در دو خانه کدخدایی (= خدمت) نتوانم کرد. این آیت بر جان من آمده است. یا از خدایم در خواه تا همه آن تو باشم، و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسر تو را در کار خدای کردم و حق خویشتن به تو بخشیدم؛ برو و خدا را باش.»

دعا و رضایت مادر چراغ راه فرزند و سبب توفیق او در زندگی است. اینکه از در کلام شریف نبوی بهشت را در زیر گام مادران می‌داند نشان از اهمیت بسیار و تأثیرگذاری بی‌همانند رضا و خشنودی و دعای مادر است. در ادامه سخن عطار در مورد بایزید بسطامی به همین مورد و چشم به راهی مادر و اثرگذاری توجه او برمی‌خوریم که می‌نویسد: «پس چون برفت و مدینه زیارت کرد امرش آمد به خدمت مادر بازگشتن. با جماعتی روی به بسطام نهاد. خبر در شهر اوفتاد؛ اهل بسطام به دور جایی به استقبال شدند. بایزید را مراعات ایشان مشغول خواست کرد، و از حق بازمی‌ماند. چون نزدیک او رسیدند، شیخ قرصی از آستین بگرفت و رمضان بود. به خوردن ایستاد. جمله آن بدیدند، از وی برگشتند. شیخ اصحاب را گفت: ندیدند. مساله‌ای از شریعت کار بسته همه خلق مراد کردند. پس صبر کرد تا شب

گذشتگان بسیار بیش از زندگی امروز بوده و کمتر زندگی‌ای به جدایی و طلاق می‌کشیده است. در کنار عوامل متعدد به نظر می‌رسد که پذیرش توصیه و سفارش بزرگان و کاردیدگان در امر انتخاب همسر، اهمیت دادن بیشتر به زندگی، داشتن حرمت و قداست خانواده، مستوری و حیا بنیان خانواده‌های قدیم را بسیار محکمتر و پایدارتر کرده بود و لذت زندگی دوام بیشتری داشت. به هر حال توصیه‌هایی از نگاه سخنوران در انتخاب همسر و رفتار با او پس از ازدواج مورد توجه بوده است؛ چنانکه اوحدی مراغه‌ای در مثنوی جام جم خود سروده است:

زن دوشیزه خواه و نیک نژاد

تا تو را ببند و شود به تو شاد

چونکه پیوند شد، به نازش دار

بر سرخانه سرفرازش دار

تو در آیی ز در، سلامش کن

او در آید، تو احترامش کن

صاحب رخت و چیز دار او را

پیش مردم عزیز دار او را

از همین اشعار برمی‌آید که زنان در جامعه سنتی قدیم کمتر باسواد بودند و بنا به دیدگاه و رفتار مردم آن زمان شاید حتی در این باره نداشته‌اند و آنچه را لازم بود بیاموزند یا در خانه پدر می‌آموختند یا پس از رفتن به خانه شوهر:

از سخنهای خوب و گفتن خوش

به نماز و به طاعتش درکش

اوحدی مراغه‌ای در ادامه ابیاتی را می‌آورد که طبق آنها نکته‌های دقیق رفتاری و روان شناسانه‌ای را مرد باید در زندگی و رفتار با همسرش رعایت کند تا کانون خانواده گرم و آرام بماند؛ نکته‌هایی مانند پرهیز از نصیحت بیجا، خوش رفتاری با بستگان و خویشان زن، یک کیسه بودن با او و نداشتن طمع به اموال اختصاصی او، تقوا و پرهیز از چشم داشتن به دیگران:

میکن ار بینی از خرد نورش

به نصیحت ز بام و در دورش

دل خویشان او مدار دژم

هر یکی را به قدر می‌خور غم

تا ز لطف تو شرمسار شود

به مراد تو سازگار شود

با زن خویشتن دو کیسه مباش

وانچه دارد به سوی خود متراش

زن چو داری، مرو پی زن غیر

چون روی در زنت نمآند خیر

این نه عدلست و این نه داد، ای مرد

خانه خود مده به باد، ای مرد

هر که غیرت نداشت دینش نیست

آن ندارد کسی که اینش نیست

کانون زندگی انسان با فرزند همیشه گرم و تازه است. فرزند نعمتی است که خداوند کریم با اهدای آن به پدر و مادر، باعث دلخوشی، استمرار و نشاط و تحرک آنان می‌شود. این نعمت نیز برای ثمردهی بهتر و بیشتر نیاز به مراقبت و تربیت و رعایت آدابی دارد. پدر و مادر آرزومند سعادت و خوشبختی و ترقی و شخصیت فرزند خود هستند و بنابراین معمولاً همراه با تأمین نیازهای زندگی او در مراحل مختلف زندگی با زبان نصیحت او را به پیمودن راه درست و رعایت آیین زندگی فرا می‌خوانند. در زندگی سنتی و باصفای گذشته پذیرش نصیحت و خیرخواهی نیز از جانب فرزندان بسیار بیشتر از امروز بوده است.

نظامی گنجوی شاعر داستان پرداز پنج گنج، در مثنوی هفت پیکر

درآمد. نیم شب به بسطام رفت؛ فرادر خانه مادر آمد؛ گوش داشت. بانگ شنید که مادرش طهارت می‌کرد و می‌گفت: بار خدایا! غریب مرا نیکو دار و دل مشایخ را با وی خوش گردان و احوال نیکو او را کرامت کن. بایزید آن می‌شنود. گریه بر وی افتاد. پس در بزد. مادر گفت: کیست؟ گفت: غریب توست. مادر گریان آمد و در بگشاد، و چشمش خلل کرده بود و گفت: یا طیفور. دانی به چه چشم خلل کرد؟ از بس که در فراق تو می‌گریستم و پشتم دو تا شد از بس که غم تو خوردم».

خدمت به والدین بویژه مادر بر هر کاری مقدم است. یکی از بارزترین اسوه‌ها در این باره جناب اویس قرنی است که در زمان پیامبر اکرم (ص) در یمن بود و به سبب پرستاری و خدمتکاری به مادرش نتوانست حضوری به



«وقتی
به جهل جوانی،
بانگ بر مادر زدم
دل آزرده به
کنجی نشست
و گریان همی گفت:
مگر خردی
فراموش کردی که
در شتی می‌کنی؟
(سعدی)

فرزند خود را چنین اندرز می‌دهد و از او می‌خواهد که با نیکنامی زندگی کند، همنشین و دوست خوب برگزیند و از نشست با کسانی که اهل زشت کاری هستند پرهیز کند:

ای بسر هان و هان تو را گفتم
که تو بیدار شو که من خفتم
سکه بر نقش نیکنامی بند
کز بلندی رسی به چرخ بلند
همنشینی که نافه بوی بود
خوبتر زانکه یافه گوی بود
عیب یک همنشست باشد و بس
کافکند نام زشت بر صد کس

او سپس می‌گوید که راه زندگی هموار نیست و باید با چشمانی باز و با شناخت راه، در آن قدم گذاشت، به اندازه‌توان و تحمل بار زندگی را برداشت

خدمت آن حضرت برسد ولی از شیفتگان و مؤمنان به پیامبر بود. با تأثیر از چنان الگوهایی کسانی چون بایزید نیز همین نکته را در زندگی خود به کار بسته‌اند. چنانکه در ادامه شرح حال او آمده است: «نقل است که شیخ گفت: آن کار که بازپسین کارها می‌دانستم، پیشین همه بود، و آن رضای والده بود. و گفت: آنچه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت و خدمت می‌جستم، در آن یافتم که یک شب والده از من آب خواست. برفتم تا آب آورم، در کوزه آب نبود و بر سبو رفتم نبود، در جوی رفتم آب آوردم، چون بازآمدم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست می‌داشتم. چون از خواب درآمد آگاه شد. آب خورد، و مرا دعا کرد که دید کوزه بر دست من فسرده بود. گفت: چرا از دست نهدادی؟ گفتم: ترسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم. پس گفت: آن در فرایم کن. من تا نزدیک روز می‌بودم تا نیمه راست بود یا نه؟ و فرمان او را خلاف نکرده باشم».

فرزند

و از سختی‌ها نباید ترسید و صبور باید بود:

رقص مرکب مبین که رهوارست
راه بین تا چگونه دشوارست
گر بر این ره پری چو باز سپید
دیده بر راه دار چون خورشید
خاصه کاین راه راه نخچیر است
آسمان با کمان و با تیر است
بار چندان بر این ستور آویز
که نماند بر این گریوه تیز
چون رسد تنگیی ز دور دو رنگ
راه بر دل فراخ دار نه تنگ
بس گره کو کلید پنهانی است
پس درشتی که در وی آسانی است
ای بسا خواب کو بود دلگیر
واصل آن دل خوشیست در تعبیر
گرچه پیکان غم جگر دوزست
درع صبر از برای این روزست
عهد خود با خدای محکم‌دار
دل ز دیگر علاقه بی‌غم دار
چون تو عهد خدای نشکستی
عهده بر من کز این و آن رستی
تا جوانی و تندرستی هست
آید اسباب هر مراد به دست
تو که سرسبزی جهان داری
ره کنون رو که پای آن داری
در ره دین چو نی کمر بر بند
تا سرآمد شوی چو سرو بلند
نانی از خوان خود دهی به کسان
به که حلوا خوری ز خوان خسان

جامی از نامداران قرن نهم و صاحب هفت اورنگ دیگر شاعری است که پدرا نه و مشفقانه فرزند خود - و در حقیقت هر فرزندی - را بسیار متین و آرام و با در نظر گرفتن آداب نصیحت گفتن و نصیحت شنیدن اندرز می‌دهد و از او می‌خواهد که با شنیدن پند و اندرز و کسب دانش آنها را به کار بندد:

بیا ای جگر گوشه فرزند من
بنه گوش بر گوهر پند من
صدفوار بنشین دمی لب خموش
چو گوهر فشانم به من دار گوش
شنو پند و دانش به آن یار کن
چو دانستی آنکه به آن کار کن
ز گوش ار نیفتد به دل نور هوش
چه سوراخ موش و چه سوراخ گوش
به دانش که با آن کنش یار نیست

به جز ناخردمند را کار نیست

جامی با وجود آنکه خود فردی دانا، باتجربه و آگاه به تربیت بوده باز با نقل از دیگران می‌کوشد ضمن تواضع تأثیر سخن خود را بیشتر کند و سفارش خود را مستند به سخن بزرگان در حوزه تعلیم و تربیت دین می‌کند و از فرزند می‌خواهد تا با صداقت و دلی صاف و اتکا به خداوند با بندگان خدا به انصاف و همراه با روشندلی و مهربانی رفتار کند:

بزرگان که تعلیم دین کرده‌اند
به خردان وصیت چنین کرده‌اند
که ای همچو خورشید روشن ضمیر
چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
به هر کار دل با خدا راست دار
که از راستکاری شوی رستگار
به طاعت چه حاصل که پشتت دوتاست
چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای
به انصاف با بندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر
بر آفاق مگشای جز چشم مهر
از آن چرخ را برتری حاصل است
که هر ذره را مهر او شامل است

در طبیعت زندگی است که جوان با جوان نشست و برخاست دارد اما حرمت پیران و احترام به بزرگتران از آداب تربیت و نشانه ادب و رفتار درست جوان است؛ همچنان که به کوچکتران نیز باید به چشم احترام نگریست زیرا به ظاهر کوچک یا کم سن و سال بودن دلیلی بر کم ارزش بودن یا کمتر دانستن نیست:

چو باید بزرگیت پیرانه سر
به چشم بزرگی به پیران نگر
به خردان به چشم حقارت مبین
بسا خرد، صدر بزرگی نشین
بود قیمت گوهر از آب و رنگ
چه غم زانکه خرد است نسبت به سنگ
به خصم درونی که آن نفس توست
ز تو بردباری نباشد درست
به درویش محتاج بخشش نمای
فرو بسته کارش به بخشش گشای
بود او چو لب تشنه کشت و تو میغ
چرا داری از کشت باران دریغ
تواضع کن آن را که دانشور است
به دانش ز تو قدر او برتر است
بود دانش آب و زمین بلند
ز آب روان کی شود بهره مند
چه خوشی گفت دانا که در خانه کس

مرگ، گرگ تو شد، ای یوسف کنعانی من
از ندانستن من، دزد قضا آگه بود
چو تو را برد، بخندید به نادانی من
آن که در زیر زمین، داد سر و سامانت
کاش می خورد غم بی سر و سامانی من
به سر خاک تو رفتم، خط پاکش خواندم
آه از این خط که نوشتند به پیشانی من
رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی
بی تو در ظلمتم، ای دیده نورانی من
بی تو اشک و غم و حسرت همه مهمان مند
قدمی رنجه کن از مهر، به مهمانی من
صفحه روی ز انظار، نهان می دارم

چو باشد ز گوینده یک حرف بس

نگاه به تعلیم و تربیت فرزندان در نزد سخنوران و ادیبان ما تا دوره معاصر نگاهی نسبتاً یکسو است اما با توجه به مصادیق و نمودهای جدید زندگی یا تفاوت در نوع درس خواندن و به مدرسه رفتن تفاوتی دارد. شاعران و سخنوران ما معمولاً به درس خواندن و گوش سپردن به سخن معلم و استاد و دانستن قدر وقت و... سفارش می کنند. البته با توجه به نظام آموزشی جدید و مشغله جوانان و محصلان امروز و ابزارهای پیشرفته و نوع ارتباطات اجتماعی در زندگی امروز به نظر می رسد توجه جوانان به اندرزها و سفارشهای بزرگان و دلسوزان تعلیم و تربیت - متأسفانه - کم شده است. نمونه هایی از تفاوت سفارش و توصیه را در این ابیات می توان دید که از حبیب یغمایی شاعر سنتی دوره معاصر (متوفای ۱۳۶۳ شمسی) است:

خرم آن دانش پژوهی کز نخستین روز درس
گوش دل با گفته استاد دانشور کند
وقت درس و وقت بازی را نه آمیزد به هم
در کلاس درس، باری، شیطنت کمتر کند
نکنه ای گر در نیابد باز پرسد ز اوستاد
حفظ اگر دشواری اوفتد ثبت در دفتر کند
نثرهای نغز با معنی به خاطر بسپرد
شعرهای اوستادان کهن از بر کند
وقت را قیمت شناسد، در نیازد رایگان
وقت را زر گفته اند، این گفته را باور کند
کامیابی خواهد اندر امتحان خرداد ماه
کامرانی را وداع از ماه شهر یور کند
بگذراند از فراز مهر و مه اندیشه اش
گر ز حکمت بال گیرد ور ز دانش پر کند
شخص دانا هیچ با نادان نباشد هم طراز
پیش چشم این آیت از قرآن پیغمبر کند.

پدر

پدر رکن مهم زندگی، سایه رحمت و تکیه گاه زن و فرزند، کوه بردباری و تحمل سختیها و رود جاری زندگی است. کمتر انسانی است که در جایگاه بلند و حق پدر در زندگی تردیدی داشته باشد. اما پدر و پدران معمولاً کمتر از خود سخن می گویند. در کلام سخنوران نیز به نسبت کمتر به این موضوع پرداخته شده و ایشارگری پدران کمتر به وصف کشیده شده است. شواهد و تجربه زندگی نیز نشان می دهد که قدر پدر را بیشتر زمانی می دانیم که او را از دست داده باشیم. در پایان این گفتار شعری از بانوی ادب فارسی شادروان پروین اعتصامی را برای نمونه ذکر می کنیم که می تواند زبان حال بسیاری از کودکان و جوانان و فرزندان باشد. امید که قدر این گوهر بی بدیل را همیشه بدانیم. پروین در سوگ پدرش یوسف اعتصام الملک سروده است:

پدر! آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل
تیشه ای بود که شد باعث ویرانی من
یوسف نام نهادند و به گرگت دادند

تا نخوانند بر این صفحه، پریشانی من
دهر، بسیار چو من سر به گریبان دیده است
چه تفاوت کندش، سر به گریبانی من
عضو جمعیت حق گشتی و دیگر نخوری
غم تنهایی و مهجوری و حیرانی من
گل و ریحان کدامین چمنت بنمودند
که شکستی قفس، ای مرغ گلستانی من
من که قدر گهر پاک تو می دانستم
ز چه مفقود شدی، ای گهر کانی من
من یکی مرغ غزلخوان تو بودم، چه فتاد
که دگر گوش نداری به نوا خوانی من
گنج خود خواندی ام و رفتی و بگذشتی ام
ای عجب، بعد تو با کیست نگهبانی من!





فراموشی زنانگی زنان

در نهضت حقوق بشر غربی

مجموعه آثار

استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص: ۲۶-۳۸

به فراموشی سپردن زنانگی زنان،

نقصان نهضت حقوق بشر غربی

در دنیای غرب، از قرن هفدهم به بعد، پایه پای نهضت‌های علمی و فلسفی، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام «حقوق بشر» صورت گرفت. نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را در باره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق عظیمی بر جامعه بشریت دارند.

اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیهاست. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند؛ حتی خود صاحب حق نیز نمی‌تواند به میل و اراده خود، آنها را به غیر منتقل نماید و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد؛ و همه مردم اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند در این حقوق و آزادیها با یکدیگر «متساوی» و برابرند.

تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آنچه در باره حقوق انسانها گفتگو شده و یا عملاً اقدامی صورت گرفته، مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقه کارگر و زحمتکش در برابر طبقه کارفرما و ارباب. در قرن بیستم مسأله «حقوق زن» در برابر «حقوق مرد» مطرح شد و برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - منتشره در سال ۱۹۴۸

میلادی - تساوی حقوق زن و مرد صریحاً اعلام شد.

در همه نهضت‌های اجتماعی غرب از قرن هفدهم تا قرن حاضر، محور اصلی دو چیز بود: «آزادی» و «تساوی»، و نظر به اینکه نهضت حقوق زن در غرب دنباله سایر نهضتها بود و بعلاوه تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادیها و برابریها فوق العاده مرارتبار بود، در این نهضت نیز جز در باره «آزادی» و «تساوی» سخن نرفت.

پیشگامان این نهضت، آزادی زن و تساوی حقوق او را با مرد مکمل و متمم نهضت حقوق بشر دانستند و مدعی شدند که بدون تأمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی‌معنی است، و بعلاوه همه مشکلات خانوادگی ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق او با مرد است و با تأمین این جهت، مشکلات خانوادگی یکجا حل می‌شود.

در این نهضت، آنچه ما آن را «مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی» خواندیم، یعنی اینکه آیا این نظام بالطبع نظام مستقلی است و منطق و معیاری دارد جدا از منطق و معیار سایر مؤسسات اجتماعی یا نه، به فراموشی سپرده شد.

همه سخنها در اطراف این یک مطلب دور زد که زن با مرد در انسانیت شریک است و یک انسان تمام عیار است، پس باید از حقوق فطری و غیر قابل سلب بشر مانند مرد و برابر با او برخوردار باشد حال آن که در پرتو اکتشافات و پیشرفتهای علمی زیستی و روانی، تفاوت‌های دو

جنس روشنتر و مستدلتر گشت. با همه اینها مسأله اساسی به فراموشی سپرده شد و این مایه شگفتی است.

نهضت حقوق زن غربی در عین اینکه یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای او و برای جامعه بشریت به ارمغان آورد. زن غربی تا اوایل قرن بیستم از ساده ترین و پیش پا افتاده ترین حقوق محروم بود و تنها در اوایل قرن بیستم بود که مردم مغرب زمین به فکر جبران مافات افتادند و چون این نهضت دنباله نهضت‌های دیگر در زمینه «تساوی» و «آزادی» بود همه معجزه‌ها را از معنی این دو کلمه خواستند غافل از اینکه تساوی و آزادی مربوط است به رابطه بشرها با یکدیگر از آن جهت که بشرند و به قول طلاب «تساوی و آزادی حق انسان بما هو انسان است»؛ زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوقی مساوی بهره‌مند است، ولی زن انسانی است با چگونگیهای خاص و مرد انسانی است با چگونگیهای دیگر. زن و مرد در انسانیت «برابرند» ولی دو گونه انسانند با دو گونه خصلتها و دو گونه روانشناسی، و این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیایی و یا تاریخی و اجتماعی نیست بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده. طبیعت از این دو گونه‌گی‌ها هدف داشته است و هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت عوارض نامطلوبی به بار می‌آورد.

این مسأله لااقل قابل طرح هست که آیا دوجنسی شدن انسان [و دیگر حیوانات] یک امر تصادفی و اتفاقی است یا جزء طرح خلقت است؟

آیا تفاوت دو جنس صرفاً یک تفاوت سطحی ساده عضوی است و یا به قول آلکسیس کارل در هر سلول از سلولهای انسان نشانی از جنسیت او هست؟

آیا در منطق و زبان فطرت، هر یک از زن و مرد رسالتی مخصوص به خود دارند یا نه؟ آیا حقوق یک جنسی است یا دوجنسی؟ آیا اخلاق و تربیت دوجنسی است یا یک جنسی؟ مجازاتها چطور؟ و همچنین مسؤولیتها و رسالتها؟

در نهضت حقوق زن غربی عمداً یا سهواً «تساوی» به جای «تشابه» به کار رفت و «برابری» با «هماندی» یکی شمرده شد، «کیفیت» تحت الشعاع «کمیت» قرار گرفت، «انسان» بودن زن موجب فراموشی «زن» بودن وی گردید.

این بی‌توجهی را نمی‌توان تنها به حساب یک غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی گذاشت؛ عوامل دیگری نیز در کار بود که می‌خواست از عنوان «آزادی» و «تساوی» زن استفاده کند.

یکی از آن عوامل این بود که مطامع سرمایه داران در این جریان بی‌دخالیت نبود. کارخانه داران برای اینکه زن را از خانه به کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره‌کشی کنند، حقوق زن، استقلال اقتصادی زن، آزادی زن، تساوی حقوق زن با مرد را عنوان کردند و آنها بودند که توانستند به این خواسته‌ها رسمیت قانونی بدهند.

ویل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه می‌گوید: «تا حدود

سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد». آنگاه در باره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می‌کند، می‌گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است». سپس به سخن خود چنین ادامه می‌دهد:

«... زنان کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت اما اعلانها از آنان می‌خواست که زنان



و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند. .. نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیایی کبیر از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند که برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت ناپذیری آنان را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها نیده، گرفتار جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرده است. .. «لذات فلسفه، ص ۱۵۵-۱۵۹»

شک نیست که قرن ما [و نهضت حقوق زن غربی] یک سلسله بدبختیها از زن گرفت، ولی سخن در این است که یک سلسله بدبختیهای دیگر برای او ارمغان آورد، چرا؟ آیا زن محکوم است به یکی از این دو سختی و جبراً باید یکی را انتخاب کند؟ یا هیچ مانعی ندارد که هم بدبختیهای قدیم خود را طرد کند و هم بدبختیهای جدید را؟

بدبختیهای قدیم غالباً معلول این جهت بود که انسان بودن زن به فراموشی سپرده شده بود و بدبختیهای جدید از آن است که عمداً یا سهواً زن بودن زن و موقع طبیعی و فطری‌اش، رسالتش، مدارش، تقاضاهای



در نظر گرفتن وضع
طبیعی و فطری هریک
از زن و مرد با توجه
به تساوی آنها در
انسان بودن و حقوق
مشترک انسانها، زن
را در وضع بسیار
مناسبی قرار می‌دهد
که نه شخصش
کوئیده شود
و نه شخصیتش.

غریزی‌اش، استعدادهای ویژه‌اش به فراموشی سپرده شده است.

عدم توجه به وضع طبیعی و فطری زن بیشتر موجب پایمال شدن حقوق او می‌گردد. اگر مرد در برابر زن جبهه ببندد و بگوید تو یکی و من یکی، کارها، مسؤولیتها، بهره‌ها، پاداشها، کیفرها همه باید متشابه و همشکل باشد، در کارهای سخت و سنگین باید با من شریک باشی، به فراخور نیروی کارت مزد بگیری، توقع احترام و حمایت از من نداشته باشی، تمام هزینه زندگی‌ات را خودت بر عهده بگیری، در هزینه فرزندان با من شرکت کنی، در مقابل خطرهای خودت از خودت دفاع کنی، به همان اندازه که من برای تو خرج می‌کنم تو باید برای من خرج کنی و... در این وقت است که کلاه زن سخت پس معرکه است زیرا زن بالطبع نیروی کار و تولیدش از مرد کمتر است و استهلاک ثروتش بیشتر. بعلاوه بیماری ماهانه، ناراحتی ایام بارداری، سختیهای وضع حمل و حضانت کودک شیرخوار، زن را در وضعی قرار می‌دهد که به حمایت مرد و تعهداتی کمتر و حقوقی بیشتر نیازمند است

در نظر گرفتن وضع طبیعی و فطری هریک از زن و مرد با توجه به تساوی آنها در انسان بودن و حقوق مشترک انسانها، زن را در وضع بسیار مناسبی قرار می‌دهد که نه شخصش کوئیده شود و نه شخصیتش.

برای اینکه اندکی آگاهی بیابیم که به فراموشی سپردن موقعیت فطری و طبیعی هر یک از زن و مرد و تنها تکیه بر آزادی و تساوی کردن به کجا منتهی می‌شود، بهتر است ببینیم آنان که پیش از ما در این راه افتاده‌اند و به پایان راه رسیده‌اند، چه می‌گویند و چه می‌نویسند.

در مجله خواندنیها شماره ۷۹ از سال ۳۴ مورخه ۴ تیرماه ۵۳ مقاله‌ای از مهنامه شهربانی تحت عنوان «سرگذشتهایی از زنان کارگر در جامعه امریکا» نقل کرده است. این مقاله ترجمه‌ای است از مجله کورونت.

این مقاله مفصل و خواندنی است. ابتدا درد دل خانمی را نقل می‌کند که چگونه به عنوان تساوی زن و مرد، رعایتی که سابقاً از زنان کارگر می‌شد که مثلاً وزنه‌های بیش از ۲۵ پوندی را بلند نکنند، در حالی که برای مردان چنین محدودیتی وجود نداشت، دیگر امروز وجود ندارد. او می‌گوید: حالا شرایط کار در کارخانه جنرال موتورز ایالت اوهایو یا به عبارت بهتر همان جایی که قریب ۲۵۰۰ زن در حال زجر کشیدن هستند تغییر یافته است. .. خانم مذکور همچنین خود را در حال نگه داشتن یک ماشین بخار بسیار قوی یا پاک کردن یک تنور فلزی ۲۵ پوندی که چند لحظه قبل مرد قوی هیکلی آن را برجای گذاشته می‌بیند و با خود می‌گوید: سرتاپا کوفته و مجروح شدم. او می‌گوید: در هر دقیقه باید یک دسته ۲۵ تا

۵۰ اینچی را که بالغ بر ۳۵ پوند وزن دارد به قلابها آویزان کنم، همیشه دستهایم متورم و دردآلود است.

این مقاله سپس درد دلها و تشویش و اضطرابهای خانم دیگری را بازگو می‌کند که شوهرش یک ملوان نیروی دریایی است و اخیراً دریاسالار تصمیم گرفته است تعدادی زن را در کشتی مردان به کار بگمارد. می‌نویسد: در این میان نیروی دریایی یک کشتی را با ۴۰ زن و ۴۸۰ ملوان مرد به مأموریت فرستاد. اما وقتی این کشتی پس از اولین سفر دریایی «مختلط» خود به بندر بازگشت، ترس و وحشت همسران ملوانها مورد تأیید قرار گرفت، زیرا به زودی معلوم شد که نه تنها داستانهای عشقی زیادی در کشتی اتفاق افتاده، بلکه اغلب زنان به جای یک نفر با چند نفر آمیزش جنسی داشته‌اند. می‌نویسد: در ایالت فلوریدا، نگرانی بعد از آزادی گریبانگیر زنان «بیوه» گردیده است زیرا یکی از قضات این ایالت به نام «توماس تستا» اخیراً قانونی را که برای زنان بیوه تا ۵۰۰ دلار بخشودگی مالیاتی در نظر گرفته بود غیر قانونی اعلام کرده است و اظهار می‌دارد که این قانون تبعیضی علیه مردان به شمار می‌رود.

آنگاه اضافه می‌کند: خانم مک دانیل در دستهایش احساس سوزش می‌کند، خانم استون (آن که شوهرش ملوان بود) دچار تشویش و اضطراب گردیده است، زنان بیوه ایالت فلوریدا جریمه نقدی شده‌اند و سایرین هم هر یک به سهم خود طعم آزادی را خواهند چشید. برای خیلی‌ها این سؤال پیش آمده است که آیا خانمها بیش از این چیزی که کسب کرده‌اند، از دست نداده‌اند؟ حالا دیگر بحث بی‌فایده است زیرا این بازی شروع شده و تماشاچیان، تازه موفق به پیدا کردن صندلیهای خود شده‌اند. امسال قرار است بیست و هفتمین ماده اصلاحی قانون اساسی کشور امریکا تصویب شود و به موجب آن کلیه برتریهای ناشی از جنسیت غیرقانونی اعلام گردد. .. و بدین ترتیب اظهارات رسکو باوند استاد دانشکده حقوق هاروارد که آزادی زنان را مبدأ نتایج تأسف‌آور مقام قانونی زن در کشور امریکا می‌خواند، تحقق خواهد پذیرفت. .. یکی از سناتورهای ایالت کارولینای شمالی به نام «جی اروین» بعد از مطالعه جامعه امریکایی زنان و مردان متساوی الحقوق پیشنهاد می‌کند: قوانین خانوادگی همه باید تغییر کند، دیگر مردان نباید مسؤول قانونی تأمین مخارج خانواده باشند. ..

این مجله می‌نویسد: خانم مک دانیل می‌گوید: یکی از زنان به علت برداشتن وزنه‌های سنگین دچار خونریزی داخلی شده است. ما می‌خواهیم به وضع سابق برگردیم، دلمان می‌خواهد مردان با ما مثل زن رفتار کنند نه مثل یک کارگر. برای طرفداران آزادی زنان این موضوع خیلی ساده است که

عزت و احترامشان به این است که به دنبال مردان نروند، خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند؛ زنان این درسها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند. اختصاص به جنس بشر ندارد، حیوانات دیگر نیز همین طورند؛ همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفانه،

در اتاقهای مجلل خود بنشینند و بگویند زنان و مردان با هم برابرند، زیرا تاکنون گذارشان به کارخانه‌ها نیفتاده است.

آنها خبر ندارند که بیشتر زنان مزدبگیر این کشور باید مثل من در کارخانه‌ها کار کنند و جان بکنند. من این برابری را نمی‌خواهم؛ زیرا انجام کارهای مخصوص مردان از عهده‌ام بر نمی‌آید. مردان از نظر جسمی از ما قوی‌ترند و اگر قرار باشد که ما با آنها رقابت شغلی داشته باشیم و کارمان نسبت به کار آنها سنجیده شود، من به سهم خود ترجیح می‌دهم که از کار برکنار شوم. امتیازاتی را که زنان کارگر ایالت اهایو از دست داده‌اند به مراتب بیش از آن مزایایی است که توسط قانون حمایت کارگران کسب کرده‌اند. ما شخصیت زن بودن را از دست داده‌ایم. من نمی‌توانم بفهمم از آن وقتی که آزاد شده‌ایم چه چیزی عایدمان شده است، البته امکان دارد عده معدودی از زنان وضعشان بهتر شده باشد ولی مسلماً ما جزء آنها نیستیم.

این بود خلاصه‌ای از آن مقاله که از محتوایش پیداست که این بانوان از ناراحتیهایی که به نام «آزادی» و «برابری» بر آنها تحمیل شده است آنچنان به ستوه آمده‌اند که دشمن این دو کلمه شده‌اند. مخالفان لاقبل این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت. ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان «انسان» و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد. به عبارت دیگر، قرآن زن را همان گونه دید که در طبیعت هست. از این رو هماهنگی کامل میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است؛ زن در قرآن همان زن در طبیعت است. این دو کتاب بزرگ الهی (یکی تکوینی و دیگری تدوینی) با یکدیگر منطبقند.

زن و مرد مظهر ناز و نیاز

اینکه از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می‌رفته‌اند و از آنها تقاضای همسری می‌کرده‌اند، از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است. ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد، با این وسیله جبران کرده است.

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق و مورد پرستش باشد و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

به عقیده ویلیام جیمز فیلسوف معروف امریکایی، حیا و خودداری ظریفانه زن غریزه نیست بلکه دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که

دل جنس خشن را هرچه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد.

منتهای هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی بوده است به آستان خود بکشاند.

گفتیم اینکه در قانون خلقت، مرد مظهر نیاز و طلب و خواستاری و زن مظهر مطلوبیت و پاسخگویی آفریده شده است، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن و جبران کننده ضعف جسمانی او در مقابل نیرومندی جسمانی مرد است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و توازن زندگی مشترک آنهاست. این نوعی امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و نوعی تکلیف طبیعی است که به دوش مرد گذاشته شده است.

اسلام احترام پدران را نزد دختران و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد، زنان را به شوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدین نکرد، برای مردان مجرد و شکارچی اجتماع که دنبال شکار مفت می‌گردند وسیله درست نکرد، زنان را از آغوش پاک شوهران و دختران را از دامن پرمهر پدران و مادران تحویل صاحبان پست اداری و پولداران نداد.





محمد تقی فاضل میبدی
(محقق و نویسنده)

مظلومیتی که بر دخت پیامبر رفته و می رود.



بودن بانوی نمونه عالم یعنی سرمشقی برای زندگی همه بشریت. و این که تفاوت نگاه به زن در جاهلیت و پیش از اسلام و پس از اسلام در چه چیزی نهفته است؟
سلیمان کتانی نویسنده معروف مسیحی در کتاب «فاطمه زهی در نیام» سخن ز بیایی دارد:

آنچه که اینک درباره فاطمه زهرا خواهیم نوشت تا آنجا که ممکن است در آن از کلمه "نقل از" و از گزارش گونه ای تاریخی پرهیز می کنم چه قلمی که در دست من است بیش از آنکه در پی تحلیل نسبت آهن و گوگرد موجود در ساقه گل باشد می باید در مقام آن باشد که از رنگ و بوی دلاویز آن گل نقشی بیافریند. چه این فاطمه علیها سلام آن بزرگواری است که جزیره العرب را و در پی آن نیمی از جهان متمدن روزگار خود را با شعار توحید و رهایی از این طاغوت، به راهی دیگر برد. و او همسر مردی است که جر جرداق مسیحی آرزو می کند که ای کاش دنیا تمام استعدادهایش را در قالبی می ریخت و انسانی چون علی را تحویل تاریخ این روزگار می داد. و نیز مادر فرزندی است که در زیر تیغ نااهلان فریب خورده جهل و جور در سرزمین کربلا گفت: اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در این جهان آزاده باشید. فاطمه از سوی پدر، شوهر و فرزندان به کهکشانی سر بر آورده که اقطار و اعماق آن دیر شناختی و یا ناشناختی است.

درد ناکانه باید گفت برخی به اصطلاح مبلغان و مداحان، این کهکشان بی کران هستی را با عینکهای تار و شکسته خود چنان در چشم تماشاگران تاریخ، تار و تیره گون به نمایش گذاشته اند که جز مظلومیتی مضاعف نمی توان نام دیگری بر آن نهاد. فریادهای اعتراضی فاطمه را تنها در باغ محدود فدک مصور ساخته و تنها به درد پهلوی و استخوان شکسته خلاصه کرده اند و گسترده طاق و رواق گفته های او را، که برای همه بشریت بود، به معدود مخاطبین در مسجد النبی کوتاه کرده اند و این مصیبتی است بزرگتر که به دست و دهان به اصطلاح بعضی پیروانش بر او رفته و می رود.

ما درست نمی دانیم در آن روزی که این بانوی جوان پدر را از دست داده در ایوان مسجد النبی در برابر انحراف در دستگاه رهبری اسلام چه سالی از دوران عمر خود را می گذراند؟ اما این از مسلمات تاریخ است که

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان، ۷۴) و آنان که می گویند: پروردگارا، ما را زنان و فرزندان مرحمت فرما که مایه چشم روشنی ما باشند، و ما را (سر خیل پاکان و) پیشوای اهل تقوا قرار ده.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی ع و ائمه اهل بیت ع نازل شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق ع می خوانیم که: "منظور از این آیه ما ئیم" بدون تردید ائمه اهل بیت ع از روشنترین مصداقهای آیه می باشند و نسل نورانی امامت و اسوه استوانه انسانیت از پاکترین دامن تاریخ یعنی زهرای اطهرزاده گشته است.

- ترا دانش و دین رهاند درست
- در رستگاری بیایدت جست
- به گفتار پیغمبرت راه جوی
- دل از تیرگیها بدین آب شوی
- اگر چشم داری به دیگر سرای
- به نزد نبی و علی گیر جای
- محمد بدو اندرون با علی
- همان اهل بیت نبی و ولی (فردوسی)

در سال روز ولادت دخت پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها نمی خواهیم از تاریخ ولادت آن بزرگ بانوی اسلام مطلبی بر قلم آورم و وقت عزیزان را در این باره بگیرم. زیرا تاریخ دقیق ولادت غالب بزرگان تاریخ به طور دقیق روشن نیست. همانطور که نمی توان روز ولادت پیامبر بزرگ اسلام را بدون هیچ اختلافی روشن ساخت، دوازدهم ربیع الاول؟ هفدهم ربیع الاول؟ یا در ماهی دیگر؟ اگر ماه آن روشن است، در کدام سال؟ عام الفیل؟ عام الفیل چه سالی است؟ سال تولد فاطمه (ع) نیز چنین است؛ آیا پنج سال قبل از بعثت بوده یا پنج سال بعد از آن؟ و یا سال بعثت پیامبر؟ چون یعقوبی وفات فاطمه را در سن ۲۳ سالگی اعلام کرده و طبری در سن ۲۹ سالگی. در هر صورت هیچکدام به طور دقیق آشکار نیست و قلم فرسایی بر سر این مطلب چندان گرهی از کار فرو بسته امروز ما نمی گشاید. مهم این است که ما مسلمانان در این روزگار افسردگی و چند پارگی مسلمین، چه در سی برای رهایی از فلاکتی که بر دنیای اسلام می رود، می توانیم پیاموزیم. الگو

را به ورود در سلم و سلامتی دعوت می‌کرد { ادخلوا فی السلم كافة }، الان می‌خواهند با شمشیر آخته خالد بن ولید سرا پا بمانند.

در ایام ولادت و یا وفات آن حضرت به جای باز

خوانی تاریخ و خطبه آتشین او، و احساس خطری که این

بانوی مظلوم تاریخ نسبت به آینده اسلام و قرآن داشت، چرایی با ذکر مجعولات و مصائب نادرست شخصی، چهره حقیقی فاطمه را در لایه‌هایی از اخبار بی پایه گم نماییم. واز تعالیم انسان سازش بی بهره بمانیم. همانطور که نسبت به آموزه‌های امامان چنین کردیم. تربیتی که

پیامبر بر دخترش اعمال کرد، نشان دهنده هویت واقعی زن در عصر تحقیر هویت زن بود. تربیت فاطمه به گونه‌ای رقم خورد که هیچ زنی در آن روزگار واجد چنین هویتی نگشته بود. او نخستین زنی است که آزادانه در مسجد در برابر چشم همه تاریخ می‌ایستد و باب انتقاد از وضع موجود را می‌گشاید و این درسی است به همه زنان تاریخ که باید آزادانه سخن گفت، انتقاد کرد و از هیچ رعب و وحشی نهراسید. او نشان داد که در برابر حاکمان، هم، نباید مرعوب بود و هم، نباید مجذوب گشت.

سلیمان کتانی که شخصیت فاطمه را از اعماق ورق پاره‌های تاریخ در آورده، می‌گوید: در قضیه‌ای، از پیامبر سوال شد، حضرت فرمود: نخست باید بدانم رای فاطمه چیست بدین گونه فاطمه در نتیجه تربیتی صحیح دارای رای و نظر به شخصی گردید. .. و علی در وجود فاطمه تکمیل وجود خود را یافت و در روزهای آخر عمر شبانگهان به در خانه انصار می‌رفت در حالی که حسن و حسین را با خود همراه می‌داشت از انصار می‌خواست که در برابر جاهلیت عرب بایستند. اما میان برخی اصحاب و سران قدرت چنان همگرایی به وجود آمده بود که پاک فاطمه را مایوس می‌نمود. تا ۲۵ سال پس از آن، شوهرش علی فرمود: روز ما به روز گار جاهلیت باز گشته است.

خدایا به حق بنی فاطمه

که بر قول ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم رد کنی ور قبول

من و دست و دامان آل رسول (سعدی)

سال پایانی عمر او بود. او خوب می‌دانست نظام رهبری اسلام پس از مرگ پیامبر، به گونه‌ای ترسیم گشته که شاید کمتر از نیم قرن نظام نژاد پرستی قریش که از آثار دوران جاهلیت بود، به نام اسلام باز می‌گردد؛ لهذا در صدر سخنان خود چنین هشدار داد:

فانی حرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان، چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان گویی گیر و گرفتار افتاده‌اید. این اندوهی است جانکاه که سراسر وجود فاطمه را فرا گرفته به گونه‌ای که ستون و دیوارهای مسجد از فریاد این زن می‌خواهد بر خود بلرزد و بشکافد.

بیان و زبان اختار او چنین است:

اطلع الشیطان راسه من مغرزه صارخا لکم فوجه کم لدعائه مستحییبن، شیطان از کمینگاه خویش سر بر آورده و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید دو روز از مرگ پیامبر نگذشته که قریشیان برای دفع فتنه دست به کاری زدند که خود و جامعه را به ورطه فتنه و فنا کشانندند. «زعمتم خوف الفتنه. الا فی الفتنه سقطوا» و تاریخ شاهد باز گشت روزگاری شد که پیامبر بیست و سه سال برای محو آن، مصائب بزرگی را تحمل کرده بود و حالا: فاطمه تمام این مصیبت‌ها را دو باره در برابر چشمان خود تازه می‌بیند. او شاهد بود که در مکه چگونه ابوجهل فضولات شتر را بر دوش پدرش ریخت و این دختر با دست کوچک خود آنها را پاک می‌کرد. او در جنگ احد شاهد آسیب‌هایی بود که به دست قریشیان بر چهره پیامبر نشست. و آنان جگر عمویش را با کینه مکیدند.

و از سویی شاهد کودتای خزنده‌یی است که بنی سقیان و آل قریش در برابر میراث پیامبر کرده‌اند. پیداست اگر رهبری یک جامعه نو پا به دست کسانی قرار گیرد که سزاواری و شایستگی آن را ندارند، جامعه به چه روزگاری خواهد افتاد. در همان روزهای نخست پس از مرگ پیامبر ص قبایلی به عنوان «اهل رده» علیه نظام نوپا برخاستند که در نگاه آنان حاکمیت قریش مکه بر انصار مدینه بود و خالد بن ولید به عنوان مامور خلیفه تمامی آنانرا از دم تیغ گذراند و این نخستین جنگ داخلی و سرکوب شورش‌هایی بود که سر از بیعت با خلیفه پیچیدند. دینی که پیامش دعوت به دار السلام بود { و الله یدعوا الی دار السلام } و همه



اسلام و شادی



علی تاج الدینی
(پژوهشگر دینی)



در اندیشه اسلامی شادی با ایمان به خدا و عمل صالح سنخیت دارد و اندوه با کفر و شرک و نفاق و اعمال ناشایست، منبع شادی بی پایان در قرآن کریم و روایات اسلامی، بهشت است. بنابر این کسی که در بهشت زندگی می‌کند در شادی مطلق و بی نهایت واقع می‌شود و بر عکس کسی که در جهنم است، در اندوه ها و غصه های بی پایان.

اما بهشت و جهنم بر خلاف تصور عوام مردم بعدا خلق نمی‌شود و بهشت جایی نیست که پس از مرگ افراد وارد آن شوند، بلکه مطابق آیات کریمه قرآن بهشت و جهنم هم اکنون خلق شده است.

«ان جهنم لمحیطه بالکافرین»

همانا جهنم بر کافرین احاطه دارد.

و همین طور است بهشت که بر مومنین محیط است.

بهشت و جهنم عین ماست و خارج از وجود ما نیست فقط مرگ به آن ظهور و صورت می‌دهد. «و ازلفت الجنة للمتقین» «و برزت الجحیم للغاوین» (۱) نزدیک شده بهشت برای اهل تقوی و ظاهر شده دوزخ برای گمراهان.

مطابق آیات صریح قرآن، آنان که ایمان به خدا و قیامت دارند و اهل نیکی و کارهای خیر هستند، دل و روحشان تبدیل به بهشت شده است. بنابر این در منطق قرآن مومنین شادترین افراد روزگار خود هستند چون تمام اوصاف بهشت از جمله باغ های سر سبز، نهر های زلال آب و ، خوردن از بهترین طعامها ، نوشیدن بهترین شرابها که آنان راسر مست می‌کنند درون آنها اتفاق می‌افتد. البته وقتی مرگ آنان در می‌رسد و از دنیا رحلت می‌کنند ، فقط پرده ها کنار می‌رود و درون آنان به صورت بهشت مجسم می‌شود و متقابلا کافران پس از مرگ به صورت جهنم در می‌آیند.

و همسرانتان درحالی که متنعم و محترم هستید و بازمی فرماید: «فا ما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی روضه یحبرون» (۹)
 « یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب و فیها مالاتشبهیه الانفس و انتم خالدون »

دور شمامی چرخندساقیانی با کاسه هایی از طلا و جامههایی هایی و در بهشت برای شما آنچه راکه شما مایل باشد فراهم شده است. آنچه نفوس شما بدان مایل است و چشمهای شما دیدنش لذت می برد مهیاست و شما در آن لذتها دامتغریقید.

تمام این اوصاف که قرآن ذکر میکند به اندازه فهم بشر است و الا اوصاف بهشت لا یدرک و لا یوصف است و تعبیر به میراث که در برخی آیات درباره بهشت آمده شاید اشاره باشد به این که این نعمتها از راه تفضل است نه استحقاق چون میراث نه به ازای زحمت است و نه عوض فقط قابلیت می خواهد. اما درباره جهنمی ها می فرماید: «وما ظلمناها» (۱۰) زاید

بهشت و جهنم در قرآن کریم

از آن جا که فهم رابطه اسلام با شادی بدون فهم درست بهشت و جهنم امکان پذیر نیست، به صورت اجمال نظر قرآن را در این باره آورده ایم:
 ۱. خداوند به بهشت یعنی شاد بودن دعوت می کند و مشرکان و کافران به جهنم. یعنی آتش سوزان و آب داغ و خوراکی که پر از چرک و کثافات است.

«ولئک یدعون الی النار و الله یدعو الله الی الجنة و المغفره» (۲)
 مشرکان به آتش دعوت می کنند و خداوند به بهشت و آتش. با این منطق عالم الهی همان عالم شادی است و عالم کفر و نفاق عالم غم و غصه. عالم شادی همان عالم نجات است. نجات از غصه ها نجات از زندگی تنگ و خانه اندوه. در قرآن انبیا دعوت به نجات از غصه ها و دعوت به آزادی کرده اند. یا قوم مالی ادعوی الی النجاه و تدعونی الی النار (۳) ای قوم من چه سبب شده که من شما را دعوت می کنم به سوی نجات و شما مرا دعوت می کنید به سوی آتش.

«تدعونی لا کفر بالله و اشرك به ما لیس لی به علم و انا ادعویکم الی العزیز الغفار» (۴) شما مرا دعوت می کنید که کافر شوم به خدا و شرک بیارم به او و من دعوت می کنم شما را به سوی خداوندی که عزیز است و بسیار آمرزنده

۲. چه کسانی در دنیا خوشحالند و چه کسانی بد حال؟ پاسخ قرآن در آیات متعدد آن است که ایمان و عمل صالح در ما تولید شادی می کند و کفر و اعمال بد تولید غم و اندوه. «الذین آمنو و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» (۵) بلی کسانی که بدی کسب کنند و گناهانشان آنان را فرو گیرد پس اینان یاران آتش و در آن جاویداند، و کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دهند، اینان یاران بهشت و در آن جاویداند.

بهشت و جهنم نه درک می شود نه قابل توصیف است.

آنچه خداوند درباره خوبی بهشت و بدی جهنم در قرآن آورده، برای تقریب به ذهن است، مانند آن که وقتی بخواهند برای کودکی لذت آمیزش جنسی را توصیف کنند، به او می گویند مثل عسل شیرین است. کودک تا خود بزرگ نشود و رابطه جنسی را تجربه نکند، هر چه بخواهیم تلاش کنیم به او بفهمانیم امکان ندارد.

قرآن کریم می فرماید لذت بهشتی فوق تصور آدمی است. فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین (۶) هیچ عقل و نفسی نمی داند که چه لذت محبوبي برایشان پنهان داشته شده است.

در قرآن هم وقتی خداوند بهشت را توصیف می کند با لفظ مثل از آن یاد کرده است. مثل به معنی تشبیه است.

«مثل الجنة التي وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائم و ظلها» مثل بهشتی که وعده داده شده به اهل تقوی جاری می شود از زیر آنها نهرهایی و خوراک آن بهشت دوام دارد.

لذا برای تقریب به ذهن به آنچه در دنیا مشاهده شده مثل زد. اگر کسی در دنیا باغستانی بسیار وسیع داشته باشد و تمام مشجر باشد که سایه انداخته باشد تمام صفحه آن را و نهرها در خلال آن جاری باشد، در تمام فصول پر از میوه ها باشد آن بهشتی است که «التي وعد المتقون» (۷).

«ادخلو الجنة انتم و از واجکم تحبرون» (۸) داخل بهشت شوید شما



بر استحقاق عذاب نمی فرماید که یکی از اصول مذهب عدل است که فعل قبیح و لغو و ظلم از او صادر نمی شود.

«ان اصحاب الجنة هم فی شغل فاکهون» (۱۱) محققا اصحاب بهشت در آن روز شادند و خوشگذرانی می کنند. قرآن کریم در اوصاف بهشتی ها می فرماید، وقتی که مومنین را می خواهند وارد بهشت کنند آن کینه ها و حسادت های پنهانی که خود آنان هم از آن خبر ندارند از دل ایشان در می آورند تا کاملا با صفا و صمیمیت در بهشت با هم رفت و آمد کنند «و نزعنا ما فی صدورهم من غل تجری من تحتهم الا نهار» (۱۲) و ما خارج می کنیم از قلوب مومنین در بهشت کینه و عداوت و حسد را و جاری می شود از زیر درخت های بهشت نهرهایی از آب و شیر و عسل و شراب. علامه طباطبایی درباره واژه غل میفرماید: غل از بزرگترین نامالیماتی است که آدمی را مکرر می سازد چون هیچ کسی نیست که از آمیزش و دوستی با دیگران بی نیاز باشد و دوستی با اشخاص تا زمانی قابل دوام است که از یکدیگر حرکتی که موافق طبع نیست نبینند، چون اگر حرکات و توقعات طرف مطابق میل نباشد الفت به خشم مبدل شده و همین خشم عیش را ناگوار می سازد. روی این حساب اگر خدای تعالی انسان را طوری کند که هر چه هم از دیگران

«من عمل سیئته فلا یجزی الا مثلها و من عمل صالحا من ذکر او انشی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون منها بغير حساب» (۱۸) کسی که عمل زشتی بجا آورده جزا داده نمی شود، مگر بمثل آن و کسی که عمل صالح بجا آورد درحالی که مومن باشد پس اینها داخل بهشت می شوند و روزی بدون حساب خواهند داشت

در منطق قرآن بهشت و جهنم عین عمل آدمی است که در قیامت به مشاهده مومن و کافر در می آید.

«علمت نفس ما احضرت» (۱۹) یعنی مشاهده می کند آنچه را عمل کرده که نزد او حاضر است. «و وجدو ما عملوا حاضرا» (۲۰)

مرگ در نزد مومن

خداوند در آیات متعددی تاکید دارد که مومنین نه ترس دارند و نه اندوهگین هستند، روشن است که غصه ها یا ناشی از ترسهای ماست که آنچه داریم از دست بدهیم یا ناشی از حزن است که بر گذشته از دست رفته تاسف می خوریم. یکی از ترس های بشر در طول تاریخ ترس از مرگ و فانی شدن است. مرگ واقعیتی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند. هر روزه شاهد مرگ دهها نفر در اطراف خود هستیم. آدمی همواره به مرگ می اندیشیده است. و لذا کمتر فیلسوفی است که به مرگ و حیات پس از مرگ نیندیشیده باشد. در اندیشه اسلامی مرگ برای اهل ایمان، انتقال از جای تنگ و تاریک به فضای وسیع و با صفا و روشن است. مرگ برای مومن نظیر پوشیدن لباسی نو و شیک به جای لباس مندرس است. بنابر این مرگ نه تنها برای مومن ترسی ندارد بلکه ورود به قصر و بارگاه خداست. عاشق جز وصال معشوقی طلبی ندارد و با مرگ عاشقان به وصال معشوق ازلی و ابدی می رسند. در روایات اسلامی از مرگ به گلی خوشبو که مومن آن را بو می کند و جان می دهد تعبیر شده است.

روضته من ریاض الجنة ملائکه رحمت وقتی مومن از دنیا رحلت می کند با هدایا و تحفه های گران قیمت به نزدش می آیند و به او می گویند: نم نومه العروس. بخواب مانند خوابیدن عروس قرآن کریم در وصف اهل بهشت می فرماید آنان در بهترین استراحتگاه قرار می گیرند. «صحاب الجنة یومئذ مستقرا و احسن مقیلا» (۲۱) اقاله به معنی استراحت است یعنی به کمال راحتی و خوشی به سر می برند. اصحاب بهشت در روز قیامت بهترین مکان ها و منزل هارا دارند و نیکوترین استراحت هارا.

دستور اسلام به شاد بودن در زندگی

همان طور که گفته شد ایمان به خداوند و آراسته شدن به فضائل اخلاقی، دل آدمی را روشن و با طراوت می گرداند. بهشتی که در آخرت به ظهور می رسد در زندگی دنیا همان دل مومن است. در عین حال دهها دستور و توصیه از سوی بزرگان دین وجود دارد که به شادی اصالت می دهد و از غصه خوردن نهی می کند.

۱. مومن اهل مزاح و شوخی است. در اندیشه دینی، مومن عبوس و خشک و تند خونیست بلکه خوش اخلاق و خوش برخورد و اهل طنز و شوخی است. بزرگان دین از ما خواسته اند که در جمع بذله گو و خوش معاشرت باشیم. «مومن، شوخ و زنده دل است و منافق، سخت و غضبناک» (۲۲). «همانا من شوخی می کنم و اهل مزاح هستم، اما حرف باطل و بیهوده نمی گویم» (۲۳). و یا در سیره آن حضرت است: روزی به گونه ای

حرکات نامالایم ببیند سینه اش تنگی نکند در حقیقت بزرگترین نعمت را به انسان ارزانی داشته است.

بهشتی ها از بیماری های اخلاقی پاک شده اند و به مقام سلام و سلامت واقعی رسیده اند

«و قال خزنتها سلام علیکم» (۱۳) فرشتگان بشارت سلامتی از کل بیلیات و آفات می دهند؟ پاک و پاکیزه شده و هیچ گونه آلودگی و کثافت و پلیدی ندارند. در دنیا هم مومنین حقیقی دارای ردائل اخلاقی نیستند و کسی که در وجودش جز خیر و خوبی نباشد، غم ها و غصه ها که ریشه در خلق بد دارد را از ریشه کنده است.

«دخلو ها سلام ذلک یوم الخلود» (۱۴) داخل شوید به باغهای خداوند درحالی که سالم هستید... این روز روزی است که برای همیشه از غمها و غصه هارهایی می یابید.

چهره های خندان

چهره های مومنین در قیامت، خندان و شاد است و چهره کفار و منافقین سیاه و غبار آلود. کسانی که کار نیک می کنند بر صورت های آنها گردی



نمی نشیند و ذلت و خواری در آن نیست. (۱۵) گردی و غباری بر صورت آنها نمی رسد کنایه از این است که همی و غمی ندارند. و در وصف کفار و منافقین آنها را عبوس و با چهره های سیاه توصیف می کند.

در روایات هم در وصف مومن آمده است که خوشروست. پیامبر (ص) می فرماید: خداوند کسی را که در مقابل برادران خود عبوس باشد دشمن می دارد. (۱۶)

بهشت و جهنم چیزی جز اعمال ما نیست

قرآن کریم در این باره می فرماید: «و نادى اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا» (۱۷) و ندا می کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود حق است و محقق بود وعده او آیا شما هم یافتید آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، گفتند اهل آتش بلی ما هم یافتیم.

در منطق قرآن بهشت و جهنم جزای عمل ماست و خدا به کسی ظلم نمی کند.



فراغت است. اوقات فراغت و تفریح پشتوانه آن سه بخش دیگر زندگی دانسته شده است. چنانکه در کلامی گهر بار از امام کاظم (ع) آمده است: «کوشش کنید اوقات شما در روز چهار بخش باشد: قسمتی برای عبادت و خلوت خدا، بخشی برای تامین معاش، مقداری برای معاشرت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیبهایتان آگاه ساخته و در باطن به شما خلوص و صفا دارند و ساعاتی نیز به تفریح و لذت‌های خود اختصاص دهید و با مسرت و شادی آن، نیروی انجام وظایف اوقات دیگر را تامین کنید» (۲۹). [مسافرت و شادی

رسول اکرم (ص) فرموده است: «مسافرت کنید تا سالم بمانید» (۳۰) و در سخنی دیگر اهداف سفر های انسان دانا و عاقل را «تجارت و درآمد»، «تحصیل کمالات» و «تفریح، تفرج و لذت‌های شایسته» بیان کرده اند. همان گونه که امام علی (ع) با اشاره بدان فرمود: برای دستیابی به تکامل و ترقی از وطن‌های خود دور شوید و مسافرت کنید که در سفر پنج فایده نهفته است: تفریح و انبساط روحی، تحصیل درآمد زندگی، آموختن دانش و تجربه، یادگیری آداب زندگی و آشنایی با بزرگان و صاحبان فضیلت (۳۱).

کار و شادی

به راستی کار و تلاش «سرمایه جاودانی» برای خود، خانواده و جامعه خواهد بود؛ زیرا سستی، تنبلی، بیکاری و بی حالی بنیان بسیاری از بلاها و بدبختیها بوده، زمینه ساز حضور اهریمن فساد و تباهی در جامعه خواهد بود. امام علی (ع) در جمله ای کوتاه برکات کار و تلاش را چنین ترسیم فرمود: «بزرگترین تفریح کار است» (۳۲).

ورزش و شادی

رسول اکرم (ص) فرمود: «ورزش و بازی کنید و تفریح داشته باشید، همانا من ناراحت‌م که در دین شما خستگی و بی نشاطی دیده شود» (۳۳). و در سخنی دیگر می‌فرماید: «خوب است پسر در خرد سالی و نو جوانی بازیگوش و پر جنب و جوش باشد، تا در بزرگی خویشتن دار، صبور و مقاوم گردد» (۳۴).

▼

**به راستی
کار و تلاش
(سرمایه جاودانی)
برای خود،
خانواده و جامعه
خواهد بود؛
زیرا سستی،
تنبلی، بیکاری
و بی حالی
بنیان بسیاری از
بلاها و بدبختیها
بوده، زمینه ساز
حضور اهریمن
فساد و تباهی
در جامعه
خواهد بود.**

▲

خندیدند که دندانهای ایشان نمایان شد و روز دیگر که یک نفر اعرابی - بیابان گرد - خدمت پیامبر آمد، هدیه ای تقدیم کرد، اما هنگام رفتن رو به آن حضرت کرد و گفت: پول هدیه مرا بده! رسول خدا خندید و از آن روز هر گاه اندوهگین می‌شدند، می‌فرمودند: کجاست آن اعرابی؟ ای کاش الان نزد ما بود و ما را می‌خندانید (۲۴)

افزون بر سیره و سخنان این چنین، گاه رسول الله (ص) با اصحاب و اطرافیان مزاح کرده تا نشست و برخاستها و گفتگوها از حالت یکنواختی خارج شده، علاوه بر راحتی اصحاب در برابر پیامبر هنگام ارائه پرسش و دریافت پاسخ، نوعی سرور و شادی در قلوب آنان وارد شده و صمیمیت و مهربانی بیشتری احساس شود. از این رو چون پیرزنی خدمت آن حضرت آمده، عرض کرد: یا رسول الله! دعا کنید من وارد بهشت شوم. پیامبر (ص) فرمودند: پیر زنان وارد بهشت نمی‌شوند! او به شدت اندوهگین شد، اما حضرت رو به وی کرده فرمود: تو آن روز عجز و فرتوت و پیر نخواهی بود، بلکه با اراده الهی بار دیگر جوان و به صورت دوشیزه خواهی شد (۲۵). امام صادق (ع) رو به یونس شبیانی، از اصحاب خود کرده، فرمود: شوخی شما اصحاب با یکدیگر چقدر است؟ او گفت: اندک. امام فرمود: «این گونه نباشید. به درستی که مزاح بودن و شوخ طبعی از حسن خلق است. همانا بدین وسیله شادی و سرور در قلب برادر خود داخل می‌کنید. همان گونه که رسول خدا (ص) اهل شوخی و مزاح بود، تا سرور و شادی در قلب اصحاب وارد کند» (۲۶). علاوه بر

گفتار و رفتار شیرین و دلنشین این اسوه‌های آسمانی، سخنان ارزشمندی در این مرحله از معصومان (ع) به چشم می‌خورد که چون با دیدگاه‌های نخست مقایسه شود، شکفتی و تعجب آدمی را دو چندان می‌کند. به طور مثال «خرسند سازی صالحان» یا «ادخال سرور در قلوب مومنان»، محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند دانسته شده است! (۲۷). در صحیفه ای دیگر از مجموعه سخنان معصومان (ع) مزاح و شوخی دین باوران و خدا جویان «عبادت» و خنده آنان «تسبیح الهی» بیان گردیده و برای کسی که مسلمانی را شادمان سازد، پاداشی چشمگیر عنوان شده است (۲۸).

اهمیت تفریح در روایات اسلامی زندگی مسلمانان گاهی به سه بخش و گاهی به چهار بخش تقسیم شده است و یک بخش آن، تفریح و اوقات

رسول گرامی اسلام (ص) همواره بیش از آنچه برای خوراک خود خرج می نمود، نسبت به بوی خوش همت می گمارد و می فرمود: «جامه سفید بپوشید که آن نیکوترین و پاکیزه ترین رنگهاست» (۴۲).

آن حضرت خود، بیشتر از رنگ سفید و بعد از آن زرد روشن و سپس سبز استفاده می کرد. در دستورهای فقهی نیز مستحب است که نمازگزار لباس سفید بر تن کند و استفاده از رنگ سیاه مکروه دانسته شده است.

پانویست ها :

۱. شعر/ ۹۰-۹۱. ■ ۲. بقره ۲۲۱.
۳. غافر ۴۰. ■ ۴. غافر، ۴۲.
۵. بقره ۸۲، ۸۱. ■ ۶. الم سجده / ۱۷.
۷. اطیب البیان ج ۷ ص ۳۴۵.
۸. زخرف/ ۷۰. ■ ۹. روم / ۱۴.
۱۰. زخرف/ ۷۴. ■ ۱۱. یس / ۵۵.
۱۲. اعراف / ۴۳. ■ ۱۳. زمر / ۷۳.
۱۴. ق / ۳۴. ■ ۱۵. یونس/ ۲۶.
۱۶. اسلام شاد، ص ۵۳.
۱۷. اعراف / ۶۴. ■ ۱۸. غافر / ۴۰.
۱۹. تکویر/ ۱۱. ■ ۲۰. کهف / ۴۰.
۲۱. فرقان / ۲۴.
۲۲. مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۷، ص ۱۵۴.
۲۳. همان، ج ۱۶، ص ۲۹۸.
۲۴. همان، ج ۱۶، ص ۱۵۹.
۲۵. همان، ج ۱۶، ص ۴۵۸.
۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۸۴.
۲۷. کلینی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۱۹۱.
۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۵۹.
۲۹. همان، ج ۷۵، ص ۳۲۲.
۳۰. مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۵، ص ۱۵۶.
۳۱. لقمانی، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۲۱.
۳۲. آمدی، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ص ۴۱۲.
۳۳. مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۳۶۰.
۳۴. همان، ج ۳، ص ۳۶۱.
۳۵. دعای کمیل. ■ ۳۶. آل عمران، ۱۵۹.
۳۷. بقره، ۸۳. ■ ۳۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۵.
۳۹. کلینی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۱۸۸.
۴۰. مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۹، ص ۲۹۸.
۴۱. حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۴۳۵۵.
۴۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

امیر مومنان علی (ع) - که پیشوای تمامی پهلوانان و قهرمانان خدا جوی تاریخ است - در راز و نیاز خود با خداوند چنین آرزویی را مطرح می کند: «پروردگارا! اندام مرا در راه خدمت به خودت قوی گردان و دلم را برای عزیمت به سویت محکم ساز» (۳۵).

خوشرویی و شادی

چهره باز، اخلاق خوب و گفتار شایسته، صفات خجسته ای است که همه ما انتظار چنین برخورد هایی را از دیگران داریم. این ویژگیها برای انسان چونان نور آفتاب برای گیاهان است؛ همان گونه که خورشید جان تازه به گیاه می دهد، روی گشاده، خوی شیرین و گفتار فرح بخش، نوعی سر خوشی، نشاط و سلامت به همراه داشته، افراد را جوان، زنده دل و سر حال نگه می دارد. پروردگار بزرگ، ویژگی رسول خود، حضرت محمد (ص) را «ترمی و مهربانی» دانسته و «سنگدلی و خشن بودن» را مایه پراکندگی اطرافیان می داند (۳۶) و در سخنی دیگر دین باوران را به گفتار نیک و پسندیده دعوت می کند (۳۷). امام علی (ع) تند خویی و عصبانیت را نوعی جنون و دیوانگی دانسته (۳۸) و دوستان مومن و خالص خود را به اخلاق خوش و سخنانی صمیمی در نشست و برخاستها دعوت می کند او خود اهل گفتگوهای شیرین و شوخی و مزاح با اصحاب بود و این روش را در جذب افراد بهتر می پسندید.

از این رو امام صادق (ع) «تبسم و لبخند انسان به چهره برادر دینی اش» را حسنه دانسته (۳۹) و در پاسخ به سوال یکی از اصحاب درباره حسن خلق می فرماید: «فروتنی کن، خوش سخن باش و با برادرت با خوش رویی برخورد نما». بوی خوش، لباس روشن و شادی آراستگی ظاهری، رایحه روح پرور عطر و لباس روشن و متناسب در رنگ، هر یک نشانگر لطافت روحی، آرایه های فکری، نشاط درونی و شادی روانی است. آموزه های مذهبی بر جلوه های زیبا و دل آرای دین باوران و خدا جویان تاکید فراوانی کرده، بنیان مکتب را بر طراوت و پاکیزگی دانسته، خداوند مهربان را زیبا و خواستار زیبایی معرفی کرده است و او را بیزار از بوی آزار دهنده می داند.

از این رو برای روی کردن مسلمانان به زینت و آراستگی فرمان داده است: «باید برای برادر مسلمان، خود را زینت دهید و آراسته کنید...» (۴۰).

در سخنی درس آموز، پیامبر اسلام (ص) - که خود الگویی گران قدری در آراستگی ظاهری، استفاده از بوی خوش و توجه به تناسب و زیبایی نوع پوشش و موهای خویش بود - فرموده است: «لباسهای خود را پاکیزه کنید، موهای خود را کم نمایید، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید که بنی اسرائیل چنین نکردند و زناشان زناکار شدند» (۴۱).

بی شک تعادل در خود آرای و استفاده از بوی فرح بخش و لباس روشن، روابط انسانها را با یکدیگر صمیمی تر ساخته، نوعی طراوت روحی و شادی و نشاط به یکایک افراد می بخشد. گویی با استشمام بوی خوش، آدمی رایحه بهشت را احساس می کند و با آن سوی جلوه های ظاهری طبیعت پیوند می خورد، از این رو

بی شک
تعادل در خود آرای
و استفاده از
بوی فرح بخش و
لباس روشن،
روابط انسانها را با
یکدیگر
صمیمی تر ساخته،
نوعی طراوت روحی
و شادی و نشاط
به یکایک افراد
می بخشد. گویی با
استشمام
بوی خوش،
آدمی رایحه بهشت را
احساس می کند و با
آن سوی جلوه های
ظاهری طبیعت
پیوند می خورد،





گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

همان گونه که حضرت عالی مستحضرید دوره پرتنشی بین ایران و آمریکا به وجود آمده است، می‌خواستم دیدگاه حضرت عالی را در این مورد و علت و راه برون رفت از آن را بدانم؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم. ریشه پرتنش بودن رابطه بین ایران و آمریکا به تدبیرها و سیاست‌هایی است که بین این دو کشور وجود دارد، منتها هر کدام می‌گویند تدبیر دیگری، منشاء تنش شده است. قضاوت حقیقی وقتی درست است که در سخنان و در حرف‌های دو طرف حيله‌ای نباشد و شفاف و روشن صحبت کنند تا مردم و یا امثال بنده و دیگران بتوانیم قضاوت صحیح داشته باشیم، ولی وقتی که سخنان سیاستمداران و صاحبان قدرت اختلاف پیدا می‌کند، امروز یک حرفی می‌زنند و فردا یک سخن دیگر و یا امروز یک حادثه‌ای در دنیا به وجود می‌آید و فردا یک حادثه دیگر و هر کدام یک نوع موضع‌گیری می‌کنند و قدرت‌های تبلیغاتی هم نیست که مسئله را باز کند، قضاوت مشکل است، و لذا در موضوع درگیری بین اسرائیل و لبنان هم سخنان مختلف بود و هم اینکه، این قضایا به نفع چه کسی تمام شد. در قضیه درگیری اسرائیل و لبنان حق این بود

هر چند در نظام
جمهوری نیز
استبداد اکثریت
مطرح است-که
در اندیشه نوین
حکومت دموکراسی
در دنیای کنونی
امری متعارف
و پذیرفته شده
است- ولی ما باید
به روزی برسیم
که حتی استبداد
اکثریت هم نباشد.

که اولاً از همان روزهای اول آتش بس اعلام می‌شد و ثانیاً می‌گفتند طرف‌های جنگ با هم بجنگند و مردم غیر نظامی لبنان و خانه و زندگی‌شان صدمه نبیند، مردم لبنان در جنگ نبودند و ارتش لبنان در جنگ نبود، چرا خانه‌های مردم لبنان باید تخریب بشود؟! بله، کسانی که در میدان جنگ هستند و می‌جنگند باید تاوان جنگ را هم بدهند، چه اسرائیل و چه جنوب لبنان. ما امروز شاهد خراب شدن بخش وسیعی از مناطق غیر نظامی و شهری لبنان هستیم، و با همه فقر و فلاکتی که در بعضی از ممالک آفریقا وجود دارد، و با همه‌ی نیازهای مالی که ما برای سلامتی انسان‌ها احتیاج داریم، مسیر امروز برای کمک به بازسازی لبنان قرار گرفته، و این بودجه‌هایی را که برای لبنان می‌خواهند بدهند، اگر از روز اول برای جلوگیری از حمله به لبنان هزینه شده بود، این بودجه‌ها را به مردم نیازمند دنیا کمک می‌کردند و به پیشرفت علم، خیلی بهتر بود، بلکه لازم بود. به نظر بنده سیاست‌های دنیای امروز اشتباه دارد و به آن نحوی که اسلام فکر می‌کند نیست.

امروز دولت‌ها جمع می‌شوند برای تعیین بودجه برای کمک به لبنان. کوفی عنان وقتی به ایران می‌آید-اولین شخص سیاسی دنیا-خوشحال می‌شود که ایران حاضر شده، به لبنان کمک کند، خوشحالی باید در این می‌بود که نمی‌گذاشتند این اتفاقات در لبنان و بر سر مردم آن بیفتد.

فکر می‌کنید که اسرائیل اشتباه کرده است؟

من نمی‌گویم چه کسی اشتباه کرده، به نظر بنده حمله به لبنان و مراکز غیرنظامی خلاف بوده، برای اینکه مردم لبنان دخالتی نداشتند، و تنها باید طرف‌های نظامی با یکدیگر جنگ می‌کردند.

دو سرباز اسرائیل را گرفتند به نظر شما اشتباه بوده؟

ببینید! نقل می‌شود، خودشان اعتراف کرده‌اند که اشتباه بوده است، نقل می‌شود من نمی‌دانم. ولی طرفداران حقوق بشری که از مردم باشند باید بنشینند و اگر هر دو طرف صدمه دیده‌اند، ضرر و زیان را هر دو طرف جبران کنند، اگر یکی ضرر زده همان جبران کند کسی که ضرر زده، و ساختمان‌ها را تخریب کرده چه به صورت مباشرت و چه به صورت تحریک، باید ضرر را بپردازند، نه اینکه ما بیاییم بنشینیم، البته الآن چاره‌ای غیر از این نیست، ولی این سیاست از ابتدا غلط بوده، باید از وقوع جنگ جلوگیری می‌کردند، یا قوانینی تصویب کنند که هرکسی که ضرر می‌زند خودش جبران کند. [در چند سال قبل بود که در شمال ایران سیل آمد و جاهایی را خراب کرد، و گفتند منشاء آن قطع درختان جنگل‌ها بوده است و دولت بودجه‌ای را تعیین کرد برای جبران خسارت، همان وقت بنده عرض کردم جبران خسارت‌ها را باید از کسانی گرفت که درختان جنگل را قطع کرده‌اند نه از خزانه‌ی

ملت و حقوق مردم]، خلاصه عرض من این است که ۱. دنیا باید به سمت پیشگیری از جنگ و نابسامانی‌ها برود نه اینکه بنشیند و بعد از جنگ فکر کند؛ ۲. در جنگ‌ها همیشه باید طرف‌های جنگ با هم درگیر شوند، مردم بی‌پناه و غیرنظامی که در میدان جنگ نیستند، ضرر نبینند و این که در جنگ اسرائیل با لبنان چه کسی مقصر بوده، هر دو طرف درگیر در جنگ مقصر بودند، یا یکی از آن‌ها، مجامع طرفدار حقوق بشر و افراد بی طرف باید بنشینند و قضاوت کنند.

حضرت عالی به طرفداری از حقوق بشر شهرت دارید، من می‌خواستم سؤال کنم آیا به نظر شما مردم ایران نایبستی حقوق مدنی بیشتری داشته باشند و اینکه خوفی از ابراز عقاید نداشته باشند و روزنامه‌های ایران در بیان عقایدشان آزادتر باشند؟

باید به مردم ایران مراجعه کرد که آیا آزادی دارند یا ندارند؟ ولی اصل مسلم آن است که همه انسان‌ها باید در بیان سخنانشان، آزاد باشند همچنان که در زمان امام امت (س) تمام گروه‌های سیاسی تا هنگامی که به مبارزه‌ی مسلحانه روی نیاوردند، در بیان عقاید آزاد بودند و اساس اسلام و قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی بر این است که تا گروهی دست به اسلحه نبرده، آزاد است که عقاید و نظراتش را مطرح کند. گروهک‌ها وقتی دست به اسلحه بردند و مردم بی‌گناه را در خیابان‌ها کشتند، امام خمینی (س) تصمیم گرفت که ریشه آن‌ها را از بین ببرد و امروز تروریست در دنیا محکوم است و با آن‌ها برخورد می‌شود. البته این کامل نیست و صاحبان قدرت و رسانه‌های جمعی باید با زبان و عمل تروریسم و خشونت را محکوم کنند، تا تروریست‌ها منزوی شده و دست از اعمالشان بردارند. اینکه بعضی‌ها گاهی می‌گویند منشاء به وجود آمدن گروه‌های تروریستی ظلم قدرتمندان است، این صحیح نیست چون اگر قدرتمندان ظلم کنند، مردم بی‌گناه چه تقصیری دارند که ترور می‌شوند. در دنیای امروز مخصوصاً همه مسائل با روشنگری و فرهنگ‌سازی باید اصلاح بشود نه با ترور و مبارزه‌ی مسلحانه. امام خمینی (س) در حدود بیست سال با رژیم شاه مبارزه کرد یک بار اجازه مبارزه مسلحانه را نداد، حتی حسنعلی منصور نخست وزیر وقت که ترور شد اجازه‌ی ترور او را امام نداد، امام در طول مبارزات خود فقط بر مردم تکیه داشت.

من با نقل قول‌هایی که می‌بینیم حضرت عالی به امام خمینی خیلی نزدیک بودید. من می‌خواهم پیروسم که اگر ایشان امروز زنده بودند، چه توصیه‌هایی می‌کردند مثلاً به آقای احمدی نژاد؟

در مورد ایشان شناخت کافی نداریم. ولی اگر امام زنده بودند، رئیس جمهور با چهل میلیون رأی انتخاب می‌شد نه این که با مشکلات زیاد بتواند یک رأی در حد قانونی بدست آورد. هم چنین شاید بسیاری از گروه‌های با مرام تروریستی و طرفدار خشونت در کشورهای اسلامی به وجود نمی‌آمد، که به نام اسلام

بشر می‌آید و در اسلام هم مهدی موعود آن طور که می‌دانم. بسیاری اعتقاد دارند در دوره زندگی خودشان، امام مهدی برای نجات بشریت به زمین خواهد آمد. دیدگاه شما را می‌خواستم در این باره بدانم.

نسبت به مطلب دوم که امام زمان (عج) یا مصلح حقیقی چه وقت می‌آید این از آن اموری است که فقط خداوند می‌داند و بس و اگر کسی گفت که در زمان من ظهور می‌کند یا زمان ما، اگر قدرتمند است فریبکار است، اگر غیر قدرتمند است ناآگاه است، و اما اصل آمدن یک مصلح، امروز ما برای اثبات آن نیازی نداریم به سراغ کتاب‌های دینی برویم، تاریخ خود ما گواه است که این مصلح خواهد آمد. چون بشریت به طرف عدالت و حق حرکت می‌کند و از ظلم، خشونت و جنگ بیزار است یک روزی بشر جنگ و پیروزی و فتح یک کشور را افتخار می‌دانست، ولی امروز منفورترین موضوع جنگ است، همه انسان‌ها از جنگ گریزانند، یک روزی مردم آزاری و خشونت افتخار بود، امروز بدترین شیوه، خشونت است. یک روزی انسان‌ها به صورت طایفه و قبیله زندگی می‌کردند، ولی امروز ساختار زندگی شهرنشینی به وجود آمده است. امروز بعد از جنگ جهانی دوم ما سازمان ملل داریم، منشور حقوق بشر داریم که دولت‌ها آن منشور را قبول کرده و امضا کرده‌اند، امروز ما دادگاه‌های بین‌المللی جنایت‌های علیه بشریت داریم، یعنی کسانی که نسل‌کشی می‌کنند یا اقوامی را از بین می‌برند در دادگاه‌های جنایت بین‌الملل محاکمه می‌شوند و امروز ارتباط انسان‌ها خیلی نزدیک‌تر شده است، امروزه انسان‌ها علاقه‌مند هستند بنشینند و برای زندگی مسالمت آمیز در جهان با یکدیگر گفتگو کنند و از اختلافات موجود بین انسان‌ها و یا کشورها بکاهد تا جلوی تعدی به حقوق افراد و ظلم و ستم گرفته شود، بنابراین، این شیوه نگرش باعث شده بشر به سوی عدالت و برابری و صلح و دوستی پیش برود و دولت‌ها نیز ناچارند از این خواسته‌ی ملت‌ها تبعیت نمایند. همه این‌ها نشانگر آن است که بشر سرانجام به این نتیجه خواهد رسید که مصلح می‌آید و همه به دنبال او می‌روند و زمانش وقتی است که عقول و اندیشه‌های مردم کامل شده باشد. امروز اغلب مردم جهان از حکومت‌های استبدادی مطلقه گذر کرده و به نظام‌های دموکراسی و جمهوری دست یافته‌اند؛ هر چند در نظام جمهوری نیز استبداد اکثریت مطرح است-که در اندیشه نوین حکومت دموکراسی در دنیای کنونی امری متعارف و پذیرفته شده است- ولی ما باید به روزی برسیم که حتی استبداد اکثریت هم نباشد. امروز یکی از بهترین راه‌های رسیدن به عدالت اجتماعی برگزاری انتخابات و پذیرش رأی اکثریت است، ولی در همین شیوه به نوعی استبداد وجود دارد. یکی آن که نظر اکثریت بر نظر اقلیت مقدم می‌شود و اشکال دیگر آن است که به طور متعارف در دنیا نصف بعلاوه یک رأی دهندگان، نتیجه انتخابات را مشخص می‌کنند، یعنی یک دهم اکثریت، سرنوشت کلی را

و مسلمانان آبروی اسلام را ببرند و بین جهان غرب و اسلام تضاد و جنگ به وجود آورند. امام در مسائل سیاسی به تمام ابعاد آن در سطح جهان توجه داشت، وقتی شهید رجایی (رئیس جمهور وقت) بنا بود به نیویورک برود و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد صحبت کند، امام نکات مهمی را به ایشان گوشزد کردند که تمام مقررات دیپلماسی را باید در حین این مأموریت سیاسی رعایت کنید، چرا که تو بالاترین شخصیت سیاسی کشور هستی که در این مجمع شرکت می‌کنی، بنابراین در سخنان شما نایستی هیچ گونه بی‌احترامی و خلاف ادب و یا موضوعات تحریک آمیز و اختلاف آفرین مطرح شود. در جریان صدور نامه مهم و تاریخی در سال ۱۳۶۷ خطاب به میخائیل گورباچف (رئیس جمهور وقت شوروی سابق) وقتی هیئتی متشکل از افراد سیاسی-مذهبی را مأمور ارسال این پیام تاریخی کرد، ایشان به اعضای هیئت مذکور نکات مهمی را گوشزد کردند که در این مأموریت به همه‌ی مقررات دیپلماسی توجه کنند.

مشکل آمریکا این بود که با امام به دشمنی برخاست و این احتمال وجود دارد که دیگران بر سر آمریکا کلاه گذاشتند که به دشمنی برخیزد و این آمریکا بود که روابط خود را با ایران قطع کرد و خود را منزوی نمود، والا هیچ سیاستمداری که می‌خواهد به نفع مملکتش کار کند با امام در نمی‌افتد [شخصیتی که به دنبال پست و مقام نبود، نه پول می‌خواست نه قدرت؛ بلکه صلاح همه‌ی ملت‌ها را می‌خواست] شاه هم این اشتباه را مرتکب شد که منشاء آن نیز تحریک دولت آمریکا بود، زیرا امام در آن اوایل به شاه نصیحت می‌کرد که نصایح علما و روحانیت را در امور کشور بکار گیرد، زیرا آنان صلاح ملت و مملکت را می‌خواهند. به هر حال مخالفت با انقلاب سفید شاه و تصویب لایحه کاپیتولاسیون در سال ۴۳ سبب شد که رژیم شاه با هدایت آمریکا امام را ابتدا با ترکیه تبعید کرد و سپس برای این که موقعیت ایشان را تنزل دهد محل تبعید را به نجف تغییر دادند.

به نظر حضرت عالی برای اینکه اشتباهات گذشته- این که در زمان امام از موقعیت استفاده نشد- جبران شود، به طور مشخص از هر دو طرف چه اقداماتی می‌تواند صورت بگیرد.

دست ما و ایشان نیست که بگوییم چه اقداماتی صورت گیرد، اگر من در موقعیت تصمیم‌گیری بودم می‌دانستم چه کاری باید انجام دهم، به صرف گفتن فایده ندارد، ولی باید سعی کنیم مسائل را به شکل مسالمت آمیز حل کنیم و تا حد امکان از سخنان تند و تحریک آمیز خودداری شود، ولی متأسفانه امروز چنین نیست.

یک سؤالی در رابطه با مسائل دینی می‌خواهم بپرسم. در بسیاری از ادیان این اعتقاد وجود دارد که خداوند به شکل انسان برای نجات بشر به زمین خواهد آمد، مسیحیان می‌گویند مسیح به نجات

▲
**امام خمینی (س) در
 حدود بیست سال
 با رژیم شاه مبارزه
 کرد یک بار اجازه
 مبارزه مسلحانه را
 نداد، حتی حسنعلی
 منصور نخست
 وزیر وقت که ترور
 شد اجازه‌ی ترور او
 را امام نداد، امام در
 طول مبارزات خود
 فقط بر مردم
 تکیه داشت.**
 ▲

تعیین می‌کند؛ ولی به نظر بنده اکثریت باید بالاترین میزان رأی نسبت به کل آرا را کسب کند، یعنی اگر فرضاً پنجاه میلیون نفر حق رأی داشته باشند، حداقل چهل و پنج میلیون نفر شرکت کنند و به نحوی باشد که چهل میلیون شرکت کننده به یک نفر رأی بدهند تا از استبداد اکثریت بر اقلیت کاسته شود. نمونه‌ی چنین انتخاباتی را ما در دومین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری تجربه کردیم و آقای رجایی تقریباً کل آرا را به دست آورد، در جریان اولین انتخابات مجلس خبرگان رهبری در تهران آقای هاشمی دو میلیون و دویست هزار رأی و بنده بیش از دو میلیون رأی آوردم و بعد از آقای هاشمی بودم و ظاهراً کل کسانی که حق رأی داشتند دو میلیون و سیصد هزار نفر یا کمی بیشتر بوده است. موضوع شرکت در انتخابات و شرایط آن در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی آمده است و چنین پیش بینی شده که اکثریت مردم در انتخابات شرکت کنند و هر جا زمینه به گونه‌ای باشد که مردم در انتخابات کمتر شرکت کنند، معنایش این است که مردم در آن جا احتمال

استبداد می‌دهند و علت عدم شرکت آنان نیز این است که در استبداد شریک نباشند. امروزه همه‌ی ملل به دنبال حق و عدالت هستند و به نوعی به آمدن یک مصلح حقیقی فکر می‌کنند، امروز ما با یک‌صد سال قبل بسیار متفاوت است. امروز همه جا سخن از حقوق بشر است و بنده بارها گفته‌ام راه ترویج اسلام و بشریت این است که ما حقوق بشر اسلامی را به مردم معرفی کنیم و اگر ما می‌توانستیم تاریخ زندگی امام را برای مردم دنیا بیان کنیم خیلی برای بشریت نفع داشت، متأسفانه امثال ما که قدرت و توان تبلیغ نداریم، افرادی هم که قدرت تبلیغی و سیاسی دارند که بعضی از آن‌ها سوء استفاده می‌کنند. من مایلیم یک داستان دیگری از زندگی امام برای شما بگویم و شما در ذهنتان و نوشته‌های خود ثبت کنید تا برای بشریت بماند. بنده زمان امام دادستان کل کشور بودم. اولاً دادستان کل در آن روز از یک موقعیت بالایی برخوردار بود، و ثانیاً چون از طرف امام منصوب بودم بر موقعیت من افزوده بود، و چون بعد از انقلاب بود و ما را انقلابی می‌دیدند این هم بر موقعیت من افزوده بود و امام طبق قانون اساسی آن روز بنده را به این سمت منصوب کرده بود. در طول بیش از دو سال که در سمت دادستانی کل فعالیت می‌کردم حتی برای یک بار، یک توصیه و سفارش، یا چیزی که احساس توصیه و سفارش باشد از امام و وابستگان به ایشان-ولو با واسطه-به بنده نشد. یک بار سفارش نکرد کسی که با ده واسطه به بیت می‌رسد که شما این کار را انجام دهید یا ندهید، چون سفارش و توصیه خلاف عدالت بود. با همه قدرت امام یک بار سخنی به عنوان توصیه و سفارش گفته نشد، نه از خودش و نه از کسانی که با او ارتباط داشتند تنها یک مرتبه بنده در جلسه

شورای عالی قضایی بودم، پس از پایان جلسه شورا وقتی به دفتر کارم آمدم به من اطلاع دادند که امروز دختر بزرگ امام تماس گرفتند و با شما کار داشتند، تعجب کردم که دختر بزرگ امام و همسر مرحوم آیت الله اشراقی چه می‌خواستند بگویند و تصور بنده این بود شاید برای کار شخصی مربوط به خانواده‌ی مرحوم اشراقی در ارتباط با مسائل قضایی کاری را از بنده می‌خواهند، اما وقتی مجدداً ایشان تماس گرفتند با بنده صحبت کردند ایشان گفتند: «من امروز خدمت پدر (امام) بودم راجع به یک مسئله عبادت شخص خودم سؤال کردم در تهران و شمیرانات نماز را باید کامل بخوانم یا شکسته-چون ایشان مسافر بود وطن ایشان قم بود و آمده بودند تهران. امام به من جواب داد ولی من از جواب امام خوب مطلب را نگرفتم، بعد به امام عرض کردم که آقا، آقای صانعی فرمایشات شما را روشن تر بیان می‌کند، اجازه می‌دهید من از ایشان بپرسم و پاسخ خودم را از ایشان بگیرم، امام لیخندی زد که من از لیخند امام فهمیدم که ایشان راضی است، حالا سؤال دینی را مطرح می‌کنم، شما جواب دهید».

اگر این امکان وجود داشت که شخصیت امام از ابعاد و جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، تربیتی و... برای مردم دنیا و خصوصاً نسل جوان معرفی می‌شد، شاید تفکرات تروریستی و خشونت طلبی و اختلافات و نزاع‌ها کمتر مجالی برای رشد می‌یافت. ما توانایی کافی برای معرفی شخصیت امام را نداریم، اما شما هر چقدر می‌توانید زندگی امام را بررسی کنید و به نسل امروز معرفی کنید تا بتوانند از این مقالات و یادداشت‌ها استفاده کنند و بهره‌مند شوند.

من به اینجا آمدم چون شنیده بودم که آیت الله صانعی دیدگاه‌های بشردوستانه و عمیق انسانی دارند و الآن بیشتر متوجه شدم که چرا و هیچ چیز مرا خوشحال تر نمی‌کند که یک روزی ان شاء الله جنابعالی تشریف بیاورید به واشنگتن و من شما را به تمام گروه هیئت تحریریه معرفی کنم و از نظرات حضرت عالی استفاده کنیم.

این از لطف شماست. ما یک مثل عربی داریم که می‌گوید: "تسمع بالمعیدی خیر من ان ترأه" وصف معیدی (نام یک شخص که قیافه مناسبی نداشته) را بشنوی بهتر از آن است که او را ببینی! ولی در هر صورت لطف دارید که گفتید وقتی دیدم ارادتم بیشتر شد.

گفتگوی خبرنگار نشریه واشنگتن پست
 با حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)
 در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۸۵



آمار جالب وزیر اطلاعات از تعداد کانال‌های تلگرامی



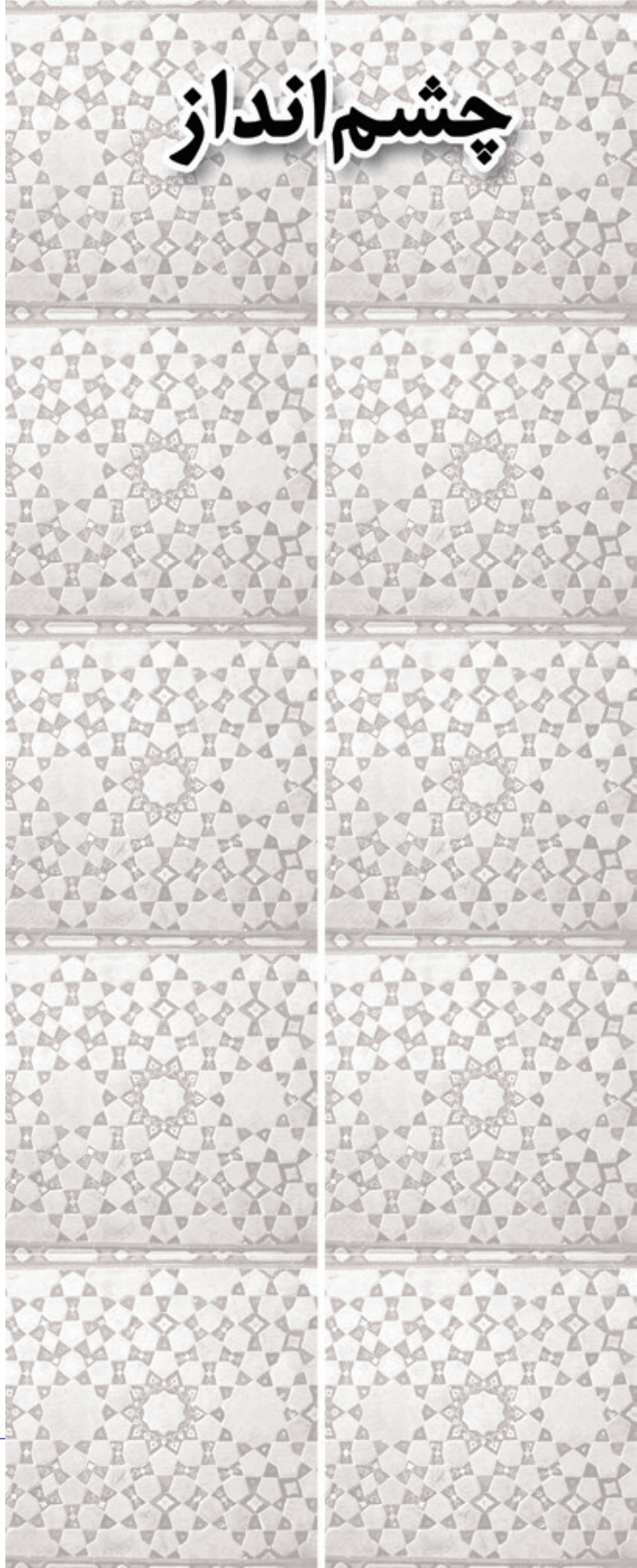
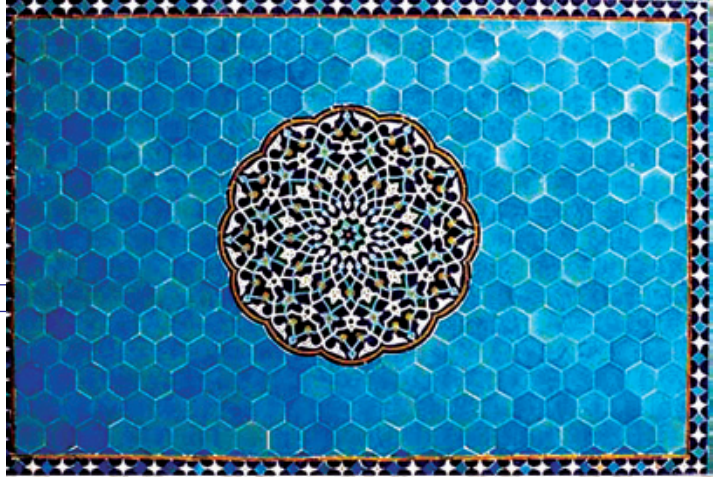
به گزارش انتخاب، حجت‌الاسلام سید محمود علوی در دیدار با آیت الله حاج شیخ مصطفی اشرفی شاهرودی از علما و اساتید حوزه علمیه خراسان افزود: وزارت اطلاعات طی دولت یازدهم عملکرد خوبی داشته و دارد. وی افزود: امروز کشور مرکز و هدف گروه‌های تروریستی بسیار و دشمنان متعدد است اما تلاش همه آنان توسط سربازان گمنام امام زمان (عج) به دام افتاده

و خنثی شده اند. در سایه این تلاشها و خدمات خالصانه امروز بر اساس نظر سنجی‌های خبرگزاری جمهوری اسلامی محبوبیت این وزارتخانه از رتبه هفتم در بهار سال ۹۳ به رتبه سوم در مهر ماه امسال ارتقا یافته است. این در شرایطی است که بسیاری از زحمات، خدمات و تلاش‌های نیروهای این وزارت قابل بیان و طرح عمومی نیست و از هر ۱۰ مورد خدمات انجام شده یک مورد بیان می‌شود تا مردم نسبت به حضور و تلاشهای گسترده این نیروهای خدوم مطلع باشند. مردم ما نیز از درک بالایی برخوردار بوده و بسیار بزرگواری و قلدردان خدمات فرزندان خودشان در این وزارت خانه هستند

علوی در ادامه با بیان اینکه امروز در بسیاری منابع و تریبون‌ها کمتر به آیات الهی، احادیث و بیانات ائمه اطهار (ع) و رسول مکرم اسلام (ص) که خود عامل انسجام مملکت است کمتر پرداخته می‌شود. گفت: اگر تمسک به اهل بیت (ع) و قرآن آسیب ببیند دچار مشکل می‌شویم. ما در کنار اقیانوسی ایستاده ایم که باید از آن بهره بگیریم و تا زمانی که علما، سخنرانان، مبلغان و ائمه جمعه به سراغ گنج عظیم اهل بیت و قرآن نروند، نمی‌توان از این ظرفیت عظیم بهره گرفت. وی در موضوع شبهاتی که در موضوع استفاده مردم از شبکه‌های اجتماعی و دغدغه علما در این زمینه نیز گفت: باید در برخورد با این پدیده‌ها به سمت شیوه‌های درست و کنترل شده با استفاده از این تکنولوژی‌ها رفت.

امروز ما به تمام صفحات اینترنت اشراف داریم ضمن آنکه مزاحمتی برای مردم ایجاد نمی‌کنیم مگر مواردی که به نظام ضربه می‌زند. امروز از شبکه‌های اجتماعی که در کشور مخاطب زیادی دارد، تلگرام، اینستاگرام و توییتر است. هم اکنون در تلگرام ۱۸۰ هزار کانال فعال است که ۹۰ درصد آنان بر اساس رصد انجام شده، اجتماعی و مربوط به ارتباطات فامیلی خانوادگی و دوستان است. از ۱۰ درصد باقی مانده دیگر، هفت درصد سیاسی و سه درصد دیگر کانال‌های منحرفی است که ۲۵ درصد آن فاسد و غیر اخلاقی و نیم درصد ضد دین هستند. طی این مدت بسیاری از مدیران کانال‌های ضد دین شناسایی و دستگیر شده اند و نیم درصد کانال‌های غیر اخلاقی نیز با اعلام به مدیریت مرکزی تلگرام در آلمان مسدود می‌شود. اعضای برخی از این کانال‌ها به ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر هم نمی‌رسد و بازدید از مطالب ضد دینی منتشر شده در این کانال‌ها دو تا سه هزار نفر می‌باشد اما مطالب ضد اخلاقی گاه تا ۱۵ هزار نفر هم بازدید کننده دارد. کانال‌های ضد دینی بازدید کننده کمی دارد اما فقط یک دعای فرج در یک کانال تا ۱۴ میلیون نفر بازدید کننده دارد و این بیانگر آن است که جوانان ما ضد دین و به دنبال فساد نیستند.

چشم انداز





دیر نشده و همه این مشاهد می‌تواند با وضعی ماندگار برای هزاران سال، باقی بماند تا آیندگان نیز این مواقف را بشناسند. چه نادانند آنان که مولد نبی را به مکتبه مکه اسم‌گذاری می‌کنند و چه فاقد درکند آنها که در معرفی ائمه بقیع، تجاهل می‌کنند و الله اعلم می‌گویند. شما با این تاریخ عزیز اسلام و این همه صدماتی که وارد کرده و می‌کنید و آثاری که از بین می‌برید، چه پاسخی در مقابل بشریت آگاه و نسل‌های آینده، خواهید داشت؟»

در هر حال، مناسبت است که در صورت امکان، از این طریق، آنان را قانع کرد تا آثار را مشخص نمایند، و نام و شخصیت رجال اسلام را در مکان‌های مربوط به آنها بنویسند و مواضع و مساجد تاریخی را حفظ نمایند. در خاتمه، مزید توفیقات جنابعالی را از خداوند متعال، مسئلت نموده و التماس دعا دارم.
۱۳ شعبان المعظم ۱۴۲۶ - ۸۴/۶/۲۷ - لطف الله صافی

پاسخ آیت الله هاشمی رفسنجانی به نامه آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:

بسمه تعالی

حضرت آیت الله جناب آقای صافی گلپایگانی دامت برکاته
با سلام و تحیات؛

نامه خوب جناب عالی را در موقعیت مناسبی در مکه معظمه دریافت کردم و از آن بهره خوبی به دست آمد. مذاکرات همه جانبه‌ای با سران کشور عربستان درباره آثار اسلامی و منجمله بقیع آغاز کرده بودم که نظر و خواست یک مرجع دینی معتبر به مدد رسید. در مورد بقیع از جهتی توفیق به دست آمد و از جهاتی دیگر باید پیگیری شود. در مورد آثار اسلامی به طور اصولی شرکت در جهت اصلاح روند آغاز شد، و گفتند حدود شش هزار اثر ارزنده دینی در کشور دارند که بخشی از آن مربوط به قبل از اسلام است.

و در مدینه منوره با آقای امیر مدینه برادر کوچک ملک که فردی آگاه و جدی است بحث را ادامه دادم. ایشان گفت یک هزار از آن شش هزار اثر در مدینه است و قرار شد برای احیای آنها برنامه‌ریزی شود، و خود اینجانب در مدت اقامت در مدینه از بعضی از این آثار در قریه عریص و آبار علی در کنار مسجد الشجره و منطقه بدر و نیز منطقه ینبع نخل بازدید کردم که باعث جلب توجه عمومی به محتوای این مناطق شد، و بخصوص در ینبع که مردم محل و شخص معاون استاندار که از اهالی آن محل است نقاطی را نشان دادند که به نام چشمه علی و بئر علی که بئر امام حسن و یا به نام امام حسین، به نام جابر و... می‌شناسند. در مجموع می‌شود به شروع دوره جدیدی از آن بابت امیدوار بود، و بنده هم در حدود امکان پیگیری می‌کنم، و انتظار دارم که جنابعالی و سایر مراجع هم با شیوه مناسب پیگیری فرمایید.

اکبر هاشمی رفسنجانی - رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

(شفقتا)

وزیر اطلاعات اظهار کرد: باید به سمت شیوه‌های درست و مناسب از این شبکه‌ها حرکت کنیم و طراحی‌های مناسبی در این حوزه در داخل انجام شود.



مکاتبه حضرت آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله هاشمی رفسنجانی در مورد وضعیت بقیع

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی (دامت افاضاته)

با عرض سلام و تجدید سوابق و اخلاص

امید است سفر عمره مفرده و زیارت حرمین شریفین و مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام و نیز مذاکرات، پر بار و مقرون به توفیقات مهمه، و مساعی جمیله جنابعالی برای تحقق اهداف اسلامی در آن مرکز وحی، نافع و مفید باشد. موضوعی را که لازم دانستم تذکر بدهم - اگر چه جنابعالی شخصاً هم به آن توجه دارید، و هر اقدام مناسبی را مبذول می‌فرمایید - وضع بسیار اسفبار و توهین آمیز مشاهد مشرفه بقیع و سخت‌گیری‌های متعصبانه، جاهلانه و فزاینده است. اگر جنابعالی بتوانید در این موضوع، به هر اندازه، وسیله تغییر و وضع و حفظ شئون آن مشاهد مقدسه گردید، کار بزرگ و خدمت مهمی را انجام داده‌اید که در تاریخ زندگی شما، صفحه زرینی بی نظیر و کاری بزرگ در مسیر احیای دین و مذهب، خواهد بود. آنچه استفاده می‌شود آقای ملک عبدالله در حدی جنابعالی را درک کرده و تفکر او نسبت به امور، روشن تر و واقع بینانه تر از دیگران است. مطلب با ایشان به این گونه عنوان می‌شود که: «حرمین شریفین، تاریخ عینی، خارجی و غیر قابل انکار اسلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و تمام عصر رسالت بود؛ با این وضعیتی که اینان به وجود آوردند، اسلام را از پشتوانه تاریخی، محروم نمودند؛ در این مسئله ما نظر به هیچ یک از مذاهب و جنبه جواز و عدم جواز برخی مراسم و برنامه‌ها نداریم؛ ما از این نگرانیم که با این تخریب‌ها و اهمت‌هایی که در محو آثار و حتی ناشناخته شدن آنهاست تاریخ اسلام، بی پشتوانه گردید. اسلام، دین جاودان و خاتم ادیان است، تا قیام قیامت، دین بشریت است، ممکن است تا هزاران سال دیگر، قیامت قائم نگردد، تاریخ این دین نباید منحصر به تواریخ کتبی باشد که به مرور زمان، معرض تردید و افترا و شبهه‌ها قرار می‌گیرد؛ حفظ این آثار خارجی، حفظ تاریخ است، و پیش از این اعمال مخرب، هر کس وارد حرمین می‌شد، تاریخ اسلام را به چشم می‌دید و لمس می‌کرد که: محمد بن عبدالله، شخصیتی بوده است، این مرقد شریف اوست، پدرش عبدالله بوده، قبرش آنجاست؛ جدش عبدالمطلب، قبرش در مکه باقی است؛ همسر فداکاری به نام خدیجه داشته که قبر او نیز در مکه است، و محل ولادتش در فلان مکان است؛ جدی به نام هاشم داشته که قبرش در غزه است؛ از نوادگان او، حسن علیه السلام بوده که او نیز مانند بعضی دیگر از عظامی اهل بیت در بقیع، مدفون است؛ عموی او حمزه بوده است و قبرش در احد، باقی است؛ و خلاصه، همه مشاهد و مقاماتی که یادآور افتخارات اسلام است، تاریخ، چنین شخصیت با این همه آثار عینی را فراموش نمی‌کند و در آینده، وجود او قابل انکار، نخواهد شد، آیا آنان که این همه آثار را تخریب کردند دانستند چه خسارت بزرگی به اسلام و تاریخ وارد کردند؟ اکنون نیز برای جبران این خسارت،



گزیده ای از اظهارات علی جنتی وزیر سابق ارشاد در باره حوزه فرهنگ



* در روزهای اول. با سه گروه از آنها به صورت جداگانه جلسه گذاشتم و مسائلشان را بررسی کردم و مشکلاتشان را شنیدم. یا برخی از موسیقیدانان و پیشکسوتان موسیقی همان روزها در موزه موسیقی ملاقات کردم. بسیار نگران وضعیت خودشان بودند. شرایط به گونه‌ای بود که برخی از آنها ابراز می‌کردند که چهار یا هشت سال است که پای‌شان را به وزارت ارشاد نگذاشته و با این وزارتخانه قطع رابطه کرده‌اند. در حوزه کتاب و نشر،

بخش قابل توجهی از کتاب‌هایی که برای چاپ عرضه شده بود توقیف بود. حتی در نمایشگاه کتاب بسیاری از ناشران را راه نمی‌دادند. همان ایام من نامه‌ای را دریافت کردم که در آن حراست، اسامی ۵۰ ناشر را داده بود که این ناشران حق نداشتند در نمایشگاه کتاب شرکت کنند.

* اگر فرض کنیم که در حال حاضر حدود هفت هزار نشریه و رسانه در کشور فعال هستند حدود چهار هزار مورد آن اعم از سایت‌های خبری و نشریات مکتوب در این دوره سه‌ساله اجازه انتشار یافته‌اند. سعی ما این بود که نشریات کمتر توقیف شوند و مواردی هم که توقیف شده بسیار نادر بوده است که توسط هیات نظارت و گاهی هم توسط دستگاه قضایی توقیف شده است.

* در سال ۹۵ بودجه فرهنگی کشور ۷۱۰۰ میلیارد تومان است که تنها هزار میلیارد تومان آن سهم وزارت ارشاد است آن هم اگر صد در صد تخصیص بدهند که کمتر اتفاق می‌افتد. سال ۹۴ این مبلغ حتی کمتر از هزار میلیارد تومان هم بود. خب بخشی از این ۷۱۰۰ میلیارد تومان هم به صداوسیما تعلق می‌گیرد. بخشی برای سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات رسمی هستند و بقیه در اختیار بسیاری از بنیادها، موسسات و مراکز مختلف پژوهشی قرار می‌گیرد. که اسامی‌شان هم تنها در ردیف‌های اعتباری لایحه بودجه دیده می‌شود.

* من شخصا مخالف این نیستم که این بودجه‌ها به پروژه‌ها و موسسات تحقیقاتی و فرهنگی تعلق بگیرد و معتقدم همه افرادی که کار فرهنگی می‌کنند می‌توانند از این اعتبارات استفاده کنند. منتها مشکل عمده این است که هیچ هماهنگی بین آنها وجود ندارد و لازم است از یکجا این هدایت صورت بگیرد. نمی‌شود که دهها موسسه و بنیاد از بودجه دولتی استفاده کنند اما هیچ نظارتی روی آن نباشد. سازمان برنامه و بودجه که عملا هیچ نظارتی ندارد و اگر هم نظارتی باشد، نظارت شکلی و مالی است که این پول صرف کتاب یا نشریه شده است یا خیر؟ اما از نظر محتوایی هیچ دستگاهی نظارت نمی‌کند.

* بسیاری از افراد هر مشکل فرهنگی که در جامعه پیدا می‌شود بلافاصله انگشت اتهام را به سمت وزارت ارشاد حواله می‌کنند و وزارت ارشاد را مسوول می‌دانند. مثلا در مورد گسترش بدحجابی، وزارت ارشاد را مسوول می‌دانند. در حالی که وزارت ارشاد یکی از دستگاه‌هایی است که کار فرهنگی انجام می‌دهد. ما نهادها و شخصیت‌های فرهنگی متعددی در کشور داریم که آنها هم در این زمینه

مسئولیت دارند. آنها چه کرده‌اند؟ الان بیش از ۸۰۰ امام جمعه در کشور داریم که جمعه در نمازهای جمعه خطبه ایراد می‌کنند و وظیفه هدایت مردم را به عهده دارند. باید امر به معروف و نهی از منکر کنند و معارف دینی را نشر دهند. پس اینها چه کار می‌کنند؟ چرا در وضعیت جامعه تغییری حاصل نمی‌شود؟ ما در کشور ۷۵ هزار مسجد داریم که بسیاری از آنها امام جماعت دارند و حداقل دو نوبت در شبانه روز نماز جماعت می‌خوانند و مردم پشت سرشان جمع می‌شوند مگر اینها در این قسمت وظیفه‌ای ندارند؟ صداوسیما هم در این قسمت دارای مسوولیت است. نهادهای دیگری هم مانند سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات مسوولیت دارند. همین موسسات فرهنگی هم که پول می‌گیرند و کتاب چاپ می‌کنند می‌توانند در این زمینه موثر باشند. اما گاهی دیده می‌شود این اظهار نظرها مشوب به مسائل سیاسی می‌شود و همه مسوولیت را به گردن وزارت ارشاد می‌گذارند.

* در حوزه فرهنگ هم شرایط همین طور است. به عنوان مثال در حوزه کتاب چندین اتاق فکر داریم که آنچه در کشور منتشر می‌شود را رصد می‌کنند تا ببینند کجا نکته‌ای هست که می‌توانند آن را دستاویز قرار دهند یا مطرح کنند. شما ملاحظه کنید که اگر در میان ۸۰ هزار عنوان کتابی که سال گذشته منتشر شد پنجاه عنوان کتاب هم اشکالی داشته باشد، این مساله طبیعی است. به هر حال این همه اساتید دانشگاه و محققانی که کتاب‌ها را بررسی می‌کنند شاید موردی هم باشد که بدان توجه نکرده باشند اما نباید این موضوع دستاویزی برای حمله به دولت شود. مثلا در حوزه تئاتر، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اینقدر نیرو ندارد که هر شب بر همه این ۱۰۰ تئاتر نظارت کند اما اعضای این اتاق‌های فکر می‌رسند که هر شب بروند و تئاترها را ببینند. بله. نیروهای‌شان را می‌فرستند. گاهی ممکن است در حین اجرای برنامه روسری خانمی کنار برود یا بیفتد. فورا عکس می‌گیرند و خط تخریبی را شروع می‌کنند. یا اینکه احيانا ممکن است بازیگری جمله‌ای را فی‌البداهه و خارج از نمایشنامه مصوب بر زبان جاری کند، فورا همین را دستاویز قرار می‌دهند یا اینکه ممکن است نمایشنامه‌ای باشد که در آن ضعفی وجود داشته باشد. همه این موارد را بهانه تخریب قرار می‌دهند. در حوزه فیلم‌های سینمایی هم دیده‌اید که مرتباً فیلم‌های سینمایی را بررسی می‌کنند تا ایرادی پیدا کنند. حتی فیلمی را که هنوز مجوز نگرفته است، مورد حمله قرار می‌دهند. هدف اصلی هم تخریب است.

* برگزاری کنسرت‌ها در شهرستان‌ها هم مساله دیگری است. ما احساس می‌کردیم که فضای جامعه نیاز به نشاط دارد. وزارت بهداشت و درمان و روانشناسان مرتباً اعلام می‌کنند که ۳۰ درصد جامعه ما دچار افسردگی است. مشکلات مختلفی برای مردم ما وجود دارد. جوانان ما با مشکل بیکاری و فقدان رفاه دست و پنجه نرم می‌کنند. زنان بی‌سرپرستی داریم که با مشکلات عدیده‌ای در زندگی‌شان مواجه هستند. بسیاری از مردم نیاز به سرگرمی و فضای با نشاط دارند. یکی از مواردی که می‌تواند این نشاط را ایجاد کند برگزاری همین کنسرت‌ها است. همه تلاش ما این بود که کنسرت‌ها منطبق با موازین شرعی اجرا شود اما می‌بینید در جاهایی به صورت کلی با برگزاری هرگونه برنامه موسیقی مخالف هستند. کاری ندارند که موسیقی مورد نظر قانونی و شرعی است یا نه. در شهرهای مختلف دیدید که چگونه با این مساله برخورد کردند و مانع از این شدند که کنسرت‌ها برگزار شود. اینها اشکالاتی است که در کار می‌بینیم و عمدتاً هم انگیزه‌های سیاسی دارد.

* در گذشته و در دولت‌های نهم و دهم آلبوم‌هایی وجود داشته است که کاملاً در آنها تک‌خوانی زنان بوده است و الان هم موجود است. شما به یاد نمی‌آورید که در آن دوره کسی معترض شده باشد که چرا به تک‌خوانی زنان مجوز داده‌اند؟ اما در این دولت ما یک مجوز تک‌خوانی هم ندادیم و به یک آلبومی هم که در آن تک‌خوانی خانم‌ها باشد مجوز داده نشده ولی می‌بینیم در فضای مجازی کلیپ‌هایی

را پیدا می‌کنند که در آنها خانمی در خارج از کشور قطعه‌ای را خوانده است یا در داخل کشور زیرزمینی خوانده و در یوتیوب منتشر کرده است آن را علم می‌کنند و به پای وزارت ارشاد می‌گذارند و انتقاد می‌کنند که پس وزارت ارشاد چه می‌کند؟ اما نمی‌بینند که فضا باز است و هر کسی می‌تواند فایل صوتی یا ویدیویی را در خانه خودش ضبط و منتشر کند. کاملاً مشخص است که این مسائل با اهداف سیاسی دنبال می‌شود.

* در مشهد حدود ده سال است که اجازه برگزاری کنسرت نمی‌دهند. امام جمعه محترم مشهد هم رسماً می‌گوید هر کس موسیقی می‌خواهد از مشهد بیرون برود و تکلیف مردم را هم روشن می‌کند در قم یک برنامه همخوانی اجرا می‌شود که از نظر مجریانش هیچ مشکلی وجود نداشته است اما افرادی با انگیزه‌های سیاسی به میان تماشاچیان رفتند و هر جا که حجاب خانمی را نامناسب یافتند، عکس گرفتند و در اختیار مراجع و علما گذاشتند و فریاد «والاسلاما» سر دادند در حالی که در همین شهرستان زنان بدحجاب در محیط اطراف حرم مطهر نیز دیده می‌شوند و کسی اعتراض نمی‌کند. در لرستان تئاتری اجرا شده که هیچ مشکلی نداشته است ولی افرادی با ارایه گزارش‌های مغرضانه ائمه محترم جمعه استان را تحریک کردند و همه یک صدا در نماز جمعه علیه وزارت ارشاد صحبت کردند. در ایلام نیز وضعیت مشابهی بود. انتظار این بود که در برابر این حاشیه‌سازی‌ها از سیاست وزارت ارشاد که همان سیاست‌های دولت بود حمایت می‌شد اما عملاً حمایتی صورت نمی‌گرفت.

* برخی مراجع محترم تقلید که نشان دادن تصویر حضرت ابوالفضل را جایز نمی‌دانستند، به تهیه‌کننده و کارگردان فیلم رستاخیز اعلام شد که مشکل را با استفاده از هاله نور یا به شکل دیگری حل کنند. اما بی‌جهت سرسختی نشان دادند و این امر موجب شد اکران آن عقب بیفتد و گرنه مشکل دیگری وجود نداشت. حتی در مورد اکران این فیلم در خارج مجوز لازم صادر شد و در برخی کشورها هم اکران شده است.

* من هم شخصاً با مراجع تقلید، ارتباط داشتم و گاه و بیگاه به قم و دیدار آقایان مراجع می‌رفتم و هم از آغاز کار یک مشاور امور روحانیت داشتم که وظیفه‌اش ارتباط با آقایان مراجع و ائمه جمعه بود تا فعالیت‌های وزارتخانه را برای آنها توضیح دهد و شبهات را رفع کند. نشریه‌ای هم به نام «فرهنگ و روحانیت» به صورت هفتگی منتشر می‌شد که برخی فعالیت‌های مثبت وزارت ارشاد به خصوص در حوزه‌های دینی را تشریح می‌کرد. ولی به هر صورت عناصر دیگری هم که به دنبال تخریب بودند با جدیت کار می‌کردند. بالاخره بولتن‌سازی و گزارش‌های منفی آن‌هم به صورت منظم ذهن آقایان را معشوش می‌کند. البته عملکرد ما خالی از اشکال نبوده است و ما همواره انتقاد را می‌پذیرفتیم اما اینکه فقط نقاط ضعف را با هدف تخریب عرضه کنند و از بیان نکات مثبت چشم‌پوشی کنند منصفانه نیست. بالاخره افکار و سلیقه‌ها در کشور متفاوت است و افراد نیز تابع اطلاعاتی هستند که به آنها می‌رسد. ما در حد خودمان اطلاع‌رسانی می‌کردیم، اما دیگران فقط نقاط ضعف را منعکس و ایجاد بدبینی می‌کردند. البته مراجع معظم تقلید در این دوره بیشترین حمایت و همراهی را با دولت یازدهم داشته‌اند و هر زمان که یکی از اعضای دولت خدمت مراجع رفته‌اند از برنامه‌ها و کارهای دولت حمایت کرده‌اند. اما در حوزه فرهنگ که مساله اصلی همه اصحاب فکر و اندیشه است ممکن است برخی از القانات موثر واقع شود.

* من یک خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله شهید بهشتی دارم. من سالیان دراز با ایشان محشور بودم. در سال‌های ۵۸ که ایشان عضو شورای انقلاب بودند مورد اتهامات زیادی قرار می‌گرفتند. حتی برخی از دوستان ناآگاه و نادان ایشان را مورد

حمله قرار می‌دادند. ایشان اما در برابر همه این اتهامات سکوت می‌کرد. خیلی از دوستان به ایشان اعتراض می‌کردند که چرا از خودتان دفاع نمی‌کنید. ایشان در پاسخ به این آیه شریفه استناد می‌کرد که «ان الله يدافع عن الذين آمنوا» یعنی خداوند وعده داده که از مومنان دفاع کند. بنابراین خدا خودش دفاع می‌کند. و شما ملاحظه کنید وقتی ایشان شهید شد، چگونه مظلومیت ایشان بر همه روشن شد و بدخواهانش به چه سرنوشتی مبتلا شدند. امروز شما کسی را نمی‌باید که به شخصیت والای شهید بهشتی ایرادی بگیرید. همه چیز آشکار شده و احساس می‌شود که واقعا خداوند از ایشان دفاع کرد. همان زمان شهید بهشتی به آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی هم گفته بودند که آسیاب به نوبت! نوبت آقای هاشمی هم شد. * اصلاً فکر اینکه انقلاب به این زودی به ثمر برسد را در ذهن نداشتیم. فکر می‌کردم که مبارزات به نتیجه می‌رسد اما نمی‌دانستیم که در دوره امام به نتیجه می‌رسد یا بعد از امام؟ و اینکه می‌شود حکومتی را به عنوان جمهوری اسلامی پایه‌گذاری کنیم یا نه؟ البته این را هم پیش‌بینی نمی‌کردم به این حد از سقوط اخلاقی برسیم. این خطر بسیار بزرگی است که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. ممکن است جامعه‌ای دچار فقر باشد ولی اگر دچار فقر فرهنگی شد و در سطوح بالای جامعه دچار سقوط اخلاقی شد دیگر نمی‌توان جلوی آن را گرفت چراکه الناس علی دین ملوکهم، مردم تابع سران‌شان هستند و اگر ببینند برخی از پیشقراولان دچار انحراف شده‌اند آنها هم راه دیگری را پیش می‌گیرند.

(اعتماد)



پاپ فرانسیس و پذیرش نظریه تکامل و مهبانگ

پاپ فرانسیس اظهار داشته است که نظریه تکامل و مهبانگ واقعیت دارند و خداوند به منزله جادوگری نیست که با یک چوب‌دستی سحرآمیز جهان را خلق کرده باشد. پاپ در سخنرانی خود در سال ۲۰۱۴ در «آکادمی علوم پاپی» حرف‌هایی زد که به گفته متخصصان، به نظریه‌های غلط «خلقت‌گرایی» و «طراحی هوشمند» که عده‌ای معتقدند پاپ بندیکت شانزدهم مسبب شکل‌گیری آنها شد، خاتمه‌بخشید.



فرانسیس توضیح داد که دو نظریه تکامل و

مهبانگ با اعتقاد به وجود خالق در تضاد نیستند، بلکه بالعکس پذیرش این نظریه‌ها مستلزم باور به وجود خالق است. فرانسیس بیان داشت: وقتی در «سفر پیدایش» درباره خلقت می‌خوانیم، در معرض این خطر قرار داریم که خدا را به مثابه جادوگری تصور کنیم که چوب‌دستی سحرآمیزی به دست دارد و قادر به انجام هر کاری است. اما این گونه نیست. نظریه مهبانگ که امروز آن را منشأ شکل‌گیری جهان می‌دانیم با مداخله خالق تناقضی ندارد، بلکه بالعکس مستلزم وجود خداوند است. تکامل در جهان طبیعت با مفهوم خلقت منافاتی ندارد، زیرا تکامل مستلزم خلق موجوداتی است که رو به تکامل حرکت می‌کنند."

کلیسای کاتولیک از دیرباز به علم‌بستیزی شهرت داشته است، معروف‌ترین مورد زمانی بود که گالیله مورد تفتیش عقاید قرار گرفت و او را مجبور کردند که

مختلف دیانت با مالکیت سلاح تصویر روشن‌تری ارائه دهد. البته در این مطالعه درصد مسلمانان، هندوها و بودیست‌ها کمتر از آنی بود که بتوان آنها را با پیروان ادیانی که در امریکارایج‌تر هستند مقایسه کرد. یامانه می‌گوید مسلماً دین با مالکیت سلاح مرتبط است، اما این ارتباط ارتباط ساده‌ای نیست. نتایج پژوهش حاکی از آن است که ارتباط بین مالکیت سلاح و سطح دیانت افراد (بسته به این که منظور از دیانت رفتار دینی، اعتقاد دینی یا وابستگی دینی است) می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال کسانی که بیشتر در جمع‌های مذهبی شرکت می‌کنند تمایل کمتری به مالکیت سلاح دارند، اما کسانی که دارای اعتقادات مذهبی محافظه‌کارانه هستند، احتمال این که سلاح داشته باشند بیشتر است.

(دین آنلاین)



حقایق جالب از زندگی روسای جمهور و خانواده در کاخ سفید



عصر ایران زندگی در کاخ سفید چگونه می‌گذرد و روسای جمهور آمریکا و خانواده هایشان در این مکان چگونه روزگار می‌گذرانند؟ در زیر به برخی از حقایق جالب و یا شاید کمتر شنیده شده درباره زندگی روسای جمهور و خانواده هایشان در کاخ سفید اشاره می‌شود:

- ۱- هر رییس جمهوری مجاز است تا سقف ۹۶ کارمند تمام وقت و ۲۵۰ کارمند نیمه وقت در کاخ سفید استخدام کند.
- ۲- هزینه اثاث کشی رییس جمهور منتخب به کاخ سفید از بودجه شخصی خود او پرداخت می‌شود در حالی که هزینه اثاث کشی رییس جمهوری که کاخ سفید را ترک می‌کند با بودجه دولتی است
- ۳- هر رییس جمهور می‌تواند به سلیقه خود کاخ سفید را میلان کند و تغییراتی در تابلوها و آثار هنری و حتی در توسعه اتاق‌ها و ایجاد امکانات جدید برای این مکان درخواست کند. برای مثال فرانکلین روزولت در دوران ریاست جمهوری خود دستور ساخت یک استخر آب گرم سرپوشیده را در زیر زمین کاخ سفید داد ولی ریچارد نیکسون سال‌ها بعد این مکان را تبدیل به یک سالن بولینگ کرد. نیکسون حتی در یکی از شب‌ها از "فرانکی بلر" یکی از کارکنان بخش خدماتی کاخ سفید خواست تا با او در زیر زمین بولینگ بازی کند. بازی تا ساعت ۲ نیمه شب به طول انجامید و مستخدم بیچاره که دیر وقت شده بود به نیکسون گفته بود: "همسرم باور نخواهد کرد که تا این موقع شب با رییس جمهور مشغول بازی بودم" نیکسون خندیده و یاداشتی برای همسر بلر نوشته بود تا او باور کند شوهرش تا آن وقت شب در حال بازی با رییس جمهور بوده است.
- ۴- از روسای جمهور آمریکا بابت اقامت در کاخ سفید هزینه‌ای کسر نمی‌شود اما سایر هزینه‌ها از جمله خورد و خوراک و خدماتی همچون خشکشویی و... پولی

نظریه بدعت‌آمیز خود را مبنی بر این که زمین دور خورشید می‌چرخد، پس بگیرد. اما سخنان پاپ فرانسیس بیشتر با اقدامات ترقی‌خواهانه پاپ پیوس دوازدهم هم‌راستا بود. پاپ پیوس دوازدهم کسی بود که باب اندیشه تکامل را گشود و با جدیت از نظریه مه‌بانگ استقبال کرد.

در سال ۱۹۹۶ ژان پل دوم از این هم گام فراتر نهاد و اظهار داشت که تکامل "فراتر از یک فرضیه است و صحت آن در عمل به اثبات رسیده است." با این حال، به نظر می‌رسد که اخیراً بندیکت شانزدهم و مشاورین نزدیک او از این تفکر که «طراحی هوشمند» مؤید نظریه تکامل است پشتیبانی کرده‌اند و معتقدند که «گزینش طبیعی» به تنهایی قادر به توجیه پیچیدگی‌های موجود در جهان نیست. در سال ۲۰۰۵ کاردینال شونبورن همکار نزدیک بندیکت در مقاله‌ای نوشت که "شاید تکامل به معنای وجود یک تبار مشترک صحت داشته باشد، اما تکامل به معنای نئو-داروینی که یک فرایند هدایت‌ناشده و فاقد برنامه‌ریزی است واقعیت ندارد."

جیووانی بیگنامی استاد دانشگاه و رئیس «مؤسسه ملی فیزیک نجومی» ایتالیا در پاسخ به آژانس خبری ایتالیا «آدنکرونوس» عنوان داشت: "این سخن پاپ حائز اهمیت است. ما نسل بلاواسطه مه‌بانگ هستیم که موجب آفرینش عالم شد. تکامل حاصل خلقت است."

جیلیو جیولولو استاد فلسفه علم در دانشگاه میلان در پاسخ به گزارشگران اظهار داشت که به اعتقاد وی، فرانسیس تلاش دارد حس جدال یا جدال‌های احتمالی را که میان علم و دین وجود دارد کاهش دهد.

فرانسیس با وجود شکاف عظیمی که بین مواضع کلامی وی و پاپ پیش از او وجود دارد، در موقع پرده‌برداری از تندیس نیم‌تنه بندیکت در ستاد آکادمی در «باغ‌های واتیکان» به تعریف و تمجید از وی پرداخت. طبق ترجمه «سرویس خبری کاتولیک»، فرانسیس گفته است: "هیچ کس نمی‌تواند درباره بندیکت بگوید که علم و مطالعه باعث شده است عشق او به خداوند و همسایگانش کمرنگ شود. بلکه بالعکس دانش، خرد و عبادت موجب بزرگ شدن قلب و روح او شده است. خدا را به خاطر نعمتی که با وجود پاپ بندیکت به کلیسا و جهان ارزانی داشت شاکریم. (دین آنلاین)



ارتباط میزان دیانت افراد با تمایل به مالکیت اسلحه

براساس مطالعاتی که به‌تازگی توسط دیوید یامانه، یکی از جامعه‌شناسان دانشگاه «ویک فارست» صورت گرفته، امریکایی‌هایی که بیشتر در جمع‌های مذهبی شرکت می‌کنند، تمایل کمتری به مالکیت سلاح دارند. به گزارش دین‌آنلاین به نقل از ساینس دلی، یامانه معتقد است: "معمولاً تبعیت از یک دین سازمان‌یافته موجب کاهش تمایل افراد به مالکیت سلاح می‌شود. شاید به آن دلیل که افراد دارای روابط مستحکم‌تر با گروه‌های مذهبی، از اعتماد و اطمینان بیشتری نسبت به نهادها و جوامع خود برخوردارند." این دستاورد می‌تواند برای خیل کسانی که معتقدند اعتقادات دینی ارتباط مستقیمی با تمایل به مالکیت سلاح دارد جای تعجب داشته باشد. یامانه با استفاده از داده‌های حاصل از نظرسنجی اجتماعی صورت‌گرفته بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴، موفق شده است ارتباط درهم‌تنیده بین دین و مالکیت سلاح را موشکافی کند و از نحوه ارتباط ابعاد



رئیس‌جمهوری جدید است، اما در این کشور همچنان اتفاق نظر وجود دارد که محدودیت‌ها درباره پوشش مذهبی به قوت خود حفظ شود. در فرانسه این محدودیت‌ها شامل ممنوعیت استفاده از روسری در مدارس دولتی، برقع در اماکن عمومی و بورکینی در بعضی مناطق کشور است. بعضی از مردان سیاست در فرانسه حجاب را مصداق دیکتاتوری اسلامی می‌دانند. در هلند نیز مجلس سنا در حال بررسی قانونی

است که ضمن آن استفاده از نقاب و برقع در بسیاری از فضاهای عمومی ممنوع خواهد شد. «حزب فوق ملی‌گرای آزادی» نیز خواستار سرکوب دین اسلام در این کشور است.

اما عجیب‌ترین محدودیت‌ها در حوزه حجاب را می‌توان در مراکش مشاهده کرد. اوایل این ماه مقامات محلی فروشنده‌گان را از تولید، واردات و فروش برقع منع کردند و آنها را ملزم به امضای سندی مبنی بر پذیرش این تعهد ساختند. زنان برقع‌پوش مراکشی نیز (که تعداد آنها انگشت‌شمار است) بلافاصله تصاویری از خود در رسانه‌های اجتماعی منتشر کردند و بعضی از آنها این سؤال را مطرح ساختند که «چرا دولت، زنان روسپی یا کسانی را که دامن کوتاه به تن می‌کنند محدود نمی‌سازد؟!»

نگرانی‌ها نسبت به پوشش اسلامی رو به افزایش است و این امر تا حدی به خاطر افزایش شمار پناهندگان مسلمان است. حملات تروریستی اسلام‌گرایان نیز موجب شدت گرفتن ترس از مهاجرین شده است. همه‌جا شاهد اعتراضات پوپولیست‌های بیگانه‌هراس هستیم. دلیل اختلاف نظر‌ها در رابطه با حجاب، تناقض میان عقاید سکولاری و فرهنگ اسلامی است.

خاستگاه سکولاریسم سیاسی در فرانسه به انقلاب ۱۷۸۹ و به مبارزات روحانی‌ستیزی در اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد. سیاستمدار فرانسوی، «مانوئل والس» بورکینی را تجسم بردگی زنان می‌داند که هدف از آن پوشاندن جسم زن به منظور انقیاد هرچه بهتر او است. اکثر مردم فرانسه نیز با این اندیشه‌ها هم‌عقیده هستند.

در جاهایی که نفوذ فرانسه در آنها قوی است، حجاب موضوعی بحث‌برانگیز است. یکی از این مناطق کشور ترکیه و دیگری شهر کبک در کانادا است. در این شهر هرگونه اظهار اعتقادات دینی و پوشاندن چهره قذغن است. اما زنان محجبه فرانسه، ترکیه و کبک نسبت به این محدودیت‌ها معترضند و تلاش دارند سیاستمداران را برای بازنگری قوانین حجاب مجاب سازند. امروز فرانسه به‌شدت احتیاج دارد که سکولاریسم و آزادی را با هم آشتی بخشد.

(دین آنلاین)



در فضیلت دروغ!

دکتر عقیل دغاقله - چرا دروغ در یک جامعه رواج می‌یابد؟ و چگونه می‌شود که افراد نه تنها دیگر به دروغ حساسیتی نشان نمی‌دهند، بلکه بخشی

است و از حقوق سالانه رییس‌جمهور کسر می‌گردد. "جکی کندی" بانوی اول سابق آمریکا به دلیل هزینه‌های بالای این خدمات در کاخ سفید مستخدمان را مجبور می‌کرده تا این خدمات را از مغازه‌ها و فروشگاه‌های ارزان‌تر اطراف کاخ سفید تهیه کنند. او جمله معروفی داشت که می‌گفت: "به چرندیاتی که در روزنامه‌ها درباره ثروت کندی نوشته می‌شود باور نکنید ما باید صرفه جویی کنیم."

۵- اثاث کشی در کاخ سفید در روز تحلیف و استقرار رییس‌جمهور جدید وقت ضیق دارد. همه کارکنان رییس‌جمهور قبلی و خانواده او تنها چند ساعت وقت دارند که کاخ سفید را صرف مدت ۵ ساعت تخلیه کرده و تمیز کاری‌های لازم را به منظور استقرار رییس‌جمهور جدید و خانواده اش فراهم کنند.

۶- روسای جمهوری سابق آمریکا تا پایان عمر از بخشی از خدمات مجانی فدرال استفاده می‌کنند. برای هر رییس‌جمهوری که کاخ سفید را ترک می‌کند مستمراً مادام‌العمر ۲۰۰ هزار دلار در سال برقرار می‌شود؛ همچنین هزینه سالانه دفتر آنها بر عهده دولت فدرال است و نیز آنها تا پایان عمر تحت پوشش بیمه درمانی کامل هستند و سرویس مخفی (تیم محافظ) نیز همچنان به آنها خدمت رسانی کرده و در سفرهایشان تحت پوشش سرویس مخفی بوده و هزینه‌ای بابت مسافرت‌هایشان پرداخت نمی‌کنند. برای مثال جورج بوش پدر برای دفتر خود در شهر هوستون تگزاس سالانه ۱۷۵ هزار دلار و بیل کلیتون بابت دفتر شخصی خود در نیویورک ۵۱۶ هزار دلار کمک هزینه دولتی دریافت می‌کنند.

۷- روسای جمهوری آمریکا ۲۴ ساعته باید در دسترس باشند. آنها باید در مواقع اضطراری در هر ساعتی و هر کجای کاخ سفید که باشند تصمیم‌هایی بگیرند و به همین خاطر گروهی از نزدیک‌ترین مشاوران و کارکنان دفتر آنها ۲۴ ساعته در کاخ سفید به صورت شیفتی کار می‌کنند.

در سال ۱۹۸۱ دو بار در طول یک روز واقعه‌ای مهم پیش آمده بود که نیاز بود رونالد ریگان در لحظه باخبر شده و تصمیم بگیرد. به همین خاطر یکی از کارکنان دفتر گزارشی فوری را در حالی که ریگان به صورت برهنه در وان حمام خانه اش بود به او رساند و ریگان را شوکه کرد. در همان شب و در حالی که ریگان به همراه همسرش نانسی در تخت خواب آرمیده بود بار دیگر در نیمه‌های شب همان فرد درب اتاق خواب ریگان را به منظور دادن گزارشی مهم و فوری به صدا درآورد. ریگان که سراسیمه شده بود با یک زیر پوش می‌خواست در را باز کند اما همسرش گفته بود این حالت بدی است و لباس بپوش؛ ریگان اما در پاسخ گفته بود: دیگر نیازی نیست او امروز من را بدتر از این حالت در حمام دیده است! اما رییس‌جمهور و همسرش هر زمانی که بخواهند می‌توانند به منظور ملاقات و دیدار با یکدیگر از کارکنان بخواهند که فضای خصوصی برای آنها فراهم کنند.

(عصر ایران)



سکولاریسم و فرهنگ اسلامی در چالش دولت‌ها

بر سر حجاب

از نظر زنان مسلمان، حجاب انتخاب شخصی است، اما در بعضی کشورها، دولت‌ها این موضوع را به چالش کشیده‌اند. گزارش پیش روی، نمونه‌ای از این دولت‌ها را که با وضع قوانین، محدودیت‌هایی را به وجود آورده‌اند برمی‌شمارد. به گزارش دین‌آنلاین به نقل از اکونومیست، فرانسه در آستانه انتخاب

عرصه عمومی شود، مگر آنکه برقع بر صورت اندازد. در چنین جوامعی برقع به یک ابزار رهایی بخش برای زن مبدل می‌شود و زنان با استفاده از برقع فرصتی برای حضور خود در جامعه فراهم می‌کنند. برقع برای این زنان آزادی بخش است. آنان را از قفس خانه رها می‌سازد و این زنان تصور می‌کنند که با هزینه ای اندک از شر تمامیت خواهی مردانی که می‌خواهند آنان را در چارچوب چهار دیواری خانه محصور کنند، نجات پیدا می‌کنند. آنها هم محیط اطرافشان را قانع می‌سازند که با برقع از شر نامحرم در امانند و هم آنکه زیر آن نقاب، خویشتن خود را حفظ می‌کنند و می‌توانند وارد عرصه عمومی شوند. دروغ نیز گاهی همین کاربرد را پیدا می‌کند.

دلیل دیگر پدیده دروغ در بی اعتمادی است. پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر در ایران انجام شده نشان می‌دهند که مردم کمترین اعتماد را به همدیگر دارند و به نهادهای اجتماعی نیز اعتماد چندانی ندارند. این بی اعتمادی باعث می‌شود تا فرد مکانیسم‌های دفاعی برای خود مهیا کند. یکی از این مکانیسم‌ها می‌تواند دروغ باشد. یک مثال کلاسیک این موضوع در ایران این است که اگر از سوی یک نهاد دولتی برای سرشماری یا نظرسنجی به فردی مراجعه شود، فرد اعتمادی به طرف مقابل خود ندارد. مطمئن نیست که این اطلاعات برای چه جمع آوری می‌شود و چه پیامدهایی برای او دارد. راه سهل آن است که دروغ بگوید و باب میل محقق پاسخ دهد. مثال دیگر آن است که ممکن است فرد به دلیل تبعیض محتمل، هویت خود را پنهان کند و به شکل دیگری ظاهر می‌شود. یاد می‌آید که یکی از دوستان تعریف می‌کرد که بعد از سالها متوجه شده بود که همکارش که با او در یک دفتر کار می‌کرد از اقلیت دینی صابئی است. او می‌گفت که بسیار شوکه شده بودم که چگونه این فرد برای این همه مدت این موضوع را از من پنهان می‌کرد و گاهی حتی در نماز جماعت‌ها نیز شرکت می‌کرد. هنگامی که از این فرد صابئی خواسته بود که دلیل این پنهان کاری را توضیح دهد پاسخ این بود که «نمی‌شود اعتماد کرد. من الان به شما به عنوان یک دوست ایمان پیدا کردم و می‌توانم به راحتی به شما بگوئیم که صابئی هستیم. اما به بقیه نه. بارها اعتماد کرده‌ام و ضربه خورده‌ام و کار و زندگی‌ام با مشکل مواجه شده است.»

نکته جالب این است که در بسیاری از مواقع افراد «دروغ گفتن» را به «راست گفتن» ترجیح می‌دهند. برای بسیاری اینکه حتی به دروغ «احترام» آنها نگه داشته شود و ارزشها و هنجاری به شکل صوری حفظ شوند، اهمیت فراوان دارد. اهمیتی فراتر از گفتن حقیقت و راستگویی. به عنوان مثال ممکن است فرزند بخواهد با دوستان خود به تفریح برود، اما از آنجا که می‌داند پدر و مادرش مخالفت خواهند کرد به دروغ می‌گوید که برای کلاس اضافه مجبور است مدرسه بماند یا به خانه دوستش می‌رود. در بسیاری از موارد نیز پدر و مادر می‌دانند که فرزند دروغ گفته است. اما آنها این دروغ را به اینکه با فرزند درگیر شوند، یا آنکه فرزندشان به شکل علنی «قانون شکنی» و «تخلف» کند ترجیح می‌دهند. مثال دیگر این است که گاهی زن که می‌داند مرد مخالف بیرون رفتن او از خانه است، به دروغ می‌گوید که به دیدن مادرش می‌رود. مرد نیز از این دروغ آگاه است، اما آن را به درگیری و یا تخلف آشکار از «فرمانش» ترجیح می‌دهد. کمی کلان تر اگر نگاه کنید، دولت می‌داند که مثلاً «قانون» و «فرمانش» در مورد ماهواره‌ها رعایت نمی‌شود، اما نه می‌خواهد که قانون را عوض کند و نه آنکه می‌خواهد وارد فاز درگیری شود. همین را در مورد «قاچاق» می‌بینیم که از سویی دولت قاچاق را ممنوع اعلام می‌کند، اما از سوی دیگر قاچاق انجام



از زندگی روزمره آنها می‌شود. بالطبع همانند هر پدیده اجتماعی دیگر، «دروغ» نیز از عوامل مختلفی تغذیه می‌شود و در این یادداشت سعی می‌کنم به برخی از اسباب آن اشاره کنم.

مدعای اصلی این یادداشت این است که گاهی دروغ مقتضای زندگی کردن در برخی جوامع می‌شود و این امر می‌تواند ناشی از تضاد میان نظام ایدئولوژیک حاکم بر جامعه و تمایلات فردی باشد. هنگامی که نظام ایدئولوژیک عاجز می‌شود تا انسان مورد نظر خود را بازتولید کند در این عجز و در تعارض فرد و سیستم است که دروغ نه تنها ممکن بلکه به امری ایجابی مبدل می‌شود. در چنین فضائی، فرد احساس می‌کند نمی‌تواند در جامعه «خودش» باشد. در بسیاری از ساحت‌ها او مجبور می‌شود که آرزوها، امیال، تحلیل‌ها و زندگی‌اش در عرصه عمومی را به گونه‌ای نمایش دهد که خود نیز به آن باور ندارد. مشکل در نمایشی بودن این نوع زندگی نیست. از منظر جامعه‌شناسی، همه در عرصه اجتماعی در حال ایفا کردن نقش و در حال بازی کردن هستیم. مشکل صداقت و باور ما به این نمایش است. اینکه ما می‌دانیم در بسیاری از جاها در نقشی که ایفا می‌کنیم صادق نیستیم. به حرف‌هایی که در عرصه عمومی می‌زنیم باور نداریم و در حال ایفای یک نقش دروغین هستیم. این دروغ بودن و پذیرش ما به اینکه «در حال دروغ گفتن هستیم» است که موضوع را پیچیده و جالب می‌سازد. اما در اینجا می‌خواهم بگویم از قضا دروغ، همچنانکه تصور می‌کنیم شاید بد نباشد و ضرورتی اجتماعی آن را ممکن و ضروری ساخته است. این دروغ است که به جامعه پویایی داده و تحقق آن را ممکن ساخته است. به فرد کمک می‌کند تا تحت فشار هنجارهای سیاسی و اجتماعی، زندگی روزمره‌اش را با کمترین هزینه‌ای به پیش ببرد، در عین حالی که به ذات خویش کمتر خیانت کند. باورها و هویت خودش را حفظ کند و خویشتن خویش را سالم نگه دارد.

در برابر سیستمی که می‌خواهد همه وجود و ذات و خویشتن این انسان را دگرگون سازد و به شکلی که می‌خواهد در آورد، سه راه برای واکنش یک فرد وجود دارد. اول آنکه تن به این تغییر بدهد و هویت خود را به مقتضای انتظار اجتماعی یا سیاسی دگرگون کند (دگر دیسی). واکنش محتمل دوم مقاومت علنی در برابر فشارهای یک سیستم است. این روش هزینه‌های فراوانی بر زندگی شخص دارد و در بسیاری از حالت‌ها به انزوا، حذف، زندان و یا مهاجرت منجر می‌شود (مقاومت آشکار). حالت سوم نیز مسیری است که بسیاری در جامعه اتخاذ می‌کنند و آن کشیدن یک مرز بین دو نوع خویشتن است. خویشتن و هویتی که به آن باور دارند و خویشتن و هویتی که در زندگی اجتماعی از خود بروز می‌دهند: دروغ و شاید نفاق (که به جای آن بهتر است از کلمه نقاب استفاده کنیم) نیز، راهی است برای در امان بودن از فشارهای جامعه تمامیت‌خواه و همزمان حفظ اعتقادات، باورها، و هویت درونی که به آن مقاومت پنهان می‌گوئیم. تجربه نشان داده است که تعداد اندکی حاضرند مقاومت آشکار را برگزینند و بسیاری در برابر فشار هنجارها راه دیگری را بر می‌گزینند.

اجازه دهید دروغ و نقاب را با پدیده‌ها و تکنیک‌های مشابهی مقایسه کنم. زنانی که برقع به صورت می‌زنند می‌توانند دلایل متفاوتی برای آن داشته باشند. برقع برای آنها ممکن است رمزی برای تقوی و پرهیزکاری باشد. در زمینه‌های دیگر می‌تواند معنائی متفاوت پیدا کند. برای مثال، در برخی جوامع زن نمی‌تواند وارد



بازی با رگ احساسات، مد عجیب این روزهای دختران دبیرستانی!



«وقتی عصبانی هستم و نمی‌تونم کاری کنم، روی خودم خالی می‌کنم، در آن لحظه اصلاً به فکر نیستم و نمی‌دونم دارم چیکار می‌کنم» مهرو ۱۶ سال دارد، دو سال پیش با نخستین

شکست عشقی‌اش سه، چهار خط روی دست خود انداخته اما بعد، دعوی پدرمادرش خط‌های بعدی را به قبلی‌ها اضافه کرده و خط انداختن برایش عادت شده تا به هر بهانه‌ای رد خونی روی دست‌هایش یادگاری بگذارد.

به گزارش شهروند، کاری که از دوستش سارا آموخته و او نیز از صفحات اینستاگرام، «دخترای زیادی بعد از شکست عشقی یا هر مشکل دیگه‌ای روی بدنشون خط می‌اندازن و عکس شو می‌ذارن تو اینستاگرام. «د.ج» بعد از پخش عکس خودکشی‌اش کلی فالوئرهای پیچش زیاد شد.»

اما فریبا تنها برای مشهور شدن بازی با خون را شروع کرده است. «دنبال افاده بودم و می‌خواستم همه بگویند عجب دختر با دل و جرأتی. بعد از رد انداختن کلی تو مدرسه شهروند شدم و همه ازم حساب می‌برن.»

ساده‌های خط‌خورده با تیغ و ردهای خون دل‌مه بسته مد این روزهای دختران دبیرستانی است؛ دختران دبیرستانی‌ای که حالا می‌خواهند مرد شوند و برای همین دیگر نه داد می‌زنند، نه گریه می‌کنند و نه فریاد به حال‌شان افاقه می‌کند، چون یاد گرفته‌اند خشم‌شان را مشت کنند و به دیوار بکوبند اما وقتی حال‌شان خراب‌تر است دست، پاهای یا حتی سرشان را به کام «کاتر» یا «تیغ» می‌دهند تا آرام شوند. تمام حرف‌شان این است که می‌خواهیم به آرامش برسیم و درد کشیدن کمک می‌کند مشکلات کمتر آزارمان بدهد. دختران خط‌خطی چون با گریه و فریاد آرام نشده‌اند، روش خشن بازی با خون را انتخاب کرده‌اند؛ بازی‌ای که قانون عجیبی دارد چون در میان دختران نوجوان هر کسی بتواند آزار بیشتری به دست خود برساند، بازی را برده است؛ البته این بازی مختص دختران نیست چون پسران که از قافله خون‌بازی دختران عقب مانده‌اند، عکس‌ها و فیلم‌هایی از این بازی منتشر می‌کنند که خون بازی را عمیق‌تر و با خشونت بیشتری به نمایش می‌گذارند، البته هدف پسرها از خط‌خطی کردن بدنشان «پر کردن لاتی» است، اصطلاحی که میان خودشان متداول است و زخم‌های بیشتر یعنی قلدری بیشتر. در واقع هم پسران و هم دختران با خون‌بازی می‌خواهند خشم و ناراضی خود را از شرایط خانوادگی و محیط و حتی کم کردن خشم‌شان نشان بدهند؛ البته هستند دختران و پسرانی که برای جلب توجه این روش را انتخاب می‌کنند؛ نوجوانانی که در خلأ راه‌های امن برای رسیدن به آرامش مسیریایی از این دست را انتخاب می‌کنند، نوجوانانی که از فرصت ابراز وجود محروم هستند و برای مطرح کردن خود به این راه پناه می‌برند، اگرچه برخی از آنها در میان راه پشیمان می‌شوند اما دیگر کار از کار گذشته و ردی از خون روی ساعد یا پایشان برای همیشه جاخوش کرده است.

به گزارش ایلنا، رئیس انجمن آسیب‌شناسی اجتماعی ایران معتقد است که فشارهای اجتماعی روی دختران بیش از پسران است و این موضوع می‌تواند آنها

می‌شود

زیربنای همه این پدیده‌ها نوعی درماندگی است. درماندگی از اینکه می‌دانیم که «قانون» یا «فرمانی» که به آن باور داریم کارائی ندارد، جایگزینی نداریم. در چنین فضای دروغ به عنوان یک راه حل مطرح می‌شود. به خانواده کمک می‌کند که قانون را به شکل ظاهری حفظ کنند و چشم بر تخلف فرزندشان ببندند. به مردی که هم ناتوان از تغییر رویکرد مردسالارانه خود است و هم ناتوان از تحمیل آن اجازه می‌دهد که این تناقض را بدون چالش جدی حل کند. و به دولت نیز اجازه می‌دهد که ظاهر ایدئولوژیک و قانونی را حفظ کند و در عین حال اجازه دهد چرخه اجتماعی بچرخد. قاچاق به عنوان مثال یکی از راه‌هایی است که چه بسا اجازه می‌دهد چرخه اقتصاد بچرخد. دولت اما نه می‌تواند آن را قانونی اعلام کند، نه راهی برای تغییر و جایگزین کردن آن دارد. در همه این وضعیت‌ها در اوج درماندگی، «دروغ» راه حلی بهینه به نظر می‌رسد. اجازه می‌دهد که فکر کنیم هنوز «قوانین» و «فرمان»‌های ما حاکم هستند، درگیر پروسه صعب‌العلاج تغییر این «قوانین» و «فرمان»‌ها نشویم و ظاهر موضوع که فرزند، همسر و شهروند «قوانین» و «فرمان»‌ها را رعایت می‌کنند حفظ شود.

در چنین فضایی است که «دروغ» به روغنی تبدیل می‌شود که اجازه می‌دهد چرخ دنده‌های جامعه‌ای ناهمگون علیرغم اصطکاک فراوان به حرکت در آید و متوقف نشود و تحقق جامعه ممکن شود.

منبع: www.fashafaqna.com



بیعت شکنی سرکردگان داعش با البغدادی

(Entekhab.ir): یک منبع امنیتی در استان نینوا در عراق اعلام



کرد که برخی از نیروها و سرکردگان داعش بیعت خود با ابوبکر البغدادی را شکسته و مخالفت خود را با اجرای عملیات انتحاری نشان دادند. این منبع خاطر نشان کرد، در پی انتشار اخباری از کشته شدن ابوبکر بغدادی، سرکرده اصلی داعش، برخی اعضا و

رهبران داعش بیعت با البغدادی را شکستند و دودستگی میان اعضای داعش افزایش یافته است. وی گفت که یکی از سرکردگان سوری داعش با نام ابو عبدالله الشامی که در کنار گروهی از عاملان انتحاری در موصل می‌جنگید، اعلام کرده بیعت بغدادی را نقض کرده و گفته است "بیعت با یک شخص نامعلوم باطل به شمار می‌آید به این دلیل که بغدادی قدرت و توانایی در اختیار ندارد." این منبع که نخواست نامش فاش شود، اظهار کرد، افراد جدا شده از ابوبکر بغدادی روایت‌هایی از بخاری و ابن تیمیه ذکر کرده‌اند که در آنها اعلام شده اطاعت از شخصی که وجود ندارد و فردی گمنام و کسی که قدرت بر هیچ چیزی ندارد، جایز نیست. الشامی این سوال را مطرح کرد: چگونه با بغدادی به عنوان خلیفه خود بیعت کنیم در حالی که وی فاقد توانایی است و نمی‌تواند از اراضی که ما تحت کنترل درآورده‌ایم، حفاظت کند پس دیگر او خلیفه ما نیست.



۹- به کسانی که در هنر، علم و ادبیات خلاقیت دارند، بسیار توجه می‌کند؛
۱۰- با رفتارهای ریز و درشت سعی می‌کند اعتماد دیگران را جلب کند؛
۱۱- هر چند وقت یکبار به تماشای غروب می‌رود؛
۱۲- وقتی ورزش او تمام شد، خلقت را سپاس می‌گوید؛

۱۳- اشتباهات دیگران را در جمع مطرح نمی‌کند؛
۱۴- ساعت‌ها به رفت و آمد مورچه‌ها در انتقال آذوقه، نگاه می‌کند؛
۱۵- با گل‌ها، صحبت می‌کند؛
۱۶- بدون آنکه شنیم از هم بشکافد، آن را برمی‌دارد؛
۱۷- آنقدر وظیفه شناس است، به ندرت شخصی به او تذکر می‌دهد؛
۱۸- اصرار نمی‌کند؛
۱۹- از کسانی که عمر خود را صرف حفظ سمت کرده‌اند؛ فاصله می‌گیرد؛
۲۰- تمام زندگی خود را صرف پول درآوردن نمی‌کند؛
۲۱- با راه رفتن در جنگل، غرق صدای خزان می‌شود؛
۲۲- هر وقت می‌خواهد غیبت فردی را شروع کند به خود می‌گوید: کره زمین یک نقطه از کل کهکشان‌هاست؛

۲۳- با سکوت کلامی و رفتاری کوشش می‌کند تا ناسزاگوینان را متوجه عمل خود کند؛
۲۴- مبهوت نقوش و رنگ‌آمیزی ابرها نزدیک به غروب است؛
۲۵- چون به خود احترام می‌گذارد همه جا یک شخصیت دارد؛
۲۶- انواع روش‌های غیر واکنشی را برای تحمل جهل به کار می‌گیرد؛
۲۷- برای شنیدن صدای آب رودخانه، وقت می‌گذارد؛
۲۸- اطرافیان عموماً می‌دانند او چه کارهایی انجام نمی‌دهد؛
۲۹- دو برابر مقداری که حرف می‌زند، کتاب می‌خواند و یک دهم آن، فکر می‌کند؛
۳۰- مبهوت راه رفتن آرام حشره بسیار کوچک روی دست خود است. (نیلوفر)

را به سمت اضطراب و افسردگی سوق دهد. مجید صفاری‌نیا درباره خون‌بازی معتقد است، یکی از علل این پدیده می‌تواند بروز اختلال شخصیت مرزی در فرد باشد که افراد مبتلا به این اختلال رفتارهایی تحت‌عنوان خودزنی انجام می‌دهند. افراد دارای اختلال شخصیت مرزی یک روی بسیار دوست‌داشتنی و جذاب در شخصیت خود دارند که افراد را فریب می‌دهد و در روی دیگر سکه بسیار عصبی و پرخاشگر هستند که ممکن است دست به خودزنی نیز بزنند. چنین اتفاقاتی ممکن است عامل دیگری داشته باشد که در طبقه‌بندی بیماری‌های روانی گنجانده نشده است که این عامل را تحت‌عنوان «رفتار آسیب‌رسان به خود بدون قصد خودکشی» شناسایی می‌کنند که معمولاً این رفتار در مدارس شایع است، البته این رفتار نیز همانند مسائل بی‌شمار ریشه در خانواده دارد. ما به فرزندانمان شیوه‌های درست بیان هیجانات را نیاموخته‌ایم. هیجاناتی مثل خشم و اندوه که به اشتباه به آنها گفته‌ایم باید بلعیده شوند؛ هیجاناتی که با بلعیده‌شدن از بین نمی‌روند بلکه ذهن نوجوان را دچار آشوب می‌کنند و آستانه تحمل‌شان را پایین می‌آورند. رو آوردن نوجوانان به خون‌بازی نوعی اعتراض به قوانین مدرسه، خانواده و جامعه است برای همین خانواده‌ها می‌توانند با ایجاد تفریح‌های مناسب و مورد علاقه نوجوانان زمینه بروز چنین رفتارهایی را کم‌رنگ کنند.

(فرارو)



سی ویژگی افرادی که با زیبایی‌ها زندگی می‌کنند.

محمود سریع‌القلم

- ۱- به قلب خود مرتب سر می‌زند؛
- ۲- برای فردی که وقت شناس است، هدیه می‌خرد؛
- ۳- از چیده شدن مرتب میوه‌ها در مغازه، لذت می‌برد؛
- ۴- از حيله کردن پرهیز می‌کند چون به سهم خود در طبیعت اعتماد دارد؛
- ۵- مخالفین خود را با احترام خطاب می‌کند؛
- ۶- از فردی که با همهٔ مرام‌ها سازگار است، فاصله می‌گیرد؛
- ۷- چندین حلقه دوست دارد: از نزدیک‌ترین تا نوروز به نوروز؛
- ۸- هیچوقت و در هیچ شرایطی، فریاد بر نمی‌آورد؛

صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

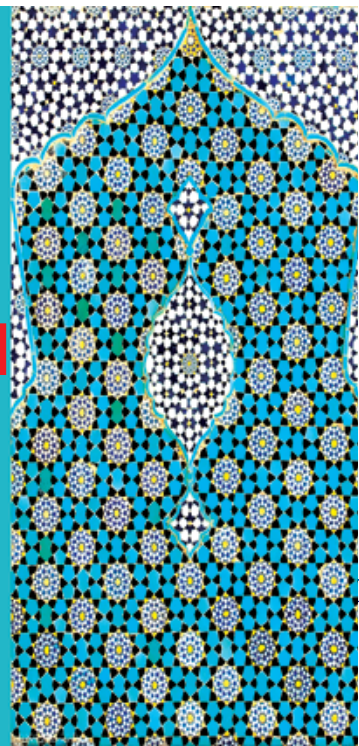
«صفیر حیات» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب‌نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲ / کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه: (safir.hayat@yahoo.com) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد:

خانواده، اصالت‌ها و آسیب‌ها (۲)

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفیر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه‌مندان و خوانندگان گرامی می‌باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳





فراخوان مقاله

اولین نشست از سلسله نشست های «فقه پژوهی»
باعناوین و موضوعات ذیل:

دیه

۱- ماهیت دیه و ارش :

- الف) آیا دیه، جبران خسارت است یا نوعی مجازات؟
- ب) مقدار دیه قابل تغییر است یا مقدّر شرعی است؟
- ج) آیا اعیان سته خصوصیت دارد یا خیر؟
- د) جنسیت و دین در میزان دیه دخالت دارد یا خیر؟
- هـ) تفاوت دیه ولد الزنا با غیر ولد الزنا؛
- و) ماهیت حقوقی دیه جنایت بر اعضاء در صورتی که از دیه نفس بیشتر باشد؛
- ز) ماهیت دیه جنایت بر میت؛

۲- تاریخچه ی دیه در ادیان قبل از اسلام و نظام های حقوقی؛

۳- نقش نظام های اجتماعی (حکومت ها) در تعیین دیه؛

۴- وجه تغلیظ دیه در ماه های حرام و در حرّم بر اساس ماهیت جبرانی و جزایی دیه؛

۵- وجه ضمان عاقله با توجه به جنبه ی شخصی بودن مسئولیت؛

۶- نقش شرکت های بیمه در پرداخت دیه با لحاظ نمودن موارد ذیل:

الف: نقش بیمه در انتقال مسئولیت؛

ب: ضمان جریره و تساوی دیه زن و مرد؛

ج: مسئول و منبع پرداخت دیه اطفال؛

د: تفاوت بین اطفال ممیز و غیرممیز؛

۷- ارش در جنایات با لحاظ نمودن موارد ذیل:

الف) نحوه و طریقه ی محاسبه ارش در جنایات و قوانین جزایی؛

ب) مرجع تعیین ارش؛

ج) در صورت اختلاف مقومین تکلیف چیست؟

د) امکان برابری ارش با تمام دیه وجود دارد یا خیر؟

هـ) با انتفاء برده داری در عصر کنونی چالشی برای ارزیابی ارش ایجاد خواهد شد؟

و) آیا شیوه های رایج در جهان امروز برای تعیین ارش می تواند منبع باشد؟

۸- فتاوی شاذ در احکام دیه و ارش؛

- مهلت ارسال چکیده مقالات : اول خرداد ۱۳۹۶
- مهلت ارسال مقالات : ۲۵ شهریور ۱۳۹۶
- نشست مقدماتی : ۱۹ و ۲۰ مهر ۱۳۹۶
- زمان همایش اصلی : ۴ آبان ۱۳۹۶
- مکان / شهر مقدس قم

نشانی دبیرخانه :

قم/ خیابان شهداء / کوچه ۳۷

فرعی ۵ / پلاک ۱۶۲

کد پستی :

۳۷۱۳۷-۴۷۶۶۴

صندوق پستی :

۳۷۱۸۵-۹۶۷

تلفن | ۰۲۵۳۷۷۴۱۰۶۵

۰۲۵۳۷۸۳۵۱۰۰

سامانه پیام کوتاه :

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳

پست الکترونیکی :

feqh.study@gmail.com

